

شورش محرومان

گتوهای حومه پاریس شعله ور شد و جرقه هایش را به سراسر فرانسه و کشورهای همسایه پرتاب کرد صفحه ۴



زحمتکشان نپال چهره مناطق آزاد شده را

صفحه ۶

تغییر میدهند!

یادداشتهای سیاسی

جمهوری اسلامی در تنگنا!

حکومت احمدی نژاد با تهدید به سرکوب اعتراضات و مقاومت های مردم و وعده ی آوردن درآمد نفت "بر سر سفره های مردم" توسط جمهوری اسلامی بکار گمارده شد. اما هم عملی کردن تهدیدهایش ناممکن است و هم وعده هایش دروغین است. سیاست تهدید و ارباب رئیس جمهور جدید عملی نیست. زیرا مردم دارای روحیه ای می باشند که هر تعرض جدی رژیم را با مقاومت فعال جواب خواهند گفت و رژیم به این امر آگاه است. با این وصف مجبور است سیاست تهدید و ارباب را بصورت «شمشیر دموکلس» بالای سر مردم نگاه دارد تا آنان را محتاط و محافظه کار کند. تبلیغات ملی مذهبی ها مبنی بر اینکه گویا با انتخاب احمدی نژاد جو سرکوب سالهای شصت در حال بازگشت است، خلاف واقع است. بهزاد نبوی که یکی از افراد بلند پایه رژیم می باشد واقعیت این حکومت را درست بیان کرد که: " فضای داخلی و خارجی کشور در شرایط کنونی به گونه ای است که امکان حاکمیت خفقان و استبدادی که پیش از انتخابات دوره نهم تصور می شد در کوتاه مدت وجود ندارد...". صفحه ۲

قانون اساسی عراق و پیامدهای سیاسی آن صفحه ۸

نگاهی به کوچ مریوان و جنبشهای دهقانی کردستان صفحه ۹

طبقه کارگر بدون پراتیک انقلابی نمی تواند خود را رها کند

صفحه ۱۵

توفان کاترینا دست در دست سرمایه داری فاجعه انسانی تولید کرد

صفحه ۱۹

صفحه ۲۳

گزارش یک خبرنگار از محلات شورشی پاریس

صفحه ۲۴

نکاتی در باره «گارد آزادی»

صفحه ۲۶

انقلاب در دستور کار حزب کمونیست انقلابی آمریکا

صفحه ۲۸

نظری در مورد کتاب پرنده نو پرواز

جمهوری اسلامی در تنگنا!

.....در دو سه ماهه اول تشکیل حکومت احمدی نژاد مقداری جو رعب در مردم ایجاد شد. در کوچه و بازار مردم از اعتراض و انتقادات آشکار پرهیز می کردند. اما اعتراضات جسورانه مردم کردستان جو را شکست. دانشجویان کمی دچار محافظه کاری شده بودند اما دانشجویان نجف آباد آرزوهای ارتجاعی عمال رژیم را برای بلندتر کردن دیوارهای آپارتاید جنسی درهم شکستند و با مقاومت پاسخ زور و استبداد را دادند. رژیم متوجه شده است که تمام جامعه در مرز انفجار عمومی است و با کمترین بی مبالاتی می تواند روندی را راه اندازد که دیگر نتواند کنترل کند. شک نیست که متخصصین امنیتی جناح دوم خرداد در پشت پرده نظرات "کارشناسی" خود را مرتباً در اختیار آقای "دکتر رئیس جمهور" می گذارند. در هر حالت نه تنها نتوانسته اند مردم را مرعوب کنند بلکه وضع آنچنان است که یکی از نمایندگان مجلس اخیراً گفت، این که نشد کار که مردم سر هر چیزی جنجال راه می اندازند و تحصن میکنند. اختلافات درون حاکمیت نیز به قوت خود باقیست و حاکمیت را روز به روز ضعیف تر و بی اعتبارتر می کند. هرچند نیروهای دوم خردادی ذلیل و زبون سعی میکنند بقول خودشان رویکردهایی اتخاذ کنند که دیگران (یعنی مردم و نیروهای مردمی) نتوانند سوء استفاده کنند اما مشخص است که بر سر هر چیز مابینشان انشقاق است. خواه مسایل بین المللی و مطرحی چون مساله انرژی هسته ای و رابطه با آمریکا؛ خواه مسایل درونی اعم از اقتصادی یا سیاسی و اجتماعی. دامنه این انشقاق اکنون بدرون عوامل و عناصر خود جناح حاکم کشیده است و دعواهایشان مرتباً در مجلس منعکس شده و باعث تفریح مردم می شود. مثلاً پس از انتخاب احمدی نژاد عماد افروغ از جناح آبادگران مجلس که گفته می شود پر نفوذترین نماینده بوده و هنگام رای گیری صد نفر نماینده به او نگاه می کنند که مثل او رای دهند با تمسخر گفت سخنان دبیر هیئت دولت به درد انشا مدرسه میخورد و برای تحریک افراد عمومی است و نه برای اداره کشور و فقط موجب آبرو ریزی میشود (انگار آبرویی باقی مانده). زربیافان دبیر هیئت دولت که یک آدمکش حرفه ای است در مصاحبه مطبوعاتی گفت: دولت و شغل و مسئولیت در برابر یک تار موی دکتر (یعنی احمدی نژاد) هیچ ارزش و اعتباری ندارد!! از طرف جناح

دیگر سخنگوی خاتمی در تمجید از خاتمی گفت: او مثل رئیس جمهور کنونی دروغگو و عوام فریب نبود (عجب!).

نفت برسرفره ها

بالا رفتن قیمت نفت در بازار جهانی به امیدهای هیئت حاکمه جمهوری اسلامی افزود. البته نه از آن جهت که شاید بتواند با استفاده از بالا رفتن درآمدهایش به قولهایی که احمدی نژاد به اقشار محروم داده جامه عمل بپوشاند بلکه برای آنکه شاید بتواند بدون پرداخت هزینه های سیاسی (مانند بروز شورش های توده ای علیه گرانی) دستورهایی صندوق بین المللی را مبنی بر شروع دور جدیدی از "اصلاحات ساختاری" به اجرا گذارد. در قلب این "اصلاحات ساختار" مسئله قطع یارانه ها (سوسیدهای) نفت و بنزین قرار دارد. به قول خودشان می خواهند قیمت بنزین را "واقعی" کنند. از نظر آنها، "واقعی" یعنی قیمت بنزین در اروپا که یعنی حدود ۱۵ برابر (قیمت بنزین در اروپا تقریباً ۱۵ برابر ایران است و حداقل حقوق کارگر هم همینطور). اما واضح است که به یکباره نمی توانند دست به چنین کاری بزنند و باید گام به گام آن را عملی کنند. طبق بحثهای مجلس و دولت برای رسیدن به این هدف، در گام اول بنزین را جیره بندی خواهند کرد تا مصرف کم شود. و در این مدت راه ها و حمل و نقل عمومی را بهبود خواهند بخشید تا بتوانند کاملاً قیمت بنزین را برابر با "قیمت واقعی" کنند. و حتماً پس از آن اقدام به "واقعی" کردن قیمت حمل و نقل عمومی خواهند کرد!

در مقابل این تهاجم آشکار به زندگی مردم، دولت قصد دارد با دادن برخی امکانات رفاهی به برخی اقشار پائین و متوسط مانند گسترش دامنه وام های مسکن و ازدواج و غیره و در کل افزودن بر صندوق های صدقه و خیرات، دهان مردم را ببندد. اما این صرفاً در باغ سبز نشان دادن قلبی است برای اینکه مردم قطع یارانه سوخت را تحمل کنند و دم نزنند.

تازه آن "اقدامات رفاهی" هم ماهیت چیاولگرانه دارد. مثلاً بحث زیادی حول "صندوق مهررضا" که قرار است به جوانان برای

ازدواج وام دهد در گرفته است. تشکیل این صندوق را احمدی نژاد در مشهد هنگامی که اولین جلسه کابینه خود را برگزار کرد اعلام کرد و آن را نمونه ای از عمل کردن به قول خود مبنی بر خدمت به اقشار محروم معرفی کرد. اما معلوم شده است که این صندوق در واقع یک سرمایه گذاری است و نه کمک به کسی. در واقع بخشی از پروژه بانک جهانی مبنی بر پخش وام های کوچک میان مردم عادی است برای فعال کردن و سودآور کردن سرمایه های وامی. این صندوق امام رضا ۱۰۰ میلیون دلار هم از بانک جهانی بعنوان وام دریافت کرده است. یعنی یک سرمایه گذاری مشترک بانک جهانی و دولت احمدی نژاد برای بهره گرفتن از مردم است. این است ماهیت "کمک" های رفاهی.

جواد یارسانی نماینده ایران در اوپک مسئله اصلاحات ساختاری اقتصادی و حذف سوبسیدها را اینطور شرح می دهد: «... آنچه برای ما ... اولویت دارد این است که از شرایط به وجود آمده می بایستی برای تکمیل زیرساخت های اقتصادی کشور استفاده نماییم ... تجربه تلخ استفاده بدون قاعده از درآمدهای نفتی ناگهانی سال های ۱۳۵۳ به بعد که نظام اقتصادی کشور را دچار بیماری مزمن کرد و مسائل اجتماعی و سیاسی شدید را هم به دنبال داشت باید همواره در نظر داشت. به شرایط موجود باید به عنوان فرصتی نگاه کرد... در قیمت های فعلی نمی توان از اینکه روزانه میلیون ها لیتر بنزین به جای صادر شدن و کسب ارز در ترافیک سنگین شهرهای بزرگ به هدر می رود متاسف نبود. ... در حال حاضر که کشور از نظر مالی در شرایط مناسبی قرار دارد، سازماندهی سوبسیدهای چندین میلیارد دلاری انرژی در سال که آثار آن می تواند تمام ارکان اقتصاد کشور را متحول کند، امکان موفقیت بیشتری از گذشته دارد. « (سرمقاله روزنامه شرق تاریخ ۲۴ مرداد ۸۴ شماره ۵۲۹) در تفکر ضد مردمی این کارگزار جمهوری اسلامی و سرمایه داری جهانی، نفت و بنزینی که در داخل کشور توسط مردم مصرف می شود "به هدر می رود" چرا؟ چون این زالوها نمی توانند آن را صادر کنند. اینها از آنجا که می دانند همه کارهایشان ضد مردم است مجبورند همیشه در پرده حرف بزنند. مثلاً به جای "حذف سوبسیدها" می گوید "سازماندهی

سوسیدها^۱ لب کلامش این است که باید سوسیدهای سوخت را حذف کنند تا مردم کمتر نفت و بنزین مصرف کنند و اینها بتوانند بقیه اش را صادر کنند. سالیانست که صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی فشار می آورد که این طرح را اجرا کند تا در بازار جهانی "موفق تر" باشد. اما رژیم از ترس ناآرامی های اجتماعی نتوانسته دست به این کار بزند. خبرگزاری رویتر دو سال پیش نوشت که «صندوق بین المللی پول به ایران هشدار داد که باید اصلاحات ساختاری را تسریع کند تا بتواند از افزایش قیمت نفت بهره مند شود و برای این کار باید سوسید های نفت و بنزین را قطع کند.» همین خبرگزاری می نویسد که ستاری فر مدیر سازمان مدیریت و برنامه ریزی می گوید: «قیمتهای بنزین را به حد قیمت بنزین در کشورهای خلیج خواهیم رساند. ... دولت در حال ایجاد حفاظتهای اجتماعی است تا هنگام بالا رفتن قیمت سوخت فشارهای وارده بر اقشار فقیر را تخفیف دهد و مانع از رشد مصرف سالانه سوخت شود. ستاری فر گفت اگر ما بتوانیم نفت را به قیمت های منطقه ای بفروشیم نیمی از درآمد حاصله از آن خرج بیمه اجتماعی و باز توزیع در جامعه کرده و نیم دیگر را در راه سازی و حمل نقل و محیط زیست سرمایه گذاری خواهیم کرد.» (رویتر - ژانویه ۲۰۰۴ گزارش از مونا مگالی و امیر پایور در رویتر)

اینهم از افزایش درآمد نفت و وعده های رئیس جمهور! احمدی نژاد و بطور کل رژیم جمهوری اسلامی نه تنها درآمد نفت را "بر سر سفره ها" نخواهند آورد بلکه قرار است تازه بیشتر از اینها از سفره مردم بزدند. تعبیه "حفاظ ها" و "بازتوزیع" هم دروغ محض است زیرا اولاً، طبق منطق حرص و آز اینان اینکارها هم مانند یارانه ها "مقرون به صرفه" نیستند. دوماً، درآمد اضافه نفت آنقدر مدعی های گردن کلفت دارد که اصلاً به این جا نمی رسد که بخواهند چیزی از آن را حتا بعنوان رشوه، به مردم بدهند. قبل از هر چیز باید سهم شرکتهای سرمایه گذاری چند ملیتی و قطبهای مختلف سرمایه داری بزرگ را در ایران بدهند (یعنی خانواده های جمهوری اسلامی که سرمایه داری بزرگ ایران دستشان است). مثلاً هم اکنون شرکتهایی که مقاطعه کار میدان های نفتی و طرح استخراج و لوله کشی گازند قیمتهای خود را بالا برده و مدعی سهمی از بالا رفتن درآمد ایران از نفت می باشند. یا قیمت واردات مواد اولیه کارخانه ها و مواد مصرفی که از اروپا وارد می شود نیز بالا رفته است. اصلاً خود قیمت بنزین وارداتی بالا رفته است. مراکز قدرت و سرمایه در ایران نیز به طرق مختلف سهم خود را می خواهند و می گیرند. تمام بحثهای درون مجلس و دولت مبنی بر سهم فلان بخش از بودجه و برداشت

از صندوق ارزی برای گردان الزهرا و عاشورا و غیره؛ همه یعنی سهم این جناح و آن جناح از این خوان یغما. این وسط دقیقاً اکثریت مردم ایران هستند که در انتها نه تنها از این بالا رفتن قیمت نفت بهره ای نخواهند برد بلکه چیزی هم باید بپردازند زیرا نه تنها از مصرف بنزین محروم خواهند شد بلکه قیمتهای نیازمندیهای روزمره نیز بالا خواهد رفت. بسیار بالاتر از آنچه که "رشوه های" احمدی نژاد بتواند آن را جبران کند. میزان اشتغال در صنایع نفت و گاز و زیرسازی ممکن است بالا رود ولی این نیز بسیار کوچک و کار در شرایط نیمه بردگی خواهد بود. وعده های احمدی نژاد به اقشار محروم جامعه دارای چنین محتوایی است برای همین مرتباً در سخنانش مردم را به یاد "امام زمان" می اندازد تا از انتظار خسته نشده و سر به شورش برندارند.

اینهمزدورانی ذلیل و ترس خورده هستند که امروز به فردایشان معلوم نیست

بعد از اینکه نوبت حکومت کردن به احمدی نژاد رسید روابط جمهوری اسلامی با امپریالیستهای غربی (هم با اروپا و هم آمریکا) بحرانی تر شد. احمدی نژاد هم تهدید کرد که اسرائیل را نابود می کند! جناح های دیگر حکومت که از هر فول احمدی نژاد برای بالا بردن عیار خودشان استفاده می کنند شروع به ابراز حرفهای مثل خردمندانه کردند که حرفهای احمدی نژاد دور از درایت است و غیره. در حالیکه این سخنان در جمهوری اسلامی چیز تازه ای نیست و بیش از هر کس برای اسرائیلیها و امریکاییها روشن است که اینها لاف است. روشن است که این لاف و گزاف ها برای پوشاندن چانه زنی ها و بده بستان های پشت پرده است. طی حاکمیت ۲۶ ساله رژیم جمهوری اسلامی عین همین رابطه میان جمهوری اسلامی و قدرتهای غربی وجود داشته و نهادینه شده است. چنانچه بهزاد نبوی در رابطه با وضعیت پرونده هسته ای ایران در سایت اینترنتی امروز میگوید: "علیرغم شعارهای تند که در اعلام مواضع رسمی از سوی حاکمان جدید در خصوص مساله انرژی هسته ای داده می شود به نظر من بعید است که صرفاً به این شعارها اکتفا شود، بلکه عقل حکم میکند برای حفظ و تداوم حاکمیت خودشان مذاکرات پشت پرده ای داشته باشند."

رژیم به طرق گوناگون در حال تلاش برای باز کردن در (یا درهای) مذاکره با امریکاییها ست. اما به قول نبوی در این دوره با "عدم تمایل و عدم همکاری طرف مقابل روبروست و در این صورت مجبور به دادن امتیازات بیشتر خواهد

بود."

بهر حال امپریالیستهای امریکائی برای کنترل ایران (کنترل کار مردم ایران که ثروت تولید می کند و کنترل منابع طبیعی ایران و غیره) به این مرتجعین نیاز دارند. همانطور که به شاه ایران نیاز داشتند. اما اگر مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران نتوانند خود را بر ضروریات و روش های نوین امپریالیسم آمریکا و اروپا منطبق کنند آنها نوکران دیگری را برای خود دست و پا خواهند کرد. مثلاً در حال حاضر بحثهای درون هیئت حاکمه آمریکا (که هنوز به نتیجه قطعی نرسیده) آن است که آیا به عملیات نظامی علیه ایران دست زنند یا با جمهوری اسلامی به تعامل برسند؟ آیا برای فشار آوردن به جمهوری اسلامی از مجاهدین خلق استفاده کنند یا از نیروهای کرد؟

در هر حالت روشن است که دولت بوش طرح تغییر رژیم در ایران را دارد. اما پیشبرد این طرح در شرایط کنونی برای آمریکا سهل و آسان نیست. بعلاوه تجربه عراق آمریکا را محتاط تر کرده است. محتاط تر به این معنا که می خواهد در جریان تغییر رژیم ها به حداقل ممکن به ارگان های نظامی و امنیتی رژیم ها ضربه خورد تا بتواند از این ارگان ها برای سرکوب مردم و سامان دادن نوکران بعدی خود استفاده کند. آمریکا با توجه به وضعیتی که در عراق دارد قصد از هم پاشیدن کمپرادورهای اسلامی ایران به آن شکلی که در عراق شاهد آن بودیم را ندارد. قصد ندارد مانند عراق ارتش را که ستون فقرات حکومت بعث بود از بین ببرد. در عراق حاکمیت طبقات حاکمه سنی را بهم زد و با دخالت دادن نیروهای مرتجع شیعه و ناسیونالیستهای کرد شرایط کاملاً جدیدی را بوجود آورد. و امروز ارتش عراق را با ترکیب جدیدی سازماندهی میکند. همه این جابجائی ها روندها و تضادهائی را در عراق بوجود آورده که کنترل اوضاع را برای آمریکا بسیار مشکل کرده است. مرتجعین و امپریالیستها می دانند که هر گونه جابجائی در ترکیب رژیم های وابسته فضای زیادی را برای نیروهای انقلابی باز می کند. مثلاً در انقلاب ۵۷ نیز همین اتفاق افتاد. امپریالیستها تجارب خود را جمع بندی می کنند و سعی می کنند طرح های خود را شسته و رفته تر پیش ببرند اما صحنه آنقدر پیچیده است که با هر گونه محاسبات سیاسی نیز نمی توانند مانع از حدت یابی تضادهای گوناگون شوند. امپریالیستها و مرتجعین مرتباً شرایط دفن خود را ایجاد می کنند. این دیگر بسته به کمونیستها و طبقه کارگر و خلقهای ایران است که از این فرصتها برای دفن ابدی این نظام های کریه که هر روز زندگیشان به بهای نابودی زندگی میلیاردها انسان روی زمین است سودجویند. ■

شورش محرومان

گتوهای حومه پاریس شعله ور شد و جرقه هایش را به سراسر فرانسه و کشورهای همسایه پرتاب کرد

تماشاخانه ها را ببندد و هر فرد و هر ماشینی را به ظن احتمال حمل سلاح مورد کنترل قرار دهد و پس از ساعت مقرر شده هر نوجوان زیر ۱۶ سال باید یک همراه بزرگتر داشته باشد. قانون مزبور در دوره ای تصویب شده بود که در فرانسه جنبش فرانسویان و مهاجرین علیه جنگ الجزایر بالا گرفته بود. طبق این قانون به مارش های اعتراضی مهاجرین الجزایری و مردم فرانسه تیراندازی می شد. امسال در فرانسه به مناسبت ۵۰ امین سالگرد آن جنبش

گتوهای پاریس و محلات فقیر نشین سراسر فرانسه یکی پس از دیگری به این اعتراض پیوستند. جوانان برلین و چند شهر دیگر آلمان، جوانان در بروکسل و لی ژ در بلژیک و ... نیز دست به اعتراضات مشابه زدند. در بسیاری از نقاط فرانسه بخصوص در شهر تولوز درگیری های سختی میان صدها جوان و نیروهای ضد شورش پلیس رخ داد. در یکی از درگیری ها نارنجکی بسوی یک گروه سی نفره پلیس پرتاب شد که منجر به زخمی شدن

شورش جوانان محلات فقیر نشین پاریس مانند ماده مذابی از اعماق جامعه پر تبعیض و شکاف فرانسه جوشید و کل جامعه فرانسه را تکان داد. هیئت حاکمه فرانسه که هنوز ارتعاشات این زمین لرزه را حس می کند استقرار "وضعیت اضطراری" (حکومت نظامی) را که پس از گذشت ۱۱ روز از شروع خیزشها اعلام کرده بود تا اوایل سال ۲۰۰۶ تمدید کرده است. آخرین بار که دولت فرانسه وضعیت اضطراری اعلام کرد زمان خیزش جوانان و کارگران در سال ۱۹۶۸ بود. شورش این جوانان فضای سیاسی نوینی را در فرانسه آفریده است. ضربه محکمی بر جو سازشکاری و رفرمیسم که در نسل شکست خورده ۱۹۶۸ غالب است، خورده است. حداقل در میان بخشی از جوانان ضرورت انقلاب و چگونه انقلاب کردن جایگزین بحثهای انتخابات شده است. رسانه های گروهی و احزاب حاکم بورژوازی (منجمله احزاب به اصطلاح سوسیالیست و به اصطلاح کمونیست فرانسه) بی وقفه چهره ای منفی از این جوانان ترسیم می کنند. اما واقعیت آن است که این جوانان با تمام آن توان و آگاهی که در اختیار داشتند ندای بیداری را در جامعه خفته فرانسه سر دادند.

در زیر اطلاعاتی حزب را به این مناسبت می خوانید.

روز ۲۷ اکتبر در یک محله فقیر نشین در شرق پاریس، پلیس طبق معمول به دلایل بیهوده مشغول کنترل جوانان و مهاجر آزاری بود. سه نوجوان که دو تن از آنان آفریقائی تبار و دیگری از خانواده مهاجر ترکیه (احتمالا کرد) بودند از کنترل پلیس سرباز زدند. پلیس به تعقیب آنان پرداخت. این نوجوانان هراسناک به محوطه ترانسفورماتور برق پناه بردند که در نتیجه برق گرفتگی دو تن از آنان جانباختند و دیگری هنوز در کما بسر می برد. جوانان محله شدت خشمگین شده و در اعتراض به این قتل دست به سوزاندن تعدادی ماشین و آشغالدانی ها و حمله به پلیس زدند. پس از اینکه وزیر کشور فرانسه (سارکوزی) این جوانان را « تفاله های جامعه» خواند، جوانان و نوجوانان اکثر



ضد جنگ و بیاد جانباختگان آن که بدست پلیس فرانسه در حین تظاهرات کشته شده بودند مراسم مختلفی برگزار شد. حتا بورژوازی فرانسه عوامفریبانه اشک تماشای ریخت و بخاطر آن جنگ و سرکوب مبارزات ضد جنگ معذرت خواهی کرد.

زیر سایه اعلام وضعیت اضطراری وزیر کشور فرانسه مانند رئیس حکومت نظامی عمل می کند. او به روسای پلیس تمام مناطق دستور داده که هر جوان خارجی را بهر دلیلی دستگیر می کنند بدون فوت وقت اخراج کنند. زیر سایه وضعیت اضطراری، دولت به خود حق می دهد بدون رعایت پروسه های قانون گذاری و سیاست گذاری، هر سیاستی را به دلخواه اتخاذ

تعدادی از آنان شد. برخی از خبرنگاران، این شورش را "انفراضه فرانسه" خوانده اند.

پس از ۱۱ روز و استقرار بیش از ده هزار پلیس ضد شورش در خیابانها، دولت فرانسه با حمایت و زیر فشار دولتهای اروپائی (بخصوص انگلستان) در نقاط مختلف فرانسه اعلام وضعیت اضطراری کرد. بورژوازی فرانسه برای استقرار وضعیت اضطراری قانون مستعمراتی سال ۱۹۵۵ را احیاء کرد. صحبت از آن است که در صورت ادامه اعتراضات، ارتش را نیز در برخی گتوها و حومه ها مستقر کنند. طبق این قانون پلیس می تواند دست به خانه گردی بزند، هر تجمعی را بهم زده و مغازه ها و

ایزوله از مراکز شهری ساخته شده اند، اعتراضی است به خشونت پلیس و جوان آزاری معمول پلیس. یکی از جوانان این محلات می گفت در محله خودمان گاهی پلیس ما را هشت بار متوقف می کند. یکی دیگر می گفت شرکتها، فرمهای تقاضای اشتغال ما را با دیدن اسامی عربی و آفریقائی مان بدون مطالعه به سطل آشغال پرتاب می کنند و ...

خیزش سراسری محرومان در قلب یک کشور غربی نشان دهنده انرژی نهفته در فقر و محرومیت است که اگر تحت رهبری یک خط و برنامه و تشکیلات کمونیستی انقلابی واقعی قرار گیرد می تواند جوامع تبعیض گرا و نابود کننده ی سرمایه داری را زیر و رو کند. شورش جوانان گتوهای فرانسه تنها گوشه ای از خشم نهفته در اقصی نقاط جهان (منجمله کشورهای غربی) است. جوانان همه جای دنیا آتش زیر خاکسترند. آنان هیچ آینده ای در این نظام ندارند و احساس می کنند واقعا چیزی برای از دست دادن ندارند. آنان از خود می پرسند این چه جهانی است که هر آجرش بر ستم و استثمار حیوانی بنا شده، این چه دنیائی است که اکثریتش کار می کند اما فقط آنهایی که کارشان اداره ی کار دیگران و تضمین تبعیت آنان از این نوع رابطه است، می توانند از رفاه مادی و امکانات علمی، هنری و فرهنگی بهره مند شوند؟ این چه دنیائی است که اقلیتی می توانند فرزندان خود را به مدارس و دانشگاه ها و کلاس های هنری و کلوبهای تفریحی بفرستند که هزینه چند روزش برابر با هزینه زندگی تمام سال یک جوان گتونشین است؟

براستی این چه دنیائی است که قانونش از قانون جنگل بدتر است که در آن آدمکشان حرفه ای قدرت بدست در چهره ای آراسته ظاهر می شوند و بیشمارانه بمباران شهرها و دفن صدها هزار تن، پرتاب بمب شیمیائی بر سر محلات و کشتار بدون تبعیض اهالی آن را در چند ثانیه، عین دموکراسی و آزادی برای اکثریت قلمداد می کنند؟ وزرا و وکلای محترم و شیک پوش بورژوازی فرانسه، از اتاق های مجلل و منابر جلا یافته خود و زیر سایه حمایت نیروهای پلیس و ارتش می توانند جوانان ژنده پوش و بیکار گتوها را تفاله های

جامعه بخوانند. اما واقعیت عکس این اینست؛ اینها خودشان زالوهای جامعه اند که با مکیدن خون محرومان زندگی انگلی خود و نظام سرمایه داری را تضمین می کنند. شورش جوانان گتونشین فرانسه، علیرغم هر سطح از آگاهی که دارند، یک نیاز مبرم جهانی را نشان می دهد: که باید این نظام سرمایه داری حریص و آدمخوار را بزیر کشید.

حزب کمونیست ایران (م ل م)

۱۰ نوامبر ۲۰۰۵



اش برای متحد کردن اینان آن است که دولت مجبور است این "تفاله ها" را سرکوب کند تا رفاه و امنیت "شما" را تضمین کند.

در این میان دولت علاوه بر بکار گرفتن چماق سرکوب یکرشته سیاستها که حکم "شیرینی" را دارند نیز اعلام کرده است تا میان مردم گتوها شکاف اندازند. بطور مثال قول بازسازی برخی گتوها را داده است. اقدام دیگری که بعنوان "شیرینی" قلمداد می شود طرح فرستادن نوجوانان ۱۴ ساله به مراکز حرفه و فن است: "شیرینی" ترک مدرسه در ۱۴ سالگی و ورود به مرحله آماده شدن برای بازار کار (در واقع ارتش ذخیره کار!).

دموکراسی فرانسه به وزیر کشور حق می دهد که این جوانان را "تفاله" بخواند. اما شورش جوانان گتوها اعتراضی است به روابط اقتصادی و اجتماعی زانو صفتانه سرمایه داری؛ شورش علیه دولتی است که با سرکوبگری و آزار دائم می خواهد این شرایط را به جوانان طبقه کارگر بقبولاند تا آنان نیز مانند پدران و مادرانشان تبدیل به برده های بارکش شده و لای منگنه روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری پژمرده شده و ذره ذره بمیرند. این شورشی است علیه بیکاری (که به اعتراف نخست وزیر فرانسه در این محلات به ۴۰ درصد می رسد)، اعتراضی به نژاد پرستی، به محرومیت از مسکن مناسب (که گاه در یک آپارتمان ۵۰ متری خانواده ۸ نفری زندگی می کنند)، به محرومیت از آموزش و پرورش مناسب (مدارس این محلات همیشه با نبود ماتریالهای آموزشی و کادر آموزشی مواجهند و تنها یک چهارم جوانان موفق به اخذ دیپلم می شوند)، اعتراضی است به زندگی در گتوهائی که عامدانه و طبق نقشه های شهرسازی جدا و

کرده و به اجرا گذارد. جواب خشونت بار دولت فرانسه به خیزش جوانان محروم گتوها، نقاب از چهره عوامفریبانه بورژوازی فرانسه گرفت و ماهیت و مضمون واقعی دموکراسی فرانسه را به نمایش گذاشت و نشان داد که این دموکراسی بورژوائی فقط برای بورژوازی دموکراسی و برای توده های تحت ستم و استثمار دیکتاتوری بورژوازی است.

بورژوازی فرانسه و اروپا بی هیچ تردیدی اتحاد خود را در سرکوب مردم به نمایش گذاردند. وقتی نخست وزیر فرانسه (دومینیک دو ویل پن) در مجلس اقدامات سرکوبگرانه منجمله استقرار وضعیت اضطراری پلیسی در محلات را اعلام کرد، نمایندگان سوسیالیست با هیجان برایش کف زدند. بورژوازی انگلستان با سرزنش گفت اگر در انگلستان این وضع پیش می آمد حداکثر بعد از سه روز وضعیت اضطراری اعلام می کرد نه پس از ۱۱ روز! اکنون بورژوازی فرانسه مستاصلانه می خواهد سانسور خبری نیز اعمال کند تا جوانان نقاط مختلف از اعمال یکدیگر الهام نگیرند.

بورژوازی فرانسه هراسناک، هر آخوند فکلی و غیر فکلی را از پستوهایشان بیرون کشیده و سعی می کند آنان را تبدیل به رهبران این جوانان کند تا نقش واسطه و دلال را بین جوانان و دولت بازی کنند. در محله ای، اینها با موعظه های پوچشان و با سر دادن شعار الله اکبر سعی کردند جوانان خشمگین را آرام کنند. در واقع اینها انگلهای درون مهاجرین هستند که بورژوازی فرانسه مانند عضوی از خانواده خود آنان را پذیرفته و چرب و پرورشان می کند.

بورژوازی فرانسه سخت می کوشد تا طبقات میانی کشور را با خود متحد کند. خط تبلیغی

زحمتکشان نپال چهره مناطق آزاد شده را تغییر میدهند!

به نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

روستائیان مناطقی همچون رولپا فقط با همسایه های بلافضلشان امکان مرادده و بازرگانی دارند. در مناطق تپه ای نپال تقریباً هیچ جاده ای موجود نیست و مردم این کمبود را به شدت حس می کنند. دولت های قبلی نپال تقریباً هیچ کاری برای ساختن جاده نکرده اند. بطوریکه روستائیان نمی توانند محصول سیب شان را (که یکی از محصولات مناطق کوهپایه ای رولپاست) به بازار عرضه کنند و در عوض غلات مورد نیاز خود را تهیه کنند. بدون جاده رساندن بیماران به بیمارستان بسیار دشوار است. فقدان جاده به معنای آن است که بجز کسانی که برای کار

مردم صورت گرفته. مهمترین جنبه این تغییرات یکی ریشه کن کردن نظام وحشیانه و کهن کاست است و دیگری امکان دادن به زنان برای شرکت فعال در تمام عرصه های زندگی اجتماعی، نسخ ازدواج کودکان و غیره. امروز انقلاب چالش بزرگی پیش روی دارد: باید یک سیستم اقتصادی را بر پایه فعالیت خودکفای مردم سازمان داد؛ باید یک سیستم اقتصادی را سازمان داد که به نظام جهانی امپریالیسم وابسته نیست و در جهت از بین بردن نابرابری ها و بی عدالتی های موجود رشد می کند. یکی از عواملی که نپال را از لحاظ اقتصادی و فرهنگی عقب نگاه داشته این است که

امروز قدرت سیاسی در دست مردم رولپا در غرب نپال است و دهها هزار نفر از مردم این منطقه، به ساختن جاده ای بزرگ همت گماشته اند. رولپا یکی از مناطق عقب مانده کشور است و از کاتماندو، پایتخت نپال، و سایر مناطق اصلی اقتصادی و توریستی بسیار فاصله دارد. از وقتی این منطقه به زور به پادشاهی نپال ملحق شد، یعنی از اواسط قرن هجدهم، دول مرکزی هیچ اقدامی جهت بالا بردن سطح زندگی مردم انجام نداده اند. مرکز این منطقه رولپا است، بخشی با جمعیت ۷۰ هزار دهقان که زندگی شان به زحمت از طریق کشاورزی در کوهپایه های هیمالیا می گذرد. ساکنین رولپا از ملیت های مختلفند ولی اکثریت را «ماکار» ها تشکیل می دهند. زبانشان هیچ وجه مشترکی با نپالی که زبان رسمی است ندارد. از آنجائیکه زمین شان محصول کافی برای تامین غذای سالانه را نمی دهد، اغلب مردان رولپا باید نیمی از سال را در هند، با حقوق های روزی یک دلار کار کنند. بیشتر کشت ذرت، گندم و جو توسط زنان صورت می گیرد.

در سالهای اخیر مردم دنیا اسم رولپا را بیشتر می شنوند چرا که رولپا مرکز مبارزه انقلابی به رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است. هرچند مردم رولپا مرتباً تحت حملات ارتش سلطنتی نپال قرار داشته اند، روحیه مردم بسیار بالا و شاداب است. خوشبینی زنان و مردان رولپا در جهان امروز کمیاب است، چرا که مردم رولپا به پا خاسته اند و با شهامت سرنوشت و آینده شان را به دست خود گرفته اند. برای بسیاری از مردم رولپا این حرکت در شرکت در جنگ انقلابی معنی می شود، جنگی که از آغاز، یعنی فوریه ۱۹۹۶ تا به امروز با سرعت و جهش وار پیشروی کرده است. ولی انقلابیون نپال بدرستی تاکید می کنند که انقلابشان صرفاً یک نبرد نظامی نیست، بلکه یک جنگ خلق است: یعنی بسیج همگانی دهقانان، کارگران، دانشجویان و سایرین برای مبارزه در تمام عرصه های جامعه، مبارزه بر علیه رژیم فرتوت نیمه فئودالی به سرکردگی شاهی که مدعی است تجسم خدا روی زمین است.

امروز همه شاهدان قبول دارند که اکثر مناطق روستائی نپال از کنترل رژیم شاه آزاد شده است. تا کنون نیز تغییرات مهمی در زندگی



کیف کردیم. اصلا مثل کار نبود.» گروه او شامل چند ده نفر بود که عضو انجمن دهقانی بودند غذایشان را بطور کلکتیو تهیه کرده بودند.

بنظر می رسد که بیشتر داوطلبان مرد باشند که این انعکاس این واقعیت است که بیشتر زنان بچه دار از تحرک کمتری برخوردارند. با این وجود، بسیاری از زنان به اشکال مختلف در پروژه جاده سازی شرکت می کنند و اشتیاقشان به پیشرفت کار جاده به هیچوجه کمتر از مردان نیست.

با وجود آنکه هنوز کار جاده تمام نشده اما نشانه های ساده تجارت در کنار آن به چشم می خورد: یک خواروبار فروشی کوچک، کسانی در حال حمل اجناسند، اجاره اسب و غیره. حمل و نقل برای پیشرفت اقتصادی و فرهنگی حیاتی است، پیشرفتی که تاکنون تحت نظام ارتجاعی مسدود شده بود. به راحتی می شود دید که این نوع پیشرفت اقتصادی می تواند ظهور سرمایه داری در کشور عقب مانده و نیمه فئودالی مثل نیال را تسهیل کند. در عین حال پروژه جاده به خوبی توضیح مائو در مورد «انقلاب دموکراتیک نوین» را عیان می کند:

آماج انقلاب دموکراتیک نوین، فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه داری بوروکرات (یعنی بزرگترین سرمایه دارهائی که به امپریالیست های خارجی و فئودال ها وصلند) است. مائو می گوید انقلاب دموکراتیک نوین «راه را برای سرمایه داری باز می کند، ولی بیشتر از آن راه را برای سوسیالیسم باز می کند.» به عبارت دیگر، با برکندن بنیان عقب ماندگی فئودالی و بریدن زنجیرهای امپریالیسم، سرمایه داری ملی امکان رشد می یابد، ولی رهبری حزب کمونیست و طبقه کارگر می تواند انرژی آزاد شده مردم را به جهت دیگری هدایت کند، در جهت استقرار ساختمان جامعه سوسیالیستی و نهایتا جهان کمونیستی. به راحتی می توان از چهره داوطلبان جاده فهمید که آنچه به وجدشان میاورد خیلی بیشتر از نفع فوری اقتصادی است. امکان ساختمان یک نظام اقتصادی اجتماعی بر پایه همکاری و خودگردانی، بدون استثمار، به واقعیت نزدیکتر می شود.

بقول شانتوش این جاده برای رهبران انقلابی نیز یک «خودآزمایی» است «که بینیم وقتی فراخوان می دهیم مردم می آیند یا نه. که بینیم می توانیم یک نقشه را به انجام برسانیم یا نه. که بینیم وقتی قدرت سیاسی سراسری را بدست گرفتیم چه کارهائی می توانیم انجام دهیم؟» اولین نتایج این «آزمون» بسیار رضایتبخش اند. و شانتوش می گوید: «ما اعتقاد راسخ داریم که اگر قدرت را بدست بگیریم می توانیم کارهائی انجام دهیم. این اعتقاد خود مردم است. بینید حتی بدون قدرت سراسری چه کارهائی می کنیم.» ■

نسبتا بزرگ است. پهنای جاده طوری در نظر گرفته شده که دو ماشین به راحتی از کنار هم بگذرند. هر چند تا بحال ۱۴ کیلومتر جاده خاکی مورد استفاده ماشین ها قرار گرفته، ولی جاده بیش از هر چیز مورد استفاده اسب ها قرار خواهد گرفت و البته واضح است که مسافرت پیاده روی جاده هم از تپه نوردی آسان تر است. شانتوش تاکید دارد که این جاده علاوه بر منافع فوری اقتصادی «به تغییر درک مردم کمک خواهد کرد. دیدگاه فئودالی هنوز موجود است. هر چیز نوینی دیدگاه مردم را عوض می کند. این جاده ارتباط اصلی با شهر است و ناقل فرهنگ.»

اینکه مردم با دست خالی کمر به ساختن جاده بسته اند باعث غرور و سرفرازی در تمام منطقه شده است. اسم جاده را در بزرگداشت آنان که در جنگ انقلابی جان باخته اند «راه شهدا» گذاشته اند. حکومت های سابق هیچ کاری به نفع مردم انجام نداده اند، در صورتیکه سرعت شگفت انگیز پیشرفت کار جاده (۳۵٪ کار در ۶ ماه اول به پایان رسید در حالیکه رهبران مائوئیست فکر می کردند کل پروژه سه سال طول بکشد) نشان می دهد که وقتی اشتیاق و توانائی زحمتکشان آزاد شود چه کارهائی می توان صورت داد. این جاده مثال زنده ایست بر اینکه راه دیگری برای پیشرفت هست، راهی که به کمک و نظارت کشورهای امپریالیستی وابسته نیست و می تواند به طور واقعی به منافع مردم خدمت کند.

ده ها هزار داوطلبی که به نوبت در ساختمان جاده شرکت دارند خود یک واقعه مهم سیاسی در زندگی مردم منطقه است. اغلب بطور گروهی از یک روستا و یا تشکل توده ای می آیند. از همه خواسته شده غذایشان را به همراه بیاورند که باری بر دوش روستاهائی که در منطقه بلافصل جاده قرار دارند نباشند. برخی فقیرتر از آنند که بتوانند غذای خود را تامین کنند، در این صورت تشکلات محلی روستایشان تامین غذای آنها را بعهده می گیرد. یک روستائی فقیر میانسال از ملیت «تارو» در دره دانگ (منطقه حاصلخیز کشاورزی جنوب رولپا و نزدیک مرز هند) به تازگی از هشت روز کار روی جاده بازگشته بود (و چندین روز هم راه بین جاده و روستایش را پیاده گز کرده بود). اولین بار بود که در عمرش به منطقه تپه ای کشور رفته بود. او از تجربه عالی کارکردن با سایر ملیت های کشور می گفت. «خیلی



مجبور بودند به هند مهاجرت کنند، بسیاری از مردم پایشان حتی به استان های همسایه نرسیده است.

رولپا مرکز منطقه خودمختار ماگارات است. این اسم به این خاطر انتخاب شده که اکثر جمعیت ماگار هستند، یکی از چندین ملیتی که سالیان سال توسط دولت مرکزی تحت ستم قرار گرفته بودند. منطقه خودمختار و حکومت خلق تحت رهبری حزب، در جریان یک گردهم آئی توده ای که حدود ۷۵ هزار نفر در آن شرکت داشتند، در ژانویه ۲۰۰۴ تشکیل شد. و امروز تغییر آغاز شده است. یکی از تصمیمات جسورانه این بود که جاده ای به طول ۹۲ کیلومتر در قلب رولپا ساخته شود. سرویس خبری جهانی برای فتح امکان یافت با یکی از رهبران منطقه خودمختار ماگارات مصاحبه کند. شانتوش بودها ماگار یکی از رهبران قدیمی مقاومت مردم در رولپاست.

شانتوش به ما توضیح داد که ساختمان جاده صرفا با اتکا به دهقانان پیش می رود. خانواده ها بسیج شده اند که هر کدام یک نفر را به مدت ۱۵ روز برای کار روی جاده بفرستند. البته آنهائی که محل زندگی شان دورتر است و برای رسیدن به محل جاده سازی باید چند روزی پیاده روی کنند، ۱۰ روز کار می کنند. مردم وسایل جابجایی خاک ندارند. و حتی تنها مته ای که داشتند خراب شده است. در واقع برای کندن جاده از میان کوه و تپه از بیل و کلنگ و هر از گاهی از دینامیت استفاده می کنند. یکی از چالش های کار این است که باید حدود ۱۰۰ پل بسازند که ۱۵ تای آنها پل های

قانون اساسی عراق و

پیامدهای سیاسی آن

دو حزب کرد اتحادیه میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان اینها مردم را تشویق میکنند که این قانون را تصویب کنند. بحث در رسانه های جمعی دنیا، این هست که این قانون اساسی خوبی است؛ لاقلاً در این شرایط برای عراقی ها خوب است. و خوبست که تصویبش کنند. اینها فکر میکنند که با تصویب این قانون اساسی، کنترل آمریکا بر عراق بیشترتأمین میشود و این جنگ و کشتاری که هست کمتر میشود و قدمی برداشته میشود در جهت ثبات سلطه آمریکا بر عراق. به نظر من این انگیزه اصلی آنهاست. در عین حال تقویت نژاد پرستی، ضدیت با مردم منطقه، ضدیت با طبقه کارگر و زحمتکشان منطقه در همه این بحث و جدلها بوضوح دیده میشود. اما در عین حال انتقاد از قانون اساسی چه در رسانه های جمعی چه در منطقه خاور میانه، چه در عراق و در غرب شنیده می شود. بیشتر این انتقادات از دیدی لیبرالی و محافظه کارانه است. از دید لیبرالی انتقادات محدود به این است که در این قانون اساسی با اسلام سازش صورت گرفته و در این قانون دین از دولت جدا نیست. بعضی ها اشاره به بخش حقوق زنها می کنند که بخاطر همین مذهبی بودن و دینی بودن قانون اساسی زیر پا گذاشته شده است. بعضی ها هم اشاره به دخالت آمریکا در نگارش و تدوین قانون اساسی میکنند. اما همانطور که گفتم بیشتر این انتقادات به این ماده و اون یکی ماده و ادغام و تناقض در ماده هاست. من البته سعی میکنم یک یک اینها را تکرار نکنم. دید من کاملاً از این بحثهایی که در رسانه های جمعی دنیاست، متفاوت است. من سعی میکنم این قانون را از دیدی مارکسیستی بحث کنم

تاریخچه مختصر قانون اساسی

قانون اساسی سندی است که ساختار سیاسی، حقوقی و اقتصاد یک کشور را تعیین میکند. از دید لیبرالی البته قانون اساسی عمدتاً ساختار سیاسی - حقوقی و قانونی یک کشور را تعیین میکند. ولی در هر قانون اساسی یک چارچوب برای نظام اقتصادی کشور هم نهفته است و این جنبه خیلی هم مهم است. تدوین قانون اساسی همیشه محصول مبارزه بین نیروهای اجتماعی مختلف هست... به

بوده. در مواردی بی تفاوتی هم بوده. اما آمریکا بعنوان نیروی اشغالگر اصلی دخالت وسیعی در آن داشته. در تدوین این قانون اساسی، ایران و ترکیه و کشورهای عربی هم خیلی ذیعلاقه اند. در رسانه های جمعی دنیا و در محافل آکادمیک، در دولتها، بحثهای مختلف شده. این مسئله برای اتحادیه اروپا خیلی مهم است. بواقع کمتر روزنامه یا مجله ئی در دنیای غرب پیدا میشود که در مورد این قانون اساسی بحث نکرده باشد. سازمان ملل هم همانطور که اطلاع دارید به نحوی درگیر تحولات عراق است. هنگامی که این متن نهائی حاضر شد حدود سه هفته پیش می خواستند تحویل سازمان ملل بدهند. در رسانه های جمعی دنیا خبری بود مبنی بر اینکه در این پروسه حتی کلمات و عباراتی از قانون اساسی را تغییر داده اند. هنوز معلوم نشده که آخرین متن این قانون اساسی چیست. ترجمه ها و متون مختلفی از این قانون اساسی چاپ شده است. متنی را که امروز مورد بحث قرار میدهم متن کردی آن است که از وب سایت حزب دمکرات کردستان عراق برداشته ام و همینطور متن انگلیسی اش در جاهای مختلف هست. من متنی را که آسوشیتد پرس ترجمه و پخش کرده و در خیلی جاها هست در نظر دارم. در مورد متن عربی متنی که در وب سایت دولت فعلی عراق است را در نظر گرفته ام؛ ولی این، قانون اساسی را تحریف کرده؛ لاقلاً یک کلماتی را در جا هائی تحریف کرده که به اصطلاح سنی های حکومت را راضی کنند. سنی ها هم که ۵-۶ نفر بیشتر نیستند. این یک محدودیتی است، ولی فکر میکنم در کل بحث تأثیری نخواهد گذاشت.

در مورد اینکه چقدر بحث شده بحثها مسلماً متفاوت است. مثلاً روزنامه نگاران فاشیست مابی مثل هامر در واشنگتن پست ستونی نوشته. او از کسانی است که مدافع سرسخت رژیم بوش، مدافع شکنجه، به شدت ضد اسلام و ضد عرب است. او به مدح و ثنای این قانون پرداخته و همه عراقیها را تشویق میکند که تصویبش کنند، آمریکا تشویق میکند که تصویب کنند، رهبران شیعه، رهبران

متن زیر گزیده ای از سخنرانی و پرسش و پاسخهایی است که به مناسبت فراندوم قانون اساسی عراق، در اتاق اینترنتی - پالتاکی "اتحاد سوسیالیستها" توسط رفیق امیر حسن پور صورت گرفت. در تابستان گذشته رفیق امیر سفری تحقیقی به مناطق فلسطین و کردستان عراق داشت. تحقیقات و مشاهدات وی این مباحث را زنده تر کرده است. لازم به تذکر است که زبان محاوره ای این سخنرانی را تا حدی ویرایش کرده ایم تا مناسب نشر شود.

- هیئت تحریریه حقیقت

امیر حسن پور:

بحث امروز من در مورد قانون اساسی عراق است. این بحث مهمی است. یکم بخاطر تحولاتی که در عراق در جریان است و همچنین بخاطر اینکه سال آینده صدمین سالگرد انقلاب مشروطیت و اولین قانون اساسی ایران است. از همه مهمتر اینکه امروز اول اکتبر سالگرد انقلاب اکتبر در چین، هم چنین ماه اکتبر است که اولین انقلاب سوسیالیستی دنیا در این ماه صورت گرفت. این مناسبتها را به همه سوسیالیستها و آزادیخواهان تبریک میگویم. با توجه به اهمیت این تجارب تلاش میکنم بحث قانون اساسی عراق را در چارچوب تاریخی حکومت و تغییر جامعه و دنیای کهن بحث کنم.

قانون اساسی عراق قرار است پانزدهم ماه اکتبر، دو هفته دیگر، به فراندوم گذاشته شود. تا جایی که من اطلاع دارم این قانون اساسی بیشتر از هر قانون اساسی دیگر در سطح بین المللی مورد بحث قرار گرفته است. مثلاً در خود عراق اولاً رسانه های جمعی، احزاب سیاسی، مقامات اشغالگریوژه آمریکاییها، تشکلات غیر دولتی NGO ها و افراد، همه در پروسه پیش نویس کردن این قانون بصورتیهای مختلف در بحث درگیر شدند. روزنامه ها و مجلات شماره های مخصوص چاپ کردند و حتی چند نشریه کردی و عربی به این موضوع اختصاص داده شد. خلاصه، بحث و جدل در خود عراق زیاد

نگاهی به کوچ مریوان و جنبشهای دهقانی کردستان

گزیده ای از یک مصاحبه منتشر نشده با رفیق امیر حسن پور

سؤال: کوچ مریوان و راهپیمایی سنندج به مریوان در همین دوره قبل از ۲۸ مرداد ۵۸ اتفاق افتاد؟

جواب: بله.

سؤال: پس این مورد را همینجا تعریف کنید.

جواب: داستان از این قرار بود که دولت برای استقرار حکومتش در شهرهای مختلف کردستان نیروهای پاسدار را وارد این شهرها می کرد و مرتجعین محلی را سازماندهی می کرد. مردم و مبارزین هم در مقابل این اقدامات ارتجاعی مقاومت می کردند. این کشمکش ها در برخی شهرهای کردستان در جریان بود. در مریوان این کشمکشها حاد بود بطوریکه به کشته و زخمی شدن عده ای از مردم و تعدادی از پاسداران منجر شده بود. رادیو و تلویزیون هم تبلیغات وسیعی علیه مردم مریوان راه انداخته بود. داستان هایش طولانی است. خلاصه اینکه مردم مریوان در اعتراض به سرکوبگری های رژیم جدید دست به یک کوچ همگانی زدند و ۲۹ تیر دسته جمعی شهر را ترک کرده و به دارستان (منطقه جنگلی) اطراف شهر رفتند. وقتی این خبر به ما در جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب سنندج رسید، جمع شدیم که برای مردم مریوان کمک بفرستیم. محلات را تقسیم بندی کردیم. تعدادی از هواداران جمعیت و سایرین با هر وسیله ای که داشتند از جمله با ماشین یا تاکسی بار آمدند که به محلات بروند و کمک جمع کنند. برای هر محله چند نفر را تعیین کردیم. یکی از کسانی که آمده بود کمک کند میگفت ما اصلاً چرا داریم میرویم به محله فقیرنشین. اینها که چیزی ندارند بدهند و چیزی نمیدهند. به او گفتم آنها خیلی بیشتر میدهند تا محله ثروتمند. باورش نمیشد. اینها رفتند و وقتی برگشتند ماشینهایی که به میان مردم محلات فقیر و زحمتکش رفته بودند با دست پر برگشتند. آنها که به محله پولدارها رفته بودند میگفتند بعضیها حتی در را رویمان باز نکردند. داستانهایی خوبی از مردم محلات فقیر تعریف می کردند. از زنی گفتند که یک ذره چای و قند داشت، توبره اش را آورده بود و گفت من همین را دارم، همه اش را به آنها داده بود. داستانهایی که از محله فقیرنشین تعریف میکردند همه را تحت تاثیر قرار داده بود.

خلاصه این کمک ها را در کامیون ریختند و کامیون به طرف مریوان راه افتاد. در نزدیکی مریوان نیروهای پاسدار اینها را که ۱۶ نفر بودند دستگیر کرده و در پادگان زندانی کردند. فکر می کنم روز سوم مرداد بود. خبر این واقعه به سنندج رسید. سؤال این بود که حالا این ۱۶ نفر را چه جوری میخواهیم آزاد کنیم؟ بحث زیاد شد. من قبل از این که جلسه بگیریم که چه اقدامی میخواهیم بکنیم بنظر رسید که باید یک حرکت توده ای راه انداخت. یک راهپیمایی وسیع. از همه شهرهای کردستان به طرف پادگان. با دو نفر از رفقا که هوادار اتحادیه کمونیستها بودند نظرم را در میان گذاشتم. آنها فوری قبول کردند. در جلسه رهبری جمعیت همه بجز یک نفر با این پیشنهاد موافقت کردند ولی یک کمی دست و پای این طرح را شکستند. گفتند فقط از سنندج راهپیمایی شود. از سایر شهرها بخواهیم بیایند و به راهپیمایی سنندج ملحق شوند. روز بعد راه افتادیم. روز ۵ مرداد. حدود ۵۰۰ نفر بودیم. برای اطلاع دادن فقط ۲۴ ساعت فرصت بود چون مسئله خیلی فوری بود. میبایست بلافاصله شروع میشد. به سازمان چریکهای فدایی گفتیم که جمعیت چنین تصمیمی گرفته. آنها هم قبول کردند و ملحق شدند. در شهر سازمان زنان سنندج بود، کانون معلمین بود که همه اینها چپ بودند. اینها هم آمدند. راه افتادیم. در میدانی که قرار گذاشته بودیم جمع شدیم. آنجا من صحبت کردم و گفتم این تنها راهی است که میتوانیم دستگیر شدگان را نجات دهیم. گفتم این اولین راهپیمایی نیست. راهپیمایی در تاریخ جنبشهای انقلابی سابقه دارد. اشاره کردم به راهپیمایی کارگران جهان چیت؛ و همینطور به راهپیمایی طولانی در انقلاب چین. گفتم برای حمایت از حرکتی که مردم مریوان کرده اند لازم است که یک جنبش اینجوری راه بیندازیم...»

همین دلیل قانون اساسی در توسعه تدوین و تصویبش موازنه قدرت بین طبقات اجتماعی یا عدم توازن و قدرت بین این طبقات اجتماعی و سایر نیروهای اجتماعی از قبیل زنها، اقلیتهای نژادی در کشورهایی که تعدد نژادی هست و اقلیتهای مذهبی - ملی، همه اینها را منعکس میکند.

اصولاً هر قانون اساسی، دیکتاتوری یک طبقه را تأیید و تحکیم میکند. و در عین حال امکانی فراهم میکند که دیکتاتوری آن طبقه بازسازی و بازتولید شود. تولید و باز تولید دیکتاتوری یک طبقه. طبیعی است که این دیکتاتوری چیزی جز دیکتاتوری طبقه حاکم نیست... در مورد کشورهای سوسیالیستی هم اینطور بوده. اولین قانون اساسی سوسیالیستی، در شوروی به سال ۱۹۲۴ اولین قانون اساسی بود که دیکتاتوری طبقه کارگر را بر طبقه بورژوازی تأمین کرد. یا در کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ که احکام گوناگونی صادر کردند. این احکام از جمله یکی از اینها فکر میکنم حکم ۵۳ بود که میگفت در جمهوری فرانسه جدائی دین از دولت تأمین نشده؛ علیرغم اینکه انقلاب فرانسه به سال ۱۷۸۹ یعنی یک قرن قبل از کمون، یکی از هدفهایش جدائی دین از دولت بود. از دید کمونارها این جدائی تأمین نشده بود و کمون پاریس اعلام کرد که دین و دولت را برای همیشه از هم جدا میکند. در هر حال بحث من این است که اگر به قانون اساسی از دید لیبرالی نگاه نکنیم و از دید مارکسیستی به آن بنگریم، می بینیم که قانون اساسی دیکتاتوری یک طبقه را تضمین میکند، در عین حال دموکراسی (آن طبقه) را هم تأمین میکند. لیبرالها معمولاً دیکتاتوری و دموکراسی را در مقابل هم قرار میدهند، یعنی می گویند یا تو دموکراسی داری یا دیکتاتوری و این دو با هم نمی توانند همراه باشند. خوب این از دید منطق ارسطویی و منطق غیر دیالکتیک خیلی منطقی بنظر میاید، که بله دموکراسی، دموکراسی است و دیکتاتوری هم دیکتاتوری. ولی مارکسیسم به هیچ وجه چنین نگرشی ندارد. از دید مارکسیستی، دیکتاتوری تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده و تا زمانی که نظام پاتریارکی هست، پدر سالاری و دین سالاری است هر دموکراسی جنبه دیکتاتوری را هم در خود دارد. مثلاً در یک نظام سوسیالیستی، دموکراسی برای طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و اقلیتهای هست ولی در عین حال دیکتاتوری برای طبقه استثمارگری که دیگر قدرت سیاسی و دولتی را در دست ندارد هم هست.

در آمریکا هم همینطور بود. قانون اساسی آمریکا جزو مهمترین قانون اساسی های دنیا است که به سال ۱۷۸۷ تصویب شد. مینایش. بیانیه استقلال آمریکا بود. به سال ۱۷۷۶ که هر دوی اینها جزو مهمترین اسناد دموکراسی

«... برای رهبری کردن این راهپیمایی یک گروه انتخاب شد که من و یکی از رفقا مسئول کار تبلیغاتی شدیم. از همان اول یک مشکل پیش آمد. روز خیلی گرمی بود و همه تشنه بودند. منتظر بودند که کامیون آب و یخ برسد. وقتی که کامیون رسید همه به طرفش حمله کردند. وضع بدی بود. من شروع کردم به صحبت با راهپیمایان و بهشان گفتم مبارزه سختی در پیش داریم. بدون سختی کشیدن و فداکاری نمیتوان انقلاب کرد. و چند ساعت تشنگی و گشنگی نباید باعث از بین رفتن همبستگی و نظم ما بشود.

مثل هر مبارزه ای، مخصوصا مبارزات اینجوری، هر لحظه اش مبارزه بود. میبایست تلاش میکردیم که مبارزه موثر باشد و مشکلاتی که پیش میآید به شیوه سیاسی حل شود. اختلافات درون خلق و گرایشات عقب مانده با روشهای درست حل شود و به اتحاد مردم کمک کند، وگرنه نمیتوان در مقابل دشمن ایستاد.

اکثریت مردم مخصوصا جوانها بیتاب و پر شور بودند. هر چه بیشتر پیش میرفتیم مردم بیشتر ملحق میشدند. مردمی که خبردار میشدند همه نوع حمایتی میکردند، خوراک میپختند و برای راهپیمایان میفرستادند. یک عده را مامور کردیم که بروند دهات اطراف خبر بدهند که راهپیمایی است. مردم ده با «دودانه» (مشک های دوغ) و نان و پنیر و ماست میآمدند و کمک میکردند و ملحق میشدند. یک گروه انتظامی مسلح هم بود که در اطراف صف راهپیمایی به فاصله های معین حرکت میکردند که در صورت حمله دشمن دفاع کنند. ولی خود راهپیمایان مسلح نبودند. زنان شرکت کننده در جلوی راهپیمایی بودند و با بقیه قاطعی نبودند. با وجود اینکه در خود سنج اصلا فرصتی نبود که شهر سازماندهی شود، خود مردم اینکار را میکردند. غذا میپختند و با آب و یخ و نان میآوردند. جمعیت خیلی زود زیاد شد. روز بعد به چند هزار نفر رسید. تا میوان که رسیدیم حدود ۱۵ هزار نفر شده بودیم. همه غذای اینها را مردم ده و مردم سنج و شهرهای دیگر کردستان میدادند. خیلی حرکت موفق و الهامبخشی بود.

برنامه ما دو نفر این بود که هر روز بعد از پایان راهپیمایی که شب برای استراحت و خواب مینشینیم، اخبار و وقایع و تحولات طول روز را چه در طول راهپیمایی، چه در شهرهای...»



بورژوازی هستند. در قانون اساسی آمریکا (سال ۱۷۸۷) حق زندگی (اینکه هر کسی حق اینرا دارد که زنده باشد و کسی زندگیش را از بین نبرد و مورد تردید قرار ندهد) آزادی و حق سعادت جزو حقوق هر بشر است. یکی از تدوین کنندگان قانون اساسی مثلا جفرسون می خواست بردگی را ممنوع کند ولی با او مخالفت شد و مجبور شدند ماده ای را که علیه بردگی بود از پیش نویس این قانون حذف کنند. قانون اساسی آمریکا و بعدش قانون اساسی بلژیک ۱۷۸۹ که یکسال بیشتر دوام نکرد و بعد قانون اساسی ۱۷۹۱ لهستان که این هم یکسال بیشتر دوام نیاورد؛ همه تحت تأثیر قانون اساسی آمریکا بودند. بعد قانون اساسی فرانسه به سال ۱۷۹۱. اینها همه قوانینی بودند که سلطه طبقه بورژوازی را بر طبقه فئودال تضمین میکرد. و در عین حال سلطه مردان بر زنان را تضمین کردند، علیرغم اینکه میگفتند همه شهروندان در برابر قانون مساوی هستند، ولی زنان شهروندان درجه دو بودند. هیچ یک از قانون اساسی ها به زنان حق رأی و حق انتخاب شدن را ندادند و زنان را محروم کردند.

قانون اساسی های فرانسه، آمریکا، بلژیک و لهستان و بعدا اسپانیا در سال ۱۸۱۲ و انقلابات بورژوا-دمکراتیکی که در سال ۱۸۴۸ در اروپا شد، همه اینها در دورانی صورت گرفت که بورژوازی علیه نظام قرون وسطایی، علیه نظام فئودالی و علیه طبقه فئودال قیام کرد. سلطه طبقه جدید یعنی بورژوازی را تضمین کرد. بورژوازی در آنزمان در اروپا با دین در تضاد بود بخاطر اینکه در دوران فئودالیزم دین و دولت یکی بود. دولت و کلیسا یکی بود. استبداد فئودالی هم از طریق دولت فئودالی و هم از طریق کلیسا اعمال می شد. بنابراین بورژوازی اروپا اگر میخواست طبقه اش امکان اینرا داشته باشد و بدون مزاحمت کلیسا و طبقه فئودال رشد خود را بکند چاره آئی نداشت جز اینکه دین و دولت را جدا کند و اینکار را البته در سطح بسیار محدودی کرد.

اما زنان هنوز نیروی اجتماعی خیلی قوی نبودند. پا به عرصه تاریخ گذاشته بودند، همراه با انقلابات بورژوازی، فمینیسم یعنی آگاهی رهایی زنان، پیدا شده بود. اما زنان آن تشکلی را که طبقه بورژوازی داشت، نداشتند. ولی در هر حال فمینیسم آنزمان، فمینیسم لیبرالی بود و بیشتر از رفم قانونی فراتر نمی رفت. قانون اساسی های آنزمان سلطه نظام پدر سالاری را تأمین و تضمین میکرد. زنها دو قرن مبارزه کردند تا توانستند برابری قانونی در زمینه مهمی مثل حق رأی دادن را بدست بیاورند. بورژوازی برای اینکه طبقه اش بتواند سلطه خودش را تأمین کند و رشد سرمایه

داری را تضمین کند به آزادی فرد احتیاج داشت؛ به این احتیاج داشت که فئودالها به شیوه خودسرانه تملک بر زمین و املاک و کارخانه و چیزهای دیگر را ممنوع و محدود نکنند. این بود که قانون اساسی ها (ازبانیه استقلال آمریکا و قانون اساسی آمریکا گرفته تا آخرین قانون اساسی های بورژوازی) آزادی فرد بر مالکیت خصوصی را تضمین کردند. این جزو مهمترین قدمهایی بود که در قانون اساسی ها بر داشته شد. مبتنی بر اینکه هر فردی حق دارد مالکیت خصوصی داشته باشد و مالکیت خصوصی محترم و یا مقدس شمرده شد. در جمهوری خلق چین که سوسیالیسم پیشرفتهای مهمی کرده بود و بعد کودتا شد و طبقه بورژوازی قدرت را بدست گرفت قانون اساسی را تغییر دادند و در دو سال پیش آخرین قانون اساسی که قانون اساسی بورژوازی نوپای چین بود را ترمیم کردند و آخرین قانونی که تدوین کردند این بود که دوباره مالکیت خصوصی محترم شمرده میشود.

پس مهمترین کاری که قانون اساسی های مختلف بورژوازی کردند این بود که مالکیت خصوصی را مقدس و محترم شمرند و تمام قوانین را در این جهت قرار دادند که مالکیت خصوصی گسترش پیدا کند و معمولا هم قانون اساسی ها با این کار و از طرق گوناگون دیگر مانع این خواهند بود یا هستند و یا بوده اند که مالکیت اشتراکی وجود داشته باشد. در هر حال بورژوازی بعد از انقلاباتی که در قرن ۱۷ در انگلستان و بیشتر در قرن ۱۸ روی داد دولت خودش را درست کرد و در قرن ۱۹ دیگر نظامش در اروپا تأمین شده بود؛ کارنامه اش از نظر قانون اساسی این هست که آزادیهای فردی را تأمین کرده بود. تا حد زیادی. نظام، نظام ایالتی فئودالی نبود و تفکیک قوا صورت گرفته بود؛ رئیس دولت مثل دولتهای فئودالی حق نداشت کسی را اعدام کند. قانون بود، قانون محاکمه بود، قانون مجازات بود، زندان بود، اعدام بود. بعدها در اثر مبارزه شهروندان در برخی مناطق مثل اتحادیه اروپا اعدام را لغو کردند. در آمریکا در برخی ایالتها هنوز این قانون پابرجاست. کارهایی که کردند برای تضمین آن بود که بورژوازی رشد کند و فئودالیزم نابود شود. قانون اساسی ها نقش مهمی در این زمینه ها اجرا کردند.

در کشورهای خاورمیانه در اواخر قرن ۱۹ رشد جنبشهای دموکراتیک و بیشتر بورژوا دموکراتیک بود. ابتدا در دولت عثمانی در سال ۱۸۷۶ قانون اساسی تصویب کردند. بعد از مدتی سلطان عبدالحمید آنرا لغو کرد. انتخابات بود، پارلمان بود که بیشتر اعیانی و اشرافی بود و از قانون اساسی بلژیک الهام گرفته بودند. بدنال آن در ایران مهمترین

کردستان، چه در بقیه ایران، و همینطور مشکلاتی که در راهپیمایی پیش میآید را به بحث بگذاریم. رفقای تشکیلات های دیگر به شدت مخالفت کردند. می گفتند این کارها لازم نیست. مردم خودشان میفهمند. دیدی که ما داشتیم این بود که هدف مبارزه آزادی این ۱۶ نفر است. ولی این تنها هدف نیست. هدف دیگر اینست که در طول این مبارزه، خودمان آگاه تر و پخته تر شویم و بیشتر چیز یاد بگیریم. و شرکت کنندگان آموزش سیاسی ببینند. اوضاع را بهتر درک کنند. خودشان شرکت کنند در جمعبندی از تحولات روز، از تجربیات روز، از تضادها و اختلافاتی که ممکنست پیش بیاید و حل این تضادها، از وقایع روزانه در کل ایران، از اینکه برخورد خود رژیم به این راهپیمایی چیست، بقیه نیروها در شهرهای کردستان چکار کرده اند، مردم در سنجند دارند چکار میکنند، وضع مریوان چیست. اینها همه چیزهایی بود که از دید ما باید بحث میشد تا آگاهی سیاسی همه بالا برود. مردم دهات اطراف باید درگیر شوند. دید ما نسبت به این راهپیمایی اینطور بود. ولی آنها با این دید مخالف بودند.

در هر حال من در حدی که میشد علیرغم این مخالفتها هر شب بحث راه میانداختم. در سطح یک گروهی که یک جا مینشستیم. ولی اگر سیاستی اتخاذ می شد که همه در بحث شرکت کنند، خیلی بهتر میشد.

از جمله وقایع راهپیمایی این بود که وقتی به مریوان نزدیک میشدیم، پسر شیخ عثمان که اسمش شیخ «مادح» بود یک نفر را فرستاد که میخواهند بیایند با ما صحبت کنند و دعوت کنند که شب نزدیکی ده آنها (ده «دورو») بمانیم و مهمان آنها باشیم. همه افراد گروه رهبری راهپیمایی با این برنامه مخالفت کردیم و گفتیم که چون اینها افراد مرتجع هستند و مردم منطقه را استثمار کرده اند و خرافات مذهبی پخش کرده اند نمی توان این دعوت را قبول کرد. بر سر این تصمیم همه متفق القول بودیم. بعد شیخ «مادح» با چند نفر تفنگچی آمد. نشستیم با او صحبت کردیم و گفتیم نمی خواهیم مهمان هیچکس بشویم. چون اگر پیش شما بیاییم باید پیش بقیه هم برویم. بحث این را نکردیم که شما مرتجع و خونخوار و مامور ساواک بوده اید. گفتیم ما نمیتوانیم اینکار را بکنیم. آنها هم گذاشتند رفتند. همه راهپیمایان میدیدند که اینها آمده اند. به رفقای رهبری راهپیمایی گفتیم باید این بحث را بین همه راه بیندازیم که چرا ما دعوت شیخ مادح را نپذیرفته ایم. باز هم مخالفت کردند. گفتند دیگر این مسئله حل شده است و نیازی به بحث راه انداختن نیست. بهر حال بعد از شام من این بحث را بین یک عده بردم. در بین راهپیمایان کسانی بودند که میگفتند چون شیخ عثمان نفوذ دارد ما بایستی دعوتش را قبول می کردیم. منمهم گفتم مشخصا به خاطر اینکه نفوذ دارد ما نمیبایستی برویم. اینها مردم را سالهای سال استثمار کرده اند و پایه رژیم شاه در این منطقه بودند. اجداد اینها در کردستان عراق در خدمت دولت انگلیس بودند. دقیقا بخاطر آنکه نفوذ دارند ما نباید قبول کنیم. باید به مردم زحمتکش ده کمک کنیم که از شر اینها راحت بشوند. خیلیها این بحث را قبول کردند.

در هر حال راهپیمایی مریوان تجربه مهمی بود با درسهای زیاد که باید جمعبندی شود. مشکلاتی در آن بود ولی بیشترش موفقیت بود.

سؤال: به چه نتیجه ای رسید؟ آن ۱۶ نفر آزاد شدند؟
جواب: بله. نزدیک پادگان که رسیدیم آن ۱۶ نفر را آزاد کردند.....

سؤال: در همین مقطع از بهار تا مرداد ۵۸ جنبش دهقانی هم در کردستان بر سر تقسیم زمین و دیگر مسائل ارضی در جریان بود. که در نشریات سازمان های چپ منجمله نشریه **حقیقت** (ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران) در آن دوره منعکس شده است. این مسئله چقدر مهم شد در کردستان؟ چقدر گسترده بود؟ سیاست سازمان های مختلف چه بود؟

جواب: قبل از سقوط رژیم شاه، رفیق فواد مصطفی سلطانیان از بنیان گذاران کومله در منطقه مریوان خیلی فعال بود. بین دهقانان و برای تشکیل اتحادیه دهقانی کار می کرد. این سیاست کومله تحول مهمی در جنبش سیاسی کردستان به شمار می رفت. تا آن موقع همه سازمان های سیاسی کرد مسئله ملی را در راس برنامه خود گذاشته بودند. تنها تشکیلاتی که مسئله دهقانی را در کردستان مطرح کرده بود کومله رنجدران کردستان عراق بود که آنها هم فقط در حرف مسئله را طرح کرده بودند اما کومله ایران در جریان انقلاب مسئله دهقانی را در دستور کار و فعالیت خود قرار داد. سازمان چریکهای فدائی خلق هم در این رابطه فعالیت می کرد. اتحادیه کمونیستها هم همینطور. فعالین اتحادیه کمونیستها قبل از این، کار سیاسی در دهات را شروع کرده بودند. یادم است در اوایل تابستان ۱۳۵۸ یک نواری درست شد که در آن درباره زمین و مسئله دهقانی و اینکه به فئودالها نباید بهره داد ...

... صحیح شده بود. اتحادیه کمونیستها این نوار را در بین مردم روستاهای مهاباد و بوکان توزیع کرد. در دهات منطقه کار سیاسی را اینطور شروع کرده بود. بعضی از رفقای کرمانشاه در منطقه جنوب کردستان، «جمعیت دفاع از زحمتکشان روانسر» را درست کردند. کار این جمعیت تقسیم زمین بین دهقانان بود و مبارزه با فئودالیسم، ایجاد شوراهای دهقانی و همینطور آموزش نظامی. رفیق صلاح شمس برهان و رفیق رسول محمدی (کاک محمد) برای ساختن اتحادیه دهقانی به منطقه نعلین رفتند و اتحادیه دهقانی نعلین-منگور را درست کردند. بطور کلی سیاست اتحادیه کمونیستها در روستاها، ایجاد شوراهای دهقانی بود. بیشتر فعالیت این بود که دهقانان متشکل شوند که در نقاطی که زمین هنوز دست فئودالهاست زمینها را تقسیم کنند. برای حل مشکلات خودشان، مشکل آب، یا اختلافات بین خودشان اقدام کنند. وقتی این کارها میشد و اتحادیه های دهقانی تشکیل میشد، خود این سازمانهای سیاسی اعلامیه های تشکیل اینها را در نشریاتشان چاپ میکردند. مشکل زمین در نتیجه اصلاحات ارضی شاه هنوز حل نشده بود. اختلافات گوناگون هم روی میداد. بهر حال این نهضتی بود که دهقانان واقعا خودشان شرکت می کردند و استقبال میکردند. ولی در همه جای کردستان یکدست و موزون نبود. مسئله حادثه بود و دهقانان خودشان خیلی فعالانه شرکت میکردند. میشود گفت که جنبش دهقانی مهمی وجود داشت. بعضی جاها کمتر.

سؤال: آماج این جنبش، فئودال های محلی بودند؟
جواب: بله. چون زمینها دست فئودال های محلی بود.

سؤال: هیچ موردی در روستاهای کردستان نداشتیم که دهقانان سر مسئله زمین با دولت طرف باشند؟
جواب: چنین موردی یادم نمی آید. دولت در بیشتر منطقه، مخصوصا در دهات حضور نداشت.

این مبارزات عمدتا در غیاب قدرت دولتی بود. هیچ ژاندارمی در دهات نمانده بود. دهقانان کرد عمدتا با فئودالهای کرد رو در رو بودند. یکی از نیروهایی که با این جنبش بشدت مخالفت می کرد، حزب دمکرات بود. حتی یک دفعه کریم حسامی از رهبران حزب دمکرات با عده ای از پیشمرگه های حزب دمکرات رفته بود به «وه ته میش» یکی از دهات بین مهاباد و بوکان برای تهدید اتحادیه های دهقانی که شما حق ندارید اتحادیه درست کنید. کردستان منطقه حزب دمکرات است و هیچ کاری بدون اجازه ما نباید بکنید. این مورد را با یکی از رفقای جمعیت راه رهایی زحمتکشان (جمعیت مهاباد) بحث کردیم. به او گفتیم که باید خیلی جدی به این مسئله برخورد کنیم. گفت حزب دمکرات خیلی تنگ دارد و ما اینقدر نداریم که با این حزب مقابله کنیم.

البته منظور من مقابله سیاسی بود. یعنی بسیج سیاسی مردم در مورد یک برنامه انقلابی و مقابله با حزبی که برنامه اش حفظ مناسبات موجود است. در برخی مناطق که تضاد با فئودالها و مسئله دهقانی خیلی حاد بود، دهقانان خیلی فعالانه شرکت میکردند. حتی این بحث مطرح شد که این اتحادیه ها با هم متحد شوند. چند تا از نمایندگان اتحادیه های دهقانی به مهاباد آمده بودند. حزب دمکرات اینها را دستگیر کرد. در مطبوعات هم منعکس شد. یک اعلامیه ای از حزب دمکرات در دست است که شدیدا اخطار میکند که الان مسئله کردستان مسئله خودمختاری است. اختلاف ما با دولت است سر خودمختاری، نه با زمینداران کرد. تقسیم زمین را باید گذاشت برای آینده. و کلا به چپ حمله کرده بود. اما شیخ عزالدین از جنبش دهقانی دفاع کرد (در اواسط تیر ۱۳۵۸). شیخ عزالدین در یک اعلامیه گفت که راه خودمختاری از طریق تشکیل اتحادیه های دهقانی است. مبارزه درون جنبش کردستان سر این مسئله خیلی حاد شد... حزب دمکرات از این جنبش میترسید چون در جنبش ملی برای مبارزه طبقاتی جا باز می کرد و به هژمونی نیروهای کمونیستی و چپ کمک می کرد. حزب دموکرات کردستان را ملک موروثی خودش میدانست. اینکه گروه های چپ در کردستان دهقانان را متشکل کنند خارج از تحمل حزب دمکرات بود. در منطقه ارومیه فئودالها به دهقانان حمله کردند. چندین هزار دهقان مجبور به فرار از روستاهای خودشان شدند. آمدند به داخل شهر ارومیه و این خبر در همه مطبوعات ایران منعکس شد. آنجا هم حزب دمکرات از فئودالها دفاع میکرد. اینهمه مردم آواره شده بودند. مسئله دهقانی و متشکل کردن دهقانان واقعا جدی شده بود... ■

قدم در راه قانون اساسی بورژوا دمکراتیک در ایران برداشته شد. صد سال پیش یا ۹۹ سال پیش در ۱۹۰۶ اولین قانون اساسی ایران تدوین و تصویب شد. منشا این قانون، قانون اساسی بلژیک و فرانسه و عثمانی بود. در قانون اساسی ایران اصول مهم نظام بورژوازی نهفته بود. قدرت را از شاه گرفت یا محدود کرد و به مجلس شورا تحویل داد، انجمنهای ایالتی و ولایتی داشت، آزادی مطبوعات داشت، در کشوری که دینها برابر نبودند برابری دینی را مقرر کرد. قانون، شهروندان را مساوی شناخت. خلاصه، این آزادیها و آزادیهای مدنی در آن جا داده شد. اما در مورد جدائی دین و دولت سازش شد. پدرسالاری، نظام پدر سالاری را هم چنان پابرجا گذاشت. نظام طبقاتی را هم چنان پابرجا گذاشت. ضمن اینکه مالکیت خصوصی در آن گنجانده شد اما بر خلاف فرانسه اقدامی علیه فئودالیسم نشد. اصولی علیه نظام فئودالی در آن نبود و بنیاد دین همانطور که گفتیم کمی محدود شد اما با آن سازش شد... و ناسیونالیسم را که در اروپا کاملا سلطه پیدا کرده بود و در ایران رشد کرده بود و انقلاب مشروطه را تا حدی رهبری میکرد یعنی بعنوان جهان بینی و سیاست ناسیونالیستی در قانون اساسی گنجانده شد.

بدنبال ایران، در ۱۹۰۸ انقلاب دولت عثمانی بود و بعد در سایر کشورها. خلاصه ... قانون اساسی هائی که در کشورهای خاور میانه و کلا در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تدوین شد تحت تأثیر قانون اساسی های اروپا و آمریکا بود. اینها بنحوی تلاش کردند نظام نوین سرمایه داری و رشد آنرا تضمین کنند. دیکتاتوری طبقه سرمایه دار را تضمین کنند. این قانون اساسی ها هم قانون اساسی سرمایه داری و پدر سالاری و ناسیونالیستی بودند. معمولا هم با دین سازش کردند. اولین باری که در این کشورها دین بطور کلی از عرصه سیاست از عرصه نظام دولتی بکلی رانده شد در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و بعد در انقلاب ۱۹۴۹ چین بود. و در سایر انقلابات سوسیالیستی تلاش بزرگی در این زمینه شده و معمولا هم موفق بودند.

در زمینه پدر سالاری باز هم در این انقلابات بود که آزادی زن و مرد بطور کلی در سطح قانون اساسی یا قوانین تأمین شد. این بدین معنی نیست که در عرصه خارج از قانون این انقلابات توانستند برابری کامل بوجود بیاورند، اما قدمهای بسیار مهمی برداشته شد. اگر قانون اساسی های قبلی دیکتاتوری بورژوازی را تأمین می کردند برای اولین بار در دو تا انقلاب اکتبر دیکتاتوری طبقه کارگر تأمین شد. متأسفانه هر دو انقلاب شکست خوردند. هم در اتحاد شوروی بورژوازی قدرت را بدست

قانون اساسی عراق

گرفت و همین طور در چین. اما این بحث دیگری است که من اینجا واردش نمی شوم ولی این عمدتاً بخاطر اینست که درست کردن دنیای نوینی که ستم سرمایه داری و استثمار طبقاتی در آن موجود نباشد کار آسانی نیست و پروسه ای است پر از پیروزی و شکست، پیروزی هست باز هم شکست است، عقب گرد هست پیش رفت هست. تاریخ چیزی جز این نیست.

اما در مورد قانون اساسی عراق باید اشاره کنم که به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به سال ۱۹۷۹ در ایران عقب گرد تاریخی بود که میشود گفت عقب گردی در کل منطقه بود. بورژوازی کشورهای خاورمیانه ... برای به قدرت رسیدن خودش برای اینکه سرمایه داری را روی کار بیاورد با فتوالیسم سازش کرد. بر خلاف مثلاً انقلابیون فرانسه که بالاخره فتوالیسم را دور ریختند یا در انگلستان با رفرم و انقلاب و بیشتر با رفرم فتوالیسم را کنار زدند. در ایران همانطور که گفتم با فتوالیسم سازش کردند. در مصر همینطور. در همه جای خاورمیانه. ولی در هر حال در قانون اساسی های اینها مثلاً در مصر و الجزایر، ایران و ترکیه، بورژوازی این کشورها در زمینه های گوناگون قدمهایی برداشت. در ضمن اینکه در قانون اساسی آزادیهای مدنی بود البته هیچ وقت به این قانون اساسی ها احترامی نگذاشتند و قبل از همه خودشان قانون اساسی را نقض کردند. ولی در زمینه جدائی دین و دولت همینطور که گفتم چه در ایران و چه در کشورهای دیگر سازش شد ولی کاری که جمهوری اسلامی سال ۵۷ کرد این بود که آگاهانه دین را با دولت عجین کرد. خمینی معتقد بود که جدایی دین و دولت توطئه غرب و ناسیونالیسم است که هم علیه اسلام است هم علیه مسیحیت. و به همین دلیل آگاهانه دین و دولت را عجین کرد. و همینطور گفت دین و سیاست باید یکی باشد. عبادت و اطاعت هر دو سیاسی اند؛ آموزش و پرورش و سیاست باید یکی باشد و خلاصه اینکه دین و دولت در همه زمینه ها باید یکی باشند. در افغانستان رژیم طالبان اینرا با نهایت صراحت بدون هیچ گونه تعارف و بدون هیچ گونه سازش از قبیل اینکه مجلس و انتخابات داشته باشند انجام دادند. خیلی صریح گفتند اسلام از این حرفها ندارد. نه شورا دارد نه هیچی. امیر اسلام هر کاری خواست میکند. شریعت معیار هست و همین است که هست. و زنها هم باید بروند توی خانه، توی خانه هم باید صدایشان در نیاد. اینها مسلماً عقب گردهای تاریخی بودند. اما با وجود اینها از همان اول با نظام تئوکراتیک مبارزه بود. در ایران امروز خواست جدائی دین

ار دولت کاملاً روشن مطرح شده. حتی روشنفکران دینی هم بحث این را میکنند که دین و دولت باید جدا باشه و بعضی هاشون میگویند اسلام باید بدون روحانیت باشد و مثلاً می گویند که قانون قصاص و اعدام ... غیر دمکراتیک اند و باید لغو شوند در حالیکه محافظه کاران دینی استدلال می کنند در قرآن هست و باید هم باشد.

در مورد قانون اساسی عراق اگر این چارچوب را در نظر بگیریم؛ چارچوب تاریخی مبارزه طبقاتی، مبارزه بین بورژوازی و فتوالیسم در قرن ۱۷ و ۱۸ در خاورمیانه هنوز برقرار است. اما مبارزه عمده امروز بین طبقه کارگر و طبقه بورژوازی است، در تمام دنیا. در این چارچوب تاریخی، قانون اساسی عراق سلطه طبقه بورژوازی را بر عراق تأمین میکند. در آن سازشهای اساسی با نظامهای عشیره ای و دینی و فتوالی شده است. قانونی است که در خدمت نظام جهانی سرمایه داری است و سلطه سیاسی و اقتصادی آمریکا را بر عراق از نظر منابع انسانی و منابع طبیعی آن تأمین میکند. از نظر جدائی دین و دولت یک قانون اساسی **تئوکراتیک** است. ماده ۲ این قانون اساسی اعلام میکند که اسلام دین رسمی دولت است و منبع اصلی قانون گذاری است. در زیر این ماده در تبصره هایش تصریح میکند هیچ قانونی که با احکام دینی در تضاد باشد، با اصول ثابت اسلام در تضاد باشد، نمی تواند تصویب شود. در یک تبصره دیگر، تبصره ۲ میگوید هیچ قانونی نباید تصویب شود که با اصول دمکراسی در تضاد باشد. البته کسانی که طرفدار این قانون اساسی هستند به این تبصره اشاره می کنند. اما اگر به بقیه قانون توجه کنید اشاره هست به فقه اسلامی در زمینه های مختلف و شریعت اسلامی عمل میکند. من برای مثال اشاره میکنم به ماده ۹۰. ماده ۹۰ قانون اساسی فعلی دادگاه عالی فدرال را طرح میکند. دادگاه عالی فدرال دادگاه مهمی است که میگوید از یک هیئت ژوری (منصفه) مستقل تشکیل میشود. اما بعد توضیح میدهد که قاضی هایی که در این دادگاه خواهند بود باید در فقه اسلامی تخصص داشته باشند. تعداد اینها را قانون تصویب میکند. اما این باید قانونی باشد که ۲/۳ (دو سوم) اعضای پارلمان تصویب کنند. یعنی در واقع ۲/۳ اعضای پارلمان که بیشتر شیعه هستند و اگر سنی ها هم بهشان ملحق شوند که بیشترشان می شوند اسلامی ها. اینها قانون تصویب میکنند که مثلاً چند نفر این محکمه عالی فدرال فقیه باشند. خلاصه بقیه ماده های قانون اساسی را که نگاه میکنیم می بینیم که به صورتهای مختلف بین دین و سکولاریسم سازش صورت گرفته اما در کل دین دست بالا را دارد و به همین دلیل من این را یک قانون اساسی **تئوکراتیک**

تلقی میکنم. در رابطه با حقوق زنان در جاهای مختلف می گوید که مثلاً خشونت علیه زنان ممنوع است. برای زنان آزادیهایی را تضمین کرده. همینطور برای اقلیتهای مذهبی و قومی مثل آسوریها، کلدانیها، ترکمنها، ارمنیها. اینها در این قانون هست. اما هم زنان و هم اقلیتهائی مثل آسوری، کلدانی و اقلیتهای مذهبی دیگر در سه هفته اخیر نگرانی خود را از این قانون اساسی اعلام کردند. زنان هم معتقدند که مضمونهای اسلامی این قانون اساسی حقوق زنان را زیر پا گذاشته است و اقلیتهای قومی دینی هم نگرانی عمیق خودشان را اعلام کرده اند.

در مورد نظام اقتصادی باید بگویم که آمریکائیهها دخالت مستقیم کردند. نوشته هایی تا بحال در این مورد چاپ شده. یکی از اینها اشاره میکند به پیش نویس قانون اساسی که ۳۰ ژوئن امسال که روزنامه المده منتشر کرد. در این پیش نویس در ماده ۵ صحبت از این شده که مبنای ساختن جامعه عدالت اجتماعی است. در ماده ۱۸ آن نوشته بود که اساس اقتصاد، عدالت اجتماعی است. همچنین صحبت کرده بودند این عدالت اجتماعی از طریق همکاری بین فعالیتهای عمومی و خصوصی تأمین میشود. منظورش این بود که دولت دخالت می کند در زمینه های بی کاری و سواد آموزی و آموزش و پرورش و بهداشت. بعد باز همان ماده ۱۸ نوشته بود هدف رشد اقتصادی این است که بر اساس یک برنامه ریزی باشد که شهروندان مملکت زندگیشان تأمین بشود.

در بخش دوم همین ماده ۱۸ گفته بود که دولت مسئول رشد تولید و خدمات و ساختن زیر بنای محکم است برای اقتصاد کشور و باید اینطور خدمات را تأمین کند. در قانون اساسی که الان به رفاندوم گذاشته اند همه اینها حذف شده. بعداً میگویم که چطور با دخالت آمریکا این حذفها صورت گرفته. زلمای خلیل زاد شخصاً در این مورد دخالت کرده بود. من دو ماده دیگر را بحث میکنم که در پیش نویس ماه ژوئن نبود ولی در پیش نویس فعلی وارد کردند. ماده ۲۵ پیش نویس فعلی میگوید: "دولت تضمین میکند که رفرم اقتصادی عراق را بر اساس اصول اقتصادی مدرن انجام دهد به صورتیکه سرمایه گذاری کامل در منابع را تضمین کند (سرمایه گذاری کامل در منابع عراق) و اینکه این منابع را متعدد و متنوع کنند و بخش خصوصی را تشویق کنند و توسعه دهد." این ماده را با دخالت زلمای خلیل زاد و دار دسته اش اضافه کردند و در متن قبلی قانون اساسی یعنی در پیش نویس ۳۰ ژوئن نبود. ماده ۲۶ قانون اساسی فعلی هم ماده ای که در پیش نویس قبلی نبود. میگوید

اگر قراره یک نظام دموکراتیک برقرار شود حق جدائی باید در قانون آن گنجانده شود. ولی رهبران کرد نتوانستند این حق جدایی را در قانون اساسی وارد کنند. یک خواست دیگه البته سرزمین است. در هر جنبش ملی، سرزمین مهم است. بخشی از منطقه کردنشین در جنگ ۱۹۹۱ آمریکا جزو به اصطلاح منطقه امن و دست حکومت کرد بود، یک بخشش تحت سلطه صدام باقی ماند. ناسیونالیستهای عراقی یعنی رهبری شیعه و سنی و غیره حاضر نیستند این منطقه ای که زیر دست صدام بود جزو منطقه کردنشین بحساب بیاورند. خلاصه دعوا بین ناسیونالیستهای عرب عراقی و ناسیونالیستهای کرد بر سر زمین هست.

مختصر کنم ، از دید من، این قانون اساسی عراق یک قانون اساسی تئوکراتیک دین سالار است که سلطه بورژوازی عراق و غرب را بر عراق کاملا تضمین میکند. یک قانون اساسی پدر سالارانه است. یک قانون اساسی است که بر اساس سازش بین دو نیروی ناسیونالیستی تدوین شده و در این سازش ناسیونالیسم عراقی مسلط بر ناسیونالیسم کرد است. ضد دموکراتیک است، حقوق زنان را کاملا زیر پا میگذارد. بنظر من آن را باید در این چار چوب بررسی و رد کرد. از نظر تاریخی از قانون اساسی های بورژوازی قدیم یعنی بورژوازی غرب عقب مانده تر است، حتی از قانون اساسی بعضی از کشورهای خاور میانه عقب مانده تر است. ضمن اینکه از قانون اساسی حزب فاشیستی و درنده بعث هم عقب مانده تر است، چرا که در آن لاقول در حد محدودی جدائی دین و دولت بود، اما در این یکی ما ادغام دین و دولت را می بینیم و بهمین دلیل بنظر من مجموع آنرا باید رد کرد.

خیلی ممنون. من بحث را که بحث پیچیده ای بود سعی کردم در مدت کمتر از یکساعت با خلاصه مهمترین نکات ارائه دهم. بسیار خوشحال میشوم دوستانی که در اطاق هستند با دید انتقادی به بحثهای من برخورد کنند و خوب است که بحث و جدل داشته باشیم. خیلی ممنون.

بخش بعدی این نوشته که مربوط به سوال و جواب های جلسه است در شماره بعدی حقیقت منتشر می شود.

توضیحات

۱- سیستمی که در کشورهای اروپائی بعنوان دولت رفاه شناخته شده و دولتهای بورژوائی در دوران جنگ سرد برای به اصطلاح مبارزه با کمونیستها برقرار کردند و یکسری امکانات مثلا بیمه پزشکی و بیکاری به مردم دادند که حالا میخواهند اینها را از مردم بگیرند. ■

کردستان باشد، نیروی پیشمرگه محفوظ بماند (البته با تغییر نام و بعضی وظایف). دولت مرکزی قدرت زیادی نداشته باشد. ارتش عراق ارتش آنچنان نیرومندی نباشد که توان سرکوب مردم عراق را داشته باشد و کشتار دسته جمعی کند. این نکات در برنامه این احزاب کرد بود. از جمله اینکه کردها حق جدائی از عراق را داشته باشند. اینها در کل خواستهایشان بود.

خواست جدائی از عراق بدین معنی بود که بعد از ۸ سال یعنی دو دوره انتخابات بکار آید. یعنی در صورتیکه دولت فدرال مرکزی اصول فدرالیسم را زیر پا بگذارد، پارلمان کردستان حق داشته باشد که جدائی از عراق را تصویب کند. یا اگر دولت عراق مثل گذشته ژنوسید انجام بدهد و بر کردها ستم کند و دست به کشتار بزند حکومت فدرال کردستان حق جدائی داشته باشد. این نکات همه در قانون های اساسی قبلی سابقه دارد: مثلا حق کنار گذاشتن دولت در انقلابات بورژوا دموکراتیک اروپا و آمریکا مطرح شد. در قانون اساسی فرانسه و قانون اساسی آمریکا به مردم حق داده شده که دولتهائی را که انتخاب کرده اند در صورتیکه دیدند دارد ظلم و ستم میکند برکنار کنند. حتا در رابطه با نکته محفوظ نگاه داشتن نیروی پیشمرگه در کردستان مشابه آن در نظام فدرال آمریکا موجود است یعنی سیستم گارد ملی هست. یعنی ایالت های آمریکا نیروی امنیتی و پلیس خودشان را دارند. پس اینها هیچکدام نوآوری نبود و خواستهائی است که در قانون اساسی قبلی بوده و هیچ کدام خواستههای عجیب و غریبی نبود. ...

در هر حال نیروهای ناسیونالیست کرد با رهبری شیعه سازش کردند. این دو گروه تحت نظارت آمریکا قانون اساسی را پیش نویس کردند. یعنی در واقع سه نیروی اصلی آن را پیش نویس کردند: آمریکا، رهبری ناسیونالیستی کرد و رهبری شیعه. اینها قانون اساسی عراق را تصویب کردند؛ سازشی بود بین این نیروها. از دیدگاه من با وجودی که بعضی از خواستههای ناسیونالیستی تضمین شد (مثلا برابری زبان کردی و عربی) اما این را باید بگویم این برابری حتی در حد برابری نیست که زبان انگلیسی و فرانسوی در کانادا دارند. ... حق جدا شدن یک حق بورژوا-دموکراتیک هست. بنظر من یک قانون اساسی در کشورهای چند ملیتی اگر حق جدائی را ننگیند ، یکی از اصول دموکراسی را زیر پا گذاشته. قانون اساسی شوروی هم حق جدائی را برای جمهوریهای متحده شوروی تضمین کرده بود. در قانون اساسی شوروی، حق جدائی وجود داشت. بنظر من در کشور عراق و ایران هم

کشور عراق، سرمایه گذاری در بخشهای متفاوت را تضمین و تشویق میکند. (این ماده ۲۶ هست که قبلا نبوده) باز هم تعداد دیگری از این ماده ها هست ، که من آنها را بحث نمیکنم. هدف من از این مثالها این نیست که بگویم پیش نویس قبلی یک قانون اساسی دموکراتیک و درست و حسابی بوده. فقط می خواهم بگویم که در پیش نویس ماه ژوئن... یک چیز شبیه دولت رفاه (۱) را که در اروپا هست بطور دست و پا شکسته گنجانده بودند ولی زلمای خلیل زاد و دار و دسته اش بشدت با این مخالفت کردند و براحتی توانستند اینها را از پیش نویس قانون اساسی حذف کنند. و موادی گذاردند که طبق آن هر کمپانی خارجی بتواند در عراق بدون ممانعت قانونی سرمایه گذاری کند و تضمین مالیاتی داشته باشد و بتواند سود خود را از کشور خارج کند. هر وقت خواستند بتوانند کارخانه ائی را تعطیل کنند و هر دستمزدی خواستند بگذارند و دولت نتواند در این زمینه ها دخالت کند. قانون اساسی در زمینه اقتصادی اینطور است.

در زمینه حقوق ملی. عراق کشوری چند ملیتی است و ملتهای اصلیش ملت کرد و عرب هستند. عربها اکثریت دارند. گروههای کوچکتر ملی هم هستند مثل آسوریها، کلدانیها، ارمنیها و ترکمنها. در تدوین این قانون اساسی نیروهائی که شرکت داشتند دو حزب کرد بودند و رهبری شیعه. دو حزب ناسیونالیست کرد یعنی اتحادیه میهنی کردستان، حزب دموکرات کردستان و رهبری شیعه. (زنها و اقلیتهای دینی ملی به شیوه بسیار محدودی شرکت داشتند). ... اینها نیروهائی بودند که در تدوین این قانون اساسی شرکت داشتند. آمریکا هم شرکت داشت. در تحلیل نهائی آمریکا نیروی اصلی بود. آمریکائی ها گروه مشاوران خودشان را داشتند. یک گروه مشاور فرعی از متخصصین بین المللی هم بودند که با گروهی که کمیته پیش نویس قانون اساسی بود، مشاوره میکردند.

کشورهای ایران و ترکیه هم غیر مستقیم از طریق اشاره و تهدید و کارهای دیپلماتیک تأثیر داشتند. در هر حال آنهایی که در اینجا شرکت نداشتند طبقه کارگر و دهقانان بودند. زنها هم در آخرش میشه گفت شرکت نداشتند

آخرین بحث من قبل از اینکه تمام کنم اشاره به این است که نیروهای ناسیونالیست کرد در این مورد چه کردند. اینها هم مجبور به سازش شدند. برنامه حداکثر اینها این بود که دولت فدرالی داشته باشند که منطقه کردستان شامل تمام منطقه ای که اکثریت آنها کرد هستند از جمله کرکوک باشد. کرکوک پایتخت منطقه کردنشین باشد، پارلمان

طبقه کارگر بدون پراتیک انقلابی

نمی تواند خود را رها کند

در باره نظرات محسن حکیمی

با اوج گیری جنبش کارگری ایران، گرایشات گوناگون درون روشنفکران چپ فعال شده و در رابطه با آن نظریه پردازی میکنند. یکی از اینان گرایش است که خود را با عنوان گرایش لغو کار مزدی معرفی می کند و یکی از نظریه پردازان آن محسن حکیمی است. ما در نشریه حقیقت شماره ۲۲ در مقاله اوج گیری مبارزات کارگری و مباحث درون جنبش چپ سرفصل انتقادات خود را در مورد این گرایش طرح کردیم.

اینکه صاحبان این گرایش در میان کارگران یا جنبش چپ کم نفوذند یا پر نفوذ، به چه میزان در مبارزات جاری کارگران تاثیر گذاشته و یا کارگران را روی خط خودشان در شکل عینی چپ سازماندهی کرده اند، اینکه واقعا و برای ادعاهایشان چه می کنند و طی سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ پراتیکشان چه بوده، دارای اهمیت درجه اول نیست. مهم این است که یک گرایش معین درون روشنفکران چپ است و باید آن را بررسی کرد.

تعاریف محسن حکیمی از گرایشات درون جنبش کارگری غلط است

محسن حکیمی اول یک روایت دلخواه از گرایشات درون طبقه کارگر می دهد و بعد گرایش خود را به نسبت آن تعریف می کند. وی می گوید، «سه گرایش حی و حاضر در طبقه کارگر ایران وجود دارد. اول، گرایش دولتی خانه کارگر است ... که با تمام وجود در حفظ وضع موجود حرکت می کند و در کمک به سرکوب هر حرکتی که کمترین خدشه ای به این وضع وارد کند هیچ تردید بخود راه نمی دهد. دوم، گرایش رفرمیستی است که با دامن زدن به این توهم که گویا تحقق مطالبات اساسی طبقه کارگر در چارچوب حفظ وضع موجود امکان پذیر است یا گویا با رفرم می توان شکل دیگری از سرمایه داری به وجود آورد که این مطالبات را برآورده کند، به طبقه کارگر آدرس غلط می دهد، مسیر مبارزه ضد سرمایه داری کارگران را منحرف می کند و آنان را دنبال نخود سیاه می فرستد. این گرایش پیشینه درازی دارد و اصل و نسب خود را از چپ رفرمیست می گیرد، در مقطع انقلاب ۵۷ خود را در برخی سندیکاها نظیر

سندیکاهای کارگران خیاط، کفاش، بافنده سوزنی و ... نشان داد. در سرکوب دهه ۶۰ به دلیل نزدیکی به جناح "ضد امپریالیست" در قدرت حاکم کمترین ضربه را دید و در سالهای اخیر در قالب "هیئت موسسان سندیکاهای کارگری" و بخشی از "کمیته پیگیری تشکل های آزاد کارگری" ظاهر شده است. سوم، گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است که اکنون "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" آن را نمایندگی می کند. هدف و خواسته بلاواسطه این گرایش، ایجاد تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر به نیروی خود کارگران و از راه هائی است که در سه سند پایه ای کمیته هماهنگی ... توضیح داده شده است.» (به نقل از نشریه آرش شماره ۹۲ و ۹۳- اوت و سپتامبر ۲۰۰۵) (۱)

گرایش اول یک نهاد حکومتی است و در حقیقت نمی توان آن را گرایشی درون طبقه کارگر خواند. نهادهی مانند "سازمان جهانی کار" را نیز نمی توان گرایشی درون طبقه کارگر جهانی دانست. اینها نهادهائی هستند که طبقات حاکمه در ایران و جهان برای کنترل و سرکوب طبقه کارگر ایجاد کرده اند. گرایش دوم را محسن حکیمی بدرستی گرایشی رفرمیستی می خواند. ولی درک محسن حکیمی از اینکه رفرمیسم چیست با درک مارکسیستها فرق دارد. سیاست رفرمیستی بر خلاف سیاست انقلابی نمی خواهد طبقه کارگر را برای سرنگونی قهرآمیز دولت حاکم و استقرار دولت خودش آماده کند و خلاصه می شود به تلاش برای بهبود وضعیت اقشاری از طبقه کارگر در چارچوب همین نظام موجود. محسن حکیمی بی دلیل "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" را با "هیئت موسسان سندیکاهای کارگری" یکی می کند زیرا اینان تا آنجا که ما می دانیم برخلاف هیئت موسسان سندیکاها با جناحهای رژیم حاکم همکاری و همسوئی نداشته اند و در ضمن هدف خود را آشکارا و مشخص محدود کرده اند به کمک به سازمان یابی مبارزات اقتصادی صنفی کارگران و خود را جایگزینی برای فعالیت انقلابی و کمونیستی طبقه کارگر معرفی نکرده اند.

برسیم به تعریف حکیمی از گرایش خود و دوستانش. او گرایش خود را گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر می خواند. اما بقول مارکس بر مبنای ادعاهای افراد نمی توان در

مورد ماهیتشان قضاوت کرد. باید به خط مشی و برنامه و عمل آنها نگریم که ما در زیر اینکار را خواهیم کرد.

اما جالب ترین نکته تقسیم بندی های حکیمی آن است که گرایش چهارمی را از قلم می اندازد. گرایش چهارمی که معتقد است: طبقه کارگر بدون داشتن حزب کمونیست و خط مشی سیاسی انقلابی مبنی بر سرنگونی قهرآمیز دولت حاکم و برقراری دولت دیکتاتوری پرولتاریا، بدون خطاب قرار دادن آمال و خواسته های تمام ستمکشان و زحمتکشان جامعه و رها کردن آنها نمی تواند به رهائی خود برسد. هدف عمده فعالیت کمونیستها در میان کارگران عملی کردن این چشم انداز است. این گرایش هم حی و حاضر در میان طبقه کارگر ایران و جهان موجود است؛ بطور متشکل و سازمان یافته هم موجود است؛ پیگیرترین و صادق ترین و آگاهترین پرولترهای انقلابی در آن جای دارند و یک گرایش ریشه دار و آنقدر مشخص است که ندیدن آن بسیار حیرت انگیز است. اختلاف ما کمونیستها با گرایش حکیمی این نیست که گویا اینها می خواهند تشکیلات "خود" طبقه کارگر را بسازند و کمونیستها تشکیلات "غیر خودی" طبقه کارگر را. **حزب کمونیست تشکیلات سیاسی طبقه کارگر است.** حکیمی و دوستانش می توانند تشکیلاتی برای بعهده گرفتن وکالت کارگران در مجامع حقوقی بسازند و خدماتی در این جهت هم بکنند ولی نباید بر نیاز حیاتی طبقه کارگر به داشتن تشکیلات سیاسی انقلابی خود خط بطلان بکشند. طبقا شکل و روش ها و گستردگی تشکیلات سیاسی طبقه کارگر که هدف سرنگونی دولت حاکم و استقرار دولت خویش را دنبال می کند با شکل و روش ها و گستردگی تشکیلاتی برای دفاع کارگران از حقوق خود در مقابل کارفرمایان متفاوت است. این تفاوت ها دال بر آن نیست که حزب کمونیست یک چیزی خارج از طبقه کارگر است. و تشکیلات های اتحادیه ای و سندیکائی مربوط به داخل طبقه کارگر! اینها تقسیم بندی های صوری است که با مقاصد تبلیغاتی تنگ نظرانه صورت می گیرد.

شباهت های برجسته با گرایش رفرمیستی

نکته جالب دیگر آنست که نقد آقای حکیمی به فعالین سازمان های جنبش کمونیستی

سیاسی با آوردن خط و خط کشی های سیاسی به درون کارخانجات موجب تفرقه میان کارگران شدند و مانع از آن شدند که سندیکاها و اتحادیه های کارگری شکل بگیرند. این تحلیلی به غایت انحرافی، بورژوازی و ضد کمونیستی است. صاحبان این تحلیل می توانند افرادی ساده و نادان باشند. اما خیلی راحت هم می توانند مشاطه گر رژیم جمهوری اسلامی باشند. زیرا هر آنکسی که سالیهای پس از ۵۷ را به چشم دیده باشد خیلی خوب می داند که... وجود تعداد گسترده ای از فعالین کمونیست در میان کارگران نقطه قوت جنبش کارگری بود. فعالین کمونیست به اشاعه آگاهی در مورد مبارزه طبقاتی و ماهیت ضد کارگری و ضد مردمی رژیم در میان کارگران می پرداختند و به اتحاد سراسری کارگران یاری می رساندند. ... هر نگرشی غیر از این عمیقا ضد کارگری است. «

آیا شباهت نقد آقای حکیمی به اینها تصادفی است؟ خیر. علتش این شباهت آن است که گرایش آقای حکیمی و دوستانش نیز ماهیتا رفرمیستی است. محسن حکیمی در مورد گرایش دوم (گرایشی که به آن گرایش رفرمیستی نام میدهد) می گوید که اینان « با دامن زدن به این توهم که گویا تحقق مطالبات اساسی طبقه کارگر در چارچوب حفظ وضع موجود امکان پذیر است یا گویا با رفرم می توان شکل دیگری از سرمایه داری به وجود آورد که این مطالبات را برآورده کند به طبقه کارگر آدرس غلط می دهد».

اما گرایش خود ایشان نیز همین کار را می کند. مثلا به یکی از همان سه سند پایه ای "کمیتة هماهنگی" تحت عنوان "تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کنیم" نگاهی کنید. این سند خطاب به کارگران می گوید: «... در دنیای امروز کارگران تشکل خود را بدون اجازه دولت ها ایجاد می کنند و دولت ها طبق استانداردهای جهان، فقط ثبت این تشکل ها را به عهده دارند ... دولت ایران به رغم پذیرش مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار، نه تنها عملا به این تعهد تن نداده بلکه با تمام توان در برابر مطالبات کارگران صف آرائی کرده است. ... برای رهائی از این همه سیه روزی و فقر و فلاکت و بی حقوقی پیش از هر چیز باید متشکل شویم. ... تشکل حق ماست. آن را به نیروی خود ایجاد کنیم و سپس از دولت بخواهیم آن را به رسمیت بشناسد. ... سازمان جهانی کار که خود مقاوله نامه ها را تدوین کرده و به امضا دولت ها رسانده است موظف است به جای مماشات با دولت جمهوری اسلامی به تعهد خود پای بند باشد و بنا بر وظیفه ای که به دوش گرفته است دولت ایران را وادار کند تا به سرکوب فعالان جنبش کارگری پایان دهد. هم چنین، دولت جمهوری اسلامی موظف است امنیت فعالیت کارگری را تضمین کند.»



نشریه کار- مزد به تاریخ ۱۳۷۸. این کارگر عقب مانده در مصاحبه اش می گوید اینها "می آمدند تو سندیکا ... و کارها را خراب می کردند... دم به ساعت به پر و پای دولت و مقامات می پیچیدند. مثلا با کارگرا تماس می گرفتند و زود هم به کارگر می گفتند این حرف را بزنی این جور می کنی آن شعار را مطرح کن و از این جور چیزها."

ما در نشریه حقیقت شماره ۳۵ تاریخ دی ماه ۱۳۷۹ در مقاله "جنبش کارگری" این گرایش راست ضد کمونیستی را افشا کرده و گفتیم: « این نمونه افکار عقب مانده ایست که کارگران مبارز باید آنرا افشا و طرد کنند. این کارگر به تحقیر کار سیاسی می پردازد و بروی فعالین سیاسی که برای بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران فداکاری و تلاش می کردند خاک می پاشد. بسیاری از این فعالین سیاسی بخاطر همین فعالیت آگاهگرانه در میان کارگران، توسط جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام شدند.» نشریه حقیقت در ادامه بحث می نویسد: «... کارگران باید خواهان آشنائی با نظریات عناصر سیاسی انقلابی و کمونیست باشند؛ باید خواهان آن باشند که بدانند احزاب سیاسی که بخاطر مخالفت با جمهوری اسلامی غیر قانونی هستند چه نقشه ای برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و نظام طبقاتی در ایران دارند. و برنامه و راه حلشان برای ساختن یک جامعه نوین بر خاکستر جمهوری اسلامی چیست. باید دریابند که کدام حزب است که می خواهد تا نیمه راه برود و کدام تا به آخر. امروزه از جانب همین نوع آدمها و جریانات نظریه ای تبلیغ می شود که می گوید علت شکل نگرفتن یک جنبش کارگری سراسری در دوره پس از سال ۵۷ این بود که گروه های

خیلی شبیه نقد گرایش رفرمیستی به فعالین کمونیست جنبش کارگری است. کمی مقایسه کنیم.

آقای حکیمی در مورد فعالین سازمان های جنبش کمونیستی می گوید: « مشغله و دغدغه آنان نه سازمان دهی جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری بلکه عضو گیری یا بهتر بگویم سربازگیری از کارگران برای مقاصد سیاسی گروه های چپ بود. همین عامل در کنار عوامل دیگر بود که جنبش کارگری را آسیب پذیر و ناتوان از ایجاد تشکیلات خود کرد ... و هم از آن رو که دست سرکوبگر را برای سرکوب باز کرد طوری که به راحتی می توانست ادعا کند که فعالان کارگری به جنگ نظام سیاسی و برای براندازی آن آمده اند پس حق شان است که سرکوب شوند. اگر فعالان کارگری به فعالان گروهی و در واقع فرقه ای تبدیل نشده بودند می توانستند با دادن هزینه های بسیار کمتر و منتفی کردن هزینه هایی چون اخراج و زندان یا دست کم اعدام در محیط های کار و زیست باقی بمانند و به فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری بپردازند. اگر فعالان کارگری به فعالان فرقه ای - عقیدتی تبدیل نشده بودند... » (همانجا)

گرایش رفرمیستی متأثر از حزب توده و سازمان فدائی اکثریت نیز همواره به فعالین کمونیست درون جنبش کارگری می تاختند (و می تازند) که با کشیدن سیاست به میان کارگران و طرح خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک و برنامه شان در میان آنان، موجب تفرقه در میان کارگران می شوند و در کار ایجاد تشکلات صنفی و سندیکائی خرابکاری می کنند. برای نمونه رجوع کنید به مصاحبه "یک کارگر با سابقه صنف چاپ" مندرج در

براندازی نظام سیاسی را به آن سرعت و با آن جدیتی که لازم است در دستور کار طبقه کارگر قرار ندادند. در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز اگر لنین و حزب بلشویک نبودند که کسب قدرت سیاسی را در دستور طبقه کارگر بگذارند و به این منظور تشکلات کارگران و دهقانان را تبدیل به ارتش کارگران و دهقانان کنند هرگز قدرت سیاسی بدست طبقه کارگر نمی افتاد. اگر در انقلاب چین، مائوتسه دون و حزب کمونیست نبودند که از شکست قیام شانگهای جمعبندی کرده و راه کسب قدرت طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده را کشف کنند طبقه کارگر چین هرگز نمی توانست طبقات مرتجع چین و قدرتهای امپریالیستی را شکست داده، دولت خود را برقرار کرده و سوسیالیسم را در آن کشور فقیر و عقب مانده و ویران پیاده کند. مشکل طبقه کارگر ایران در سال ۵۷ و پس از آن این بود که نتوانست وظیفه مرکزی اش را که کسب قدرت از طریق قهر است، انجام دهد. و تازمانی که این مشکل ادامه یابد طبقه کارگر بازنده خواهد بود. زیرا همانطور که لنین گفت: بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است!

محسن حکیمی و هم فکراش برای ابراز جهان بینی خود گفتمان کارگری و ضد سرمایه داری را پیشه کرده اند اما این مسئله (که طبقه کارگر برای سرنگون کردن دولت و برقراری دولت خویش چه باید کند) اصلا جایی در تفکر و مباحثشان ندارد. اینجا و آنجا صحبت‌هایی از سیاست و قدرت سیاسی می کنند اما بسیار صوری و بعنوان عکس العملی در مقابل درخت سرسبز زندگی و منتقدین کمونیست خود. ولی در بدنه تفکرشان جایی ندارد و بالطبع در عمل شان نیز انعکاسی ندارد.

این مسئله را در نقدشان به سندیکالیسم نیز می بینیم. زیرا نقدشان از موضع ضد اکونومیستی نیست (اکونومیسم یعنی محدود کردن مبارزات کارگران به مبارزه برای بهبود معیشت در چارچوب نظام موجود و مخالفت با سازمان یابی کارگران برای دست زدن به انقلاب پرولتری). اساس انحراف رفرمیستی و راست آن است که کارگران را از سیاست انقلابی (که در مرکز سازمان یافتن کارگران برای دست زدن به انقلاب پرولتری است) دور می کند. نقد سندیکالیسم از این زاویه، در تفکر "لغو کارمزدی" جایی ندارد.

بود که بطور منظم برای براندازی نظام سیاسی حاکم کار نکرده بودند ولی نظام سیاسی حاکم بطور منظم برای تثبیت خود و قلع و قمع انقلاب کار کرده بود. وضعیت این بود. کمونیستها و کارگران انقلابی شکست خوردند چون دیر و با آمادگی ناکافی وارد این جنگ شدند. پس دشمن توانست دست پیش بگیرد. این حقیقت تاریخی را باید دید و آن را مرتبا در میان کارگران تکرار کرد و آن را به آگاهی طبقاتی کارگران تبدیل نمود. ولی آقای حکیمی مسائل را وارونه جمعبندی می کند و قوه منطقی بافی روشنفکری خود را بکار می گیرد تا درسهای تاریخ را وارونه نشان دهد. این خدمت به طبقه کارگر نیست. آقای حکیمی لطفا کمی به این جملات خود فکر کنید: ... دست سرکوبگر را برای سرکوب باز کرد طوری که به راحتی می توانست ادعا کند که فعالان کارگری به جنگ نظام سیاسی و برای براندازی آن آمده اند پس حق شان است که سرکوب شوند.

واقعا حیرت انگیز است! این نگرشی به تاریخ از دریچه تنگ یک خرده بورژواست. اگر خط



آقای حکیمی بر تشکلات کارگری مانند سندیکای پرورده ای آبادان و شوراهای کارگری پس از سال ۵۷ غالب بود این تشکلات باید در رابطه با کشتار خلق عرب و لشگر کشی به ترکمن صحرا و کردستان سکوت می کردند تا گزک به دست رژیم برای سرکوب ندهند؟ خیر آقای حکیمی، مشکل در زیاده روی فعالین کمونیست در پیش کشیدن سیاست انقلابی در محل زیست و کار کارگران نبود. مشکل عکس این بود. مشکل در آن بود که کمونیستها بدلیل اینکه خود در التقاط سیاسی و ایدئولوژیک غوطه ور و بی تجربه بودند، مسئله

آیا آدرس "استانداردهای موجود" و "سازمان جهانی کار" (که بنیانگذار و گرداننده اش نظام سرمایه داری جهانی است و مشخصا بعد از جنگ جهانی دوم سازمان سیای آمریکا طرح آن را ریخت) آدرس درست و خارج از وضع موجود است؟ خیر. این همان توهم پراکنی در مورد سرمایه داری رفرم یافته است. آیا دولت جمهوری اسلامی را موظف به تامین امنیت فعالیت کارگری کردن همان ایجاد توهم در مورد اینکه می توان مطالبات کارگران را در چارچوب وضع موجود کسب کرد نیست؟ معلوم نیست به چه اعتباری حکیمی گرایش خود را گرایش مبارزه برای عوض کردن وضع موجود می خواند؟

حکیمی در نقد فعالین کمونیست می گوید نوع فعالیت اینان باعث شد که دست رژیم در سرکوب باز باشد چون رژیم توانست بگوید که "فعالان کارگری به جنگ نظام سیاسی و برای براندازی آن آمده اند پس حق شان است که سرکوب شوند".

مثل اینکه آقای حکیمی متوجه نیست که داریم در مورد ایران و رژیم جمهوری اسلامی

صحبت می کنیم! جمهوری اسلامی از روز اول استقرارش به طبقه کارگر و بقیه مردم اعلان جنگ داد. آیا سرکوب زنان و کشتار خلق عرب و حمله به کردستان و ترکمن صحرا و ترور فعالین کارگری مانند ناصر توفیقیان در همان اوایل انقلاب یک اعلان جنگ آشکار نبود؟

اتفاقا مشکل عکس آن چیزی است که حکیمی می گوید. مشکل آنجا بود که کمونیستها این اعلان جنگ را جدی نگرفتند و قوانین جنگ را رعایت نکردند و بجای اینکه کارگران را بطور منظم برای رفتن به جنگ نظام سیاسی آماده و متشکل کنند مشغول بحث بر سر شورا خوب است یا

اتحادیه بودند. این ها به جای خود موضوعاتی مهم اند اما در شرایطی که تعیین تکلیف قهرآمیز بر سر قدرت سیاسی محور تحولات جامعه است این مباحث دنبال نخود سیاه فرستادن طبقه کارگر است. زمانی که جنگ راه می افتد آن طرفی که قوانین جنگ را رعایت نمی کند می بازد. مشکل اینجا بود. هنگامی که کمونیستها مسئله را دریافتند و شروع به آماده کردن کارگران برای رویارویی با این جنگ کردند، دیگر دیر شده بود. عامل عمده در این دیر کرد هم خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک در میان سازمان های کمونیستی

انحراف رفرمیستی در مورد مسئله دولت

عوض کردن وضع موجود یعنی سرنگون کردن دولت حاکم یا انطور که لنین فرموله کرد: درهم شکستن دستگاه دولتی حاکم و بجای آن برقرار کردن دستگاه دولتی طبقه کارگر. خط مرز میان گرایش رفرمیست و گرایش انقلابی یا رادیکال در طبقه کارگر در اینجاست. نقد راست و محافظه کارانه آقای حکیمی به فعالین کمونیست (که نمونه ای از آن را در بالا آوردیم) از همینجا بر می خیزد. محسن حکیمی فعالین کمونیست را فعالین سکتاریست و جنبش آنان را جنبش سکتاریستی می خواند. منظور وی از سکتاریست خواندن اینان در حقیقت این است که آنها به سطح کنونی آگاهی و مبارزه طبقه کارگر قانع نیستند و در پی آنند که دید کارگران را به افق مبارزه برای سرنگونی قهرآمیز دولت پیوند زنند و مبارزات کنونی آنان را از محدوده های فعلی در آورده و به شاهراه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی بیندازند. منبع تنش میان حکیمی و فعالین کمونیست در اینجاست.

این گرایش یک گرایش محافظه کارانه (لیبرالی) است که نمی خواهد قبول کند طبقه کارگر تنها از طریق سرنگونی انقلابی نظم کنونی می تواند در موقعیتی قرار گیرد که استثمار و ستم را محو کند. اگر کسی حقیقتا و بی غل و غش بخواهد برای لغو کار مزدی مبارزه کند باید برای سرنگونی انقلابی نظم کنونی تلاش کند. زیرا لغو کارمزدی یعنی لغو استثمار سرمایه داری، محو آن روابط اقتصادی که بر پایه آن ثروت اجتماعا تولید شده به سرمایه خصوصی تبدیل می شود، محو آن تمایزات اجتماعی که از این روابط بر می خیزد و محو افکاری که این بنا را نگهبانی می کند. برای تحقق این باید دست به مبارزه سیاسی انقلابی زد. در جریان این مبارزه افکار و ارزشهای غالب بر طبقه کارگر نیز باید عوض شود زیرا با آن سطح آگاهی که اکنون بر طبقه کارگر غالب است هرگز نمی تواند برای تحقق جامعه ای که بنیادا متفاوت از جامعه موجود باشد مبارزه کند. طبقه کارگر باید به آگاهی طبقاتی واقعی دست یابد. آگاه شدن به اینکه سرمایه دار ارزش اضافه او را می ستاند و پرور می شود جزء کوچکی از آگاهی طبقاتی است. آگاهی طبقاتی فقط شامل نقد این جنبه از سرمایه داری نمی شود. آگاهی طبقاتی یعنی نقد بنیادین جامعه کنونی در همه سطوح و لایه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن و مهمتر از آن ارائه بدیلی در همه این لایه ها و سطوح و ارائه روش و راهی برای خلاص شدن از شر جامعه کهن و ساختن جامعه نوین بر خاکستر آن. این یک آگاهی

علمی است که کارگران بطور خود بخودی و از محدوده روابط کارگر - کارفرما و حتا کارگر - دولت نمی توانند به آن دست یابند. هیچ چیز غیر واقعی تر (و مضحک تر) از آن نیست که کسی بخواهد بگوید این آگاهی در ذات کارگر نهفته است!

گرایش لغو کار مزدی آقای حکیمی نیز از این آگاهی تهی و بری است. مشکل اساسی سندیکالیسم همانا ماندنش در چارچوبه ساختار نظام های سیاسی و اقتصادی حاکم است. گرایش لغو کارمزدی این را درک نمی کند چون خودش خیلی نزدیک به آن است؛ خودش در عین حال که به ساختار و نظام سرمایه داری نقد دارد اما اهداف و فعالیتش را در حد امکانات و فضاهائی که این ساختار ممکن است تحمل کند سازمان می دهد. برای همین فاقد گرایش و پویائی سرنگون کننده ساختارهای حاکم و دارای گرایش وفق یابنده با ساختارهای حاکم است. همان رفرمیسم سندیکالیستی با عبا و قبای پسا ساختاری و پست مدرنیستی ارائه می شود. پسا ساختارگرایان و پست مدرنیست ها هم به ساختارهای حاکم نقد می کنند (و گاه نقدهای بسیار تیز و الهام بخشی می کنند) اما بهمان اندازه با انقلاب برای درهم شکستن ساختارهای موجود (که در قلبش دستگاه دولتی است) ضدیت می ورزند. فلسفه اینان تن دادن به ممکنات است. در گذشته به این گرایش می گفتیم رویزیونیسم. یکی از مهمترین مشخصه های رویزیونیسم (نظریه سازشکارانه ای که در هیئت دفاع از کارگر و سوسیالیسم ظاهر می شود) آن است که آنچه ممکن است را بعنوان آنچه درست است جا می زند.

خط پنج ملهم از تفکرات پست مدرنیستی

در اوایل دهه ۱۳۶۰ جریانی به نام خط پنج راه افتاد که کمابیش شبیه گرایش مورد بحث ما بود و سعی می کرد آن را به پراتیک بگذارد. برجسته ترین نتیجه اش آن بود که عده ای از فعالین سازمان های چپ را با دورنمای ساخته شدن تشکیلات کارگری از درون خود کارگران تبدیل به کارگران ساده کرد. ولی این تجربه شکست خورد و بجائی نرسید. تنها افتخاری که برایش ماند این بود که ضربه نخورد و بقول آقای حکیمی هزینه نپرداخت. اما علت ضربه نخوردنش این بود که حقیقتا چیزی نساخت که ضربه بخورد. در عمل یک جریان انحلال طلب بود. زیرا هم مبارزه سیاسی علیه حکومت را منحل کرد و هم تشکل را. البته همه تحت نام خدمت به طبقه کارگر و حفظ خود برای خدمت بیشتر به طبقه کارگر! گیرم که چند نفر کارگر را هم با سواد کردند که خودشان

مارکس را بخوانند و لازم نباشد روشنفکران کمونیست از بیرون عنصر آگاهی را به درون کارگران ببرند تا به این ترتیب جواب دندان شکنی به لنین داده باشند!

خط پنچی ها مانند همین جریان "لغو کارمزدی" معتقد بودند که وظیفه روشنفکران نیست که آگاهی کمونیستی را به درون کارگران ببرند؛ روشنفکران نباید به این یا آن حزب تعلق داشته باشند و نباید سعی کنند کارگران را نیز به خط و سازمان خود جلب کنند؛ سانتالیسم دموکراتیک بد است و همه چیز باید شورائی باشد؛ نطفه حزب باید در میان کارگران و توسط خود آنها بسته شود تا بعدا از کارگر بیگانه نشود و غیره. فرق گرایش مورد بحث ما با خط ۵ آن است که خط ۵ دهه ۱۳۶۰ را در دهه ۱۳۷۰ با تئوری های ضد توتالیتری و پست مدرنیستی غسل تعمید دادند. این گرایش فصل مشترک های مهمی با پسا ساختارگرایان دارد که وجه مشخصه شان ضدیت با انقلاب پرولتری است زیرا انقلاب پرولتری قصد در هم شکستن ساختارهای موجود را می کند و به زعم اینان از آنجا که چنین کاری ممکن نیست حتما به فاجعه می انجامد، پس باید در چارچوب ساختارهای موجود از فضاهای موجود (کدام فضاها) برای پیشبرد منافع هر گروه تحت ستم تلاش کرد.

سلاح نقد و نقد سلاح

حکیمی و دوستانش خیلی ادعای ضد سرمایه داری بودن و پراتیک (یا بقولی پراکسیس) می کنند. اینها خوب می دانند که مارکس در مورد رابطه فلسفه و تغییر جهان چه گفت. مارکس گفت همه فلاسفه، جهان را به گونه های مختلف تفسیر کرده اند اما مسئله در تغییر جهان است. و برای تاکید گفت **سلاح نقد هرگز نمی تواند جای نقد سلاح را بگیرد.** آنهایی که ادعای ضد سرمایه داری بودن می کنند باید روشن کنند که نقد سلاحشان چیست؟ لنین در مقاله بسیار مهم **دولت و انقلاب** این را روشن کرد و در عمل پیروزمند انقلاب اکتبر آن را به اثبات رساند.

ضد سرمایه داری بودن یعنی به عمق تخصص طبقاتی میان دو طبقه آگاه بودن و بر مبنای این تخصص طبقاتی عمل کردن. شک نیست که حکیمی و دوستانش صادقانه از استثمار طبقه کارگررنج می برند. از این زاویه باید از آنها تشکر کرد. اما مسئله این است که آنها قادر نیستند این دلسوزی برای طبقه کارگر را به سطح یک خط مشی سیاسی علمی و عملکرد انقلابی برای ریشه کن کردن شرایطی که این وضع را تولید می کند برسانند. زیرا قادر به درک عمق این تخصص طبقاتی و اینکه واقعا و حقیقتا با چه نوع مبارزه ای می توان

توفان کاترینا دست در دست سرمایه داری فاجعه انسانی تولید کرد

با بادهای ۲۹۰ کیلومتر در ساعت ترکیب شد و امواج عظیم طوفانی به ارتفاع ۱۰ متر به وجود آورد. هواشناسان می گویند این واقعه ای بسیار وحشتناک است زیرا هرگز یک توفان کارائیبی تبدیل به چنین هیولائی نشده بود. بسیاری از محققین می گویند این دگرذیسی نتیجه تأثیرات گرم شدن جو زمین است. توفان، سدهای شنی شهر را خراب کرد. سدهای شنی مناطق فقیر نشین که اهالی آن اکثراً آمریکائی های آفریقائی تبار (سیاهان) هستند بسیار ناکافی و ارتفاعشان از سدهای شنی مناطق ثروتمند نشین کمتر بود. ارگان های دولتی هیچ هشدار نمی دادند در نتیجه بالا آمدن آب هزاران نفر را در خواب غافلگیر کرد. مناطق توریستی و برخی مناطق ثروتمند که بر بلندی ها بنا شده بودند از سیل در امان ماندند اما در مناطق دیگر آب تا روی سقف خانه ها بالا آمد. وقتی فاجعه سیل آمد ارگان های دولتی اکثریت مردم نیواورلئان را که مردم محروم و فقیر آفریقائی تبارند را رها کرده و به داد ثروتمندان رسیدند. اولین عملیات نجات توسط یک زن و شوهر میلیونر کالیفرنیائی بود که هواپیمای چارتی را برای تخلیه سگهای نیواورلئان کرایه کردند. آمدن این توفان از قبل پیش بینی شده بود. وقت کافی برای اقدامات پیشگیرانه بود. اما جامعه پر تبعیض و طبقاتی حتا در شرایط اضطراری نمی تواند غیر طبقاتی و بدون تبعیض عمل کند. رئیس جمهور آمریکا در ابتدا نسبت به این فاجعه بی اعتنائی کرد. بهمین جهت مردم به مسخره اسم شهر را گذاشته اند: «دریاچه جورج». توفان آنچنان تمایزات طبقاتی را به نمایش گذاشت و آش آنقدر شور شد که حتا جورج بوش مجبور شد اعتراف کند که خرابی های فاجعه کاترینا گام به گام متأثر از نابرابری های طبقاتی و نژادی است. تمام مردم آمریکا و همه مردم دنیا دیدند که آمریکا مانند همه نقاط دیگر جهان سرمایه داری از دو قطب تشکیل شده است: قطب ثروت و قطب فقر. قطب طبقه سرمایه دار و قطب طبقه کارگر و محرومان.

سرمایه داری ویرانگر و سرنوشت توده ها

خیلی از مردم ما که بارها بلایای طبیعی را تجربه کرده اند و در شرایط عقب ماندگی و

توفان کاترینا نقاب از چهره جامعه طبقاتی تبعیض گرای آمریکا برداشت.

قبل از این، طبق آمار می دانستیم که آمریکا حدود ۲۵ درصد کل جمعیت زندانی جهان را دارد در حالیکه جمعیتش ۵ درصد جمعیت جهان است. یک درصد از ثروتمندترین خانوارهای آمریکا ۲۰ درصد کل در آمد کشور را در اختیار دارند و مدیرکل های بزرگترین شرکتها ۴۷۵ برابر کارگران صنعتی حقوق می گیرند در حالیکه در سال ۱۹۸۰ این نسبت ۴۰ به یک بود. همین نسبت در بریتانیا ۲۴ به یک و در فرانسه ۱۵ به یک است. اینها را آمار می گفت اما وقتی کاترینا آمد، آمار در تصاویر تکان دهنده جان گرفتند: سگهای نیواورلئان که سوار بر هواپیماهای چارتر از سیل جان سالم بدر می برند در حالیکه کودکان و مادر بزرگهای آفریقائی تبار در محاصره سیل گرفتارند.

فاجعه ای که با وقوع توفان کاترینا در مناطق جنوبی آمریکا بوجود آمد را به هیچ رو نمی توان «طبیعی» نامید زیرا از قبل پیش بینی شده بود و از چند سال پیش از آن طرحهایی برای مقابله با آن ریخته شده بود اما دولت سرمایه داری آمریکا پیشگیری از فاجعه را سودآور تشخیص نداده بود. پیش بینی ها آنقدر دقیق بود که هیچ جای شک باقی نمی گذارد. شبیه سازی های کامپیوتری مراکز جو شناسی نشان داده بود که با رسیدن توفان حداقل ۱۶۰ کیلومتر مربع از مساحت شهر به طور کامل زیر آب خواهد رفت و حدود ۸۰ هزار تا ۱۰۰ هزار نفر کشته خواهند شد. در پرتو این تحقیقات، آژانس فدرال برای حل مسائل اضطراری در سال ۲۰۰۱ اعلام کرده بود که از میان سه فاجعه بزرگی که آمریکا در انتظار آن است، احتمال در آب فرو رفتن نیواورلئان بعد از یک توفان بسیار شدید، جدی ترین و نزدیک ترین این فجایع می باشد (دو فاجعه دیگر یکی زلزله در کالیفرنیاست و دیگری یک حمله تروریستی به مانهاتان).

توفان شدید نیواورلئان که به توفان کاترینا معروف شد نتیجه آشفستگی های بسیار قوی در جو زمین بود. در ۲۳ اوت در ۲۰۰ کیلومتری باهاماس یک توفان حاره ای شکل گرفت و پس از چهار روز که از خلیج مکزیک گذشت، این توفان تبدیل به یک هیولا شد. آب های خلیج به طور غیرعادی گرم شده و انرژی عظیمی را در خود متراکم کرد. توفانی که شکل گرفته بود بسرعت این حجم وسیع انرژی را جذب کرد و تبدیل به تندباد درجه ۵ شد و

آن را به نفع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان حل کرد نیستند. لنین این را درک کرد. برای همین توانست بطرز عالی و روشن در دولت و انقلاب بیان کرده و در عمل نشان دهد که تنها راه حل چیست.

مشکل این دوستان آن است که چشم خود را بر این حقیقت می بندند که روابط اقتصادی استثمارگرانه موجود بوسیله قهر سیاسی سازمان یافته و نگاهداری می شود و فقط با قهر سیاسی سازمان یافته می توان آن را از میان برداشت. در نتیجه، تفکر و عملشان در نهایت به همانجا ختم می شود که سندیکالیسم است. حکیمی و دوستانش سعی می کنند از خط راست و محافظه کارانه سندیکالیسم عبور کنند اما نمی توانند و تنها از طریق دست انداختن به زبان رادیکال تر خود را از آن متمایز می کنند.

سرمایه داری جدا از دولت نیست. رفرمیستها این دو را از یکدیگر جدا می کنند. این نیز یکی از مشخصه های گرایش «لغو کارمزدی» است. استثمار و فقر و فلاکت و تولید و بازتولید روابط استثمارگرانه اجتماعی، همه و همه تحت فشار جبر و ضروریات انباشت سرمایه داری و رقابت سرمایه داری صورت می گیرد. طبقات حاکمه کشورهای مختلف و طبقات حاکمه جهان نه تنها شریان حیات اقتصادی را بلکه ساختارهای سیاسی، ابزار فرهنگی و ایدئولوژیک شکل دادن افکار مردم و ارتش ها و سلاح های کشتار را کنترل می کنند. طبقه کارگر باید با این دستگاه در افتد تا خود و دیگران را رها کند. این پیش شرط لغو کارمزدی است. صحبت از لغو کارمزدی بدون صحبت در مورد پیش شرط آن عوامفریبی محض است. آیا ندیدن این واقعیت محرز و واضح تخیل گرایی و در نتیجه عوامفریبی نیست؟

این گرایش، پردون اصلاح طلب اتوپیست را بیاد می آورد که مارکس در مقاله فقر فلسفه در باره اش نوشت: او می خواهد وسط پرولتاریا و بورژوازی باشد. و در جای دیگر گفت پردون فقر و فلاکت و محنت را می بیند و خشمگین است اما قادر نیست «جنبه تخریب انقلابی فقر را ببیند که جامعه کهن را سرنگون خواهد کرد.» (نامه مارکس به ج. بی. شویتزر در ۲۴ ژانویه ۱۸۶۵)

در شماره آینده به دیگر نظرات این گرایش از جمله در مورد سانترالیسم دموکراتیک، آگاهی کمونیستی، و سوسیالیسم (در پرتو پراتیک سوسیالیسم در شوروی و چین) خواهیم پرداخت. ■

توضیحات:

برای خواندن سه سند پایه ای مذکور می توانید به سایت زیر مراجعه کنید:

www.komitehamahangi.com

تحت یک نظام ارتجاعی و ضد مردمی، قربانیان بیشمار و تخریب بسیار را شاهد بوده اند با تعجب از خود می پرسند که: «مگر آمریکائیان تکنولوژی پیشرفته ندارند؟ منابع مالی و امکانات ندارند؟ ابزار پیش بینی ندارند؟ سیستم کارآمد مدیریت بحران و کمک های اضطراری ندارند؟ مگر دولت شان به فکر مردم نیست؟ مگر هیئت حاکمه شان نماینده مردم و متکی به مردم نیست؟ پس آمریکا دیگر چرا؟» پاسخی که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی و نماز جمعه ها و منابر به گوش می رسد رذیلتانه و فریبکارانه است. می گویند: «این یک بلای شبه الهی است!» یعنی شبیه آنچه که در افسانه های مذهبی می خوانیم. چیزی شبیه به توفان نوح یا هجوم پرندهگان با سنگریزه به سپاه ابرهه (پادشاه حبشه) یا غرق شدن سپاه فرعون در دریای احمر. این نوع «اطلاع رسانی» چیزی جز تکرار خرافات غیر علمی در قرن بیست و یکم نیست. خرافاتی که نتیجه نادانی و سطح پایین دانش بشر قرون و اعصار قدیم در توضیح وقایع و ریشه یابی تحولات طبیعی بود. با یک هوش متوسط هم می توان نتیجه منطقی این حرفها را فهمید. یکم، وقتی که بلا را خدا نازل کرده باشد، دیگر انگشت اتهام را نباید به سوی کسی گرفت و به راه های پیشگیری و یا به حداقل رساندن لطمات و تلفات ناشی از این وقایع نباید فکر کرد. دوم، اگر هم دنبال مقصر می گردید باید ببینید آن مردمی که این بلا سرشان آمده و جان و مال و نزدیکیان خود را از دست داده اند بر اساس معیارهای مذهبی، چه «گناهان کبیره ای» مرتکب شده بودند که خدا با آنان چنین کرد! اینها دروغهایی است که آخوندها به شکل آشکار در مساجد و مجامع، و اخبار نویسندگان و مفسران حکومتی به شکل خجالتی به خورد مردم می دهند. عین همین حرفها را بعد از زلزله مهیب بم هم می زدند و از امام هشتم شیعیان نقل می کردند که: هرگاه بلایی عظیم بر خلقی نازل شود جزایی است که خداوند به گناهانشان می دهد.

اما تلفات ناشی از کاترینا دو دلیل زمینی داشت. دو دلیل مرتبط به هم: منافع سرمایه داری و ایدئولوژی سرمایه داری. مناطقی که آسیب دیدند توده های فقیر عمدتاً آمریکائی های آفریقائی تبار را در خود جای داده بودند. حوزه رودخانه «می سی سی پی» اقامتگاه تاریخی بردگان سیاه در ایالات جنوبی آمریکا است. ۷۰ درصد جمعیت «نیو اورلینز» را سیاهان تشکیل می دهند. خیلی از آنان همانند بسیاری از طبقات و قشرهای فرودست جامعه آمریکا از امکاناتی نظیر بیمه مناسب بهداشت و درمان و مسکن محرومند. خیلی از آنان برای قابل تحمل کردن فقر و رفع کمبودها، به زندگی جمعی و ارتباط نزدیک و روزمره با اهل فامیل و بستگان متکی شده اند. در آمریکایی که برای یافتن کار و رسیدن به

محل کار یا تحصیل و حتی خرید مایحتاج زندگی باید اتوموبیل داشت، بسیاری از این خانواده های فقیر از این وسیله محرومند. پس عجیب نیست که از دور قبل از وقوع کاترینا، شدت و قدرت و مسیر توفان پیش بینی شده بود ولی بسیاری از مردم محل زندگیشان را ترک نکردند و به مناطق امن نرفتند. آنان امکان نقل مکان یعنی ماشین، بنزین و یا پول نقد نداشتند. منطق بیرحم سرمایه داری، کسب سود بیشتر است. به هر قیمت ممکن. رفع محرومیت و فقر و تغییر شرایط نابسامان معیشتی توده های زحمتکش، دغدغه دولت سرمایه داری و بنگاه های سرمایه انحصاری نیست. درست برعکس. وجود یک توده انباشته فقیر و محروم و بیکار، منبع ذخیره مناسبی برای سرمایه داری است که مرتباً از آن نیروی کار ارزان مورد نیازش را تامین کند. سرمایه داری با این منطق جلو می رود که هر چه توده ها فقیرتر باشند، هر چه برای پیدا کردن کار عطش بیشتری داشته باشند، کارگران و خدمتکاران مطیع تر و سر به راه تری خواهند بود. نگاه سرمایه داری به دنیا و توده های زحمتکش، نگاهی از بالا و تحقیرآمیز است. ایدئولوژی سرمایه داری امپریالیستی آمریکا، ضد زحمتکشان، ضد سیاهان و رنگین پوستان، ضد زنان است. این ایدئولوژی تا آنجا برای جان آدمهای معمولی و زحمتکش ارزش قائل است که مستقیماً در خدمت تحکیم حاکمیت نظام سرمایه داری امپریالیستی و کسب حداکثر سود ممکن قرار بگیرد. ایدئولوژی سرمایه داری آمریکا روی قانون جنگل و تنازع بقا استوار است. بر مبنای این ایدئولوژی «کسانی که به ثروت و رفاه و قدرت رسیده اند حقشان است چون از بقیه شایسته تر و برتر و بهتر بوده اند.» این منطق، هم در مورد افراد صدق می کند و هم گروه های اجتماعی. به این معنی که مثلاً سفیدپوستان از سیاهپوستان شایسته ترند چون حاکمان جامعه هستند. یا مردان از زنان شایسته ترند چون نظام مردسالاری برپاست. نتیجه عملی این نگرش به قربانیان و آسیب دیدگان کاترینا چیزی نیست جز بی توجهی و بی اعتنائی مقامات دولت آمریکا نسبت به این فاجعه انسانی، چه قبل و چه بعد از وقوع. اینکه تا یک هفته بعد از کاترینا، مقامات و نهادهای دولتی هیچ کاری برای نجات بازماندگان واقعه نکردند و همین مساله باعث افزایش تعداد قربانیان شد از همین ایدئولوژی سرچشمه می گرفت. اینکه از آغاز تلاش حکومت برای «عادی کردن اوضاع» در مناطق توفان زده تا همین امروز، هیچ کمک جدی برای جبران از دست رفته ها و بازگشت به کار و تحصیل و زندگی به بازماندگان نشده است نیز ریشه در همین ایدئولوژی دارد. به جای این اقدامات ضروری از نظر مردم، کارهایی را انجام دادند که از نظر حکومت و سرمایه های امپریالیستی لازم بود: اعلام حکومت نظامی در

شهرهای توفان زده؛ انتقال و اسکان موقت بازماندگان در مناطق محصور شبیه به اردوگاه در ایالات همسایه؛ جلوگیری از بازگشت خانواده ها به محل زندگی سابقشان؛ دادن وعده کمک های فوری بلاعوض و تسهیلات بیمه درمانی و وام های درازمدت برای فروشندهان خشم و عصیان مردم؛ گسیل داشتن دسته های مبلغان مرتجع مذهبی و فعال کردن نمایندگان گروه های خیریه مسیحی در میان آسیب دیدگان؛ اعلام روز دعای عمومی! هنوز واحدهای کمک رسانی در میانه راه بودند و از بسته های کمک غذایی و دارویی خبری نبود که نخستین واحدهای سرکوبگر پلیس و گارد ملی وارد شهرهای بلا زده شدند. سوالی که پیش آمد این بود که چرا؟ اینها با تفنگها و هلیکوپترهایشان آمده بودند که با چه خطری مقابله کنند؟ جوابی که شبکه های امپریالیستی نظیر «سی ان ان» و «فاکس نیوز» حاضر و آماده کردند این بود که مشتکی ارادل و اوباش از فرصت استفاده کرده و دارند از آب گل آلود ماهی می گیرند. یعنی در فقدان پلیس و مجریان نظم و قانون به سرقت تاراج اموال مشغولند و مردم را می کشند و به زنان تجاوز می کنند و محلات را قرق کرده اند. عین همین تبلیغات را رسانه های ایران هم مو به مو تکرار کردند. لابد برای اینکه مردم شکرگذار باشند و بگویند: صد رحمت به ناامنی و جنایت و تجاوز در جمهوری اسلامی. اینها برای اثبات حرف خود، تصاویر ده ها نفر که با بسته های غذا و مایحتاج اولیه از سوپر مارکت های بی صاحب مانده خارج می شدند را هم پخش کردند. تصاویر واقعی از یک عمل واقعی؛ از یک خطر واقعی! مساله این بود که مردم در شهرهای اسیر سیل و توفان، با یک اجبار و فرصت روبرو شدند. اجبار به آستین بالا زدن، همفکری کردن و همراه شدن برای رفع نیازهای اضطراری خود و کودکانشان. اجبار به تلاش برای غلبه بر مشکلات فوری. اجبار به سازماندهی خود برای جمع آوری و توزیع امکانات و مقابله با هیولای گرسنگی و بیماری و جراحات مرگبار. در این میان، قدرت سیاسی حاکم موقتاً حذف شده بود. پلیس و محکمه سرکوبگری در کار نبود. مرزهای «مقدس» مالکیت خصوصی بی معنا شده بود. گدایان و بی خانمان ها همدرد پیدا کرده بودند، آنهم به وسعت جمعیت یک شهر. پس مردم می توانستند و می بایست آستین بالا می زدند و زدند. مسلم است که اولین و بدیهی ترین کار، «بی اجازه وارد شدن» به فروشگاه های مملو از مواد غذایی و مایحتاج اولیه زندگی و تامین نیازهای ده ها هزار نفری بود که به دام سیل افتاده بودند. از نظر هیئت حاکمه امپریالیستی آمریکا، خطر واقعی همینجا بود. یعنی همبستگی و سازماندهی و اقدام مستقل توده ها فارغ از قدرت سیاسی و نظم و قانون حاکم. بعلاوه، مردم خشمگین بودند و آن روزها اگر

تبلیغات شبانه روزی اش، قادر مطلق نیست. کاترینا نشان داد که نقطه ضعف بزرگ امپریالیستها، بی اعتماد شدن توده های مردم نسبت به آنها و فرو ریختن امیدها و توهامات طبقات تحتانی نسبت به نظام استثمار و ستم است. کاترینا ضربه سنگینی به این امیدها و توهامات زد و نه فقط در افکار عمومی آمریکا که در افکار مردم دنیا سوالات جدی ایجاد کرد. وقایع بعد از توفان یک مساله حیاتی دیگر را هم نشان داد: اینکه طبقه حاکمه حتی در شرایط بحران و ضعف از سلاح سرکوب دست نمی کشد؛ از منافع اساسی خود نمی گذرد؛ در تبلیغات فریبکارانه و پراکندن خرافه و جهل کوتاه نمی آید. توده های زحمتکش و ستمدیده می توانند و باید طبقه حاکمه را با مبارزه خود عقب بنشانند و هر جا که توانستند حق خود را بگیرند، اما حاکمان هرگز به خواست خود و بدون مقاومت از قدرت کنار نمی روند. نظام ستم و استثمار و بدبختی هایی که مرتباً برای مردم به همراه دارد به شکل خودبخودی و یا با حک و اصلاح کنار نمی رود و تغییر ماهیت نمی دهد. به یک کلام، درس اساسی که باید از کاترینا گرفت ضرورت انقلاب علیه نظم حاکم است. این نتیجه ای است که انقلابیون همه کشورها باید در میان مردم تبلیغ و ترویج کنند.

چقدر وعده دادن ها و خلف وعده های امپریالیستهای آمریکایی و نوکران اسلامی شان به هم شبیه است. در اولین روزهای شیوع وبا در ایران که ممنوعیت فروش سبزیجات تازه را در پی داشت، احمدی نژاد عوامفربانه اعلام کرد که دولت از محل درآمدهای ارزی ضرر سبزیکاران را فوراً جبران می کند. علت ممنوعیت فروش سبزیجات این بود که بخش عمده تولید سبزی در ایران با بکارگیری فاضلاب ها یعنی عامل اصلی گسترش وبا انجام می گرفت. وزیر جهاد کشاورزی هم بلافاصله وعده داد که این پول به همه سبزیکاران پرداخت خواهد شد. حالا بعد از گذشت دو ماه و افتادن آبها از آسیاب و عدم پرداخت کمک نقدی، وزارت جهاد کشاورزی در پاسخ به اعتراض سبزیکاران اعلام کرده که این کمک فقط به سبزیکارانی پرداخت می شود که با آب سالم زمین هایشان را آبیاری می کرده اند! وقتی که از آقای وزیر علت این تغییر موضع پرسند با پرویی می گوید که: «ما تغییر موضع نداده ایم. ما این پول را به همه سبزیکاران می دهیم. مساله اینست که ما کسانی را که از آب آلوده استفاده کرده اند، سبزیکار به حساب نمی آوریم!»

پاکسازی قومی در نئوآورلئان

بیش از چند ماه از تازیانته های کاترینا بر پیکر ایالت لوئیزیانا می گذرد و هنوز بسیاری از

مراسم شکرگذاری از درگاه آسمان و طلب استغفار از خدا راه انداختند. باز همان حربه همیشگی برای آرام کردن توده ها با دلخوشی ها و وعده های غیرواقعی «آن جهانی»، بستن چشم آنان بر مشکلات اصلی و مسبب بدبختی ها، و بازماندن از راه حل واقعی یعنی به پا خاستن کارگران و ستمدیدگان برای در دست گرفتن سرنوشت خود و رها شدن از شر این نظام جنایتکار طبقاتی. می بینید که «خدا» فقط به فکر تامین منافع فوری بنگاه های خانه ساز و شهرساز نیست، منافع دائمی نظام و دولت سرمایه داری را هم مد نظر دارد.

تلفات عظیم انسانی و لطمات چشمگیر مادی تنها نتیجه توفان کاترینا نبود. بر اثر این واقعه، تضادها و واقعیات مهمی به روی صحنه آمد و در معرض دید همگان قرار گرفت. کاترینا عمق شکاف طبقاتی و نابرابری و تبعیض ملی نژادی در بطن ثروتمندترین کشور دنیا را عریانتر از پیش به نمایش گذاشت. این دست طبیعت بود که توفان را به سواحل و شهرهای جنوبی



آمریکا کوبید، اما این دست نامرئی سرمایه داری بود که با نگهداشتن صدها هزار نفر از ساکنان منطقه ای که به «کمر بند سیاه» مشهور است در فقر و محرومیت از امکانات، شرایط کشته شدن و ضربه خوردن و لطمه دیدنشانشان را فراهم کرد. شک نیست که قشرهای رنگین پوست و گروه هایی از سفیدپوستان ساکن این منطقه هم قربانی کاترینا شدند. همسرنوشت شدن اینان با توده های عمدتاً سیاهپوست پیش از هر چیز از موقعیت بی ثبات و ناامن اقتصادی و اجتماعیشان ناشی می شد. قربانیان غیر سیاهپوست نیز در رده های تحتانی و متوسط رو به پایین جامعه جای داشتند. کاترینا نشان داد که امکان خارج شدن سریع اوضاع از کنترل حکومت وجود دارد و هیئت حاکمه امپریالیست علیرغم همه قدرت نمایی ها و

دستشان به سیاستمداران فریبکار می رسید خرخره شان را می جویدند. بنابراین، نیروهای مسلح سرکوبگر فوراً به میدان آمدند تا این روحیه را در هم شکنند و مردم حساب کار را بکنند. نفرت انگیزتر از همه این بود که نظام و حکومت امپریالیستی یعنی مسئول اصلی بدبختی و محرومیت و رنج زحمتکشانش، بازوی سرکوبگر خود را تحت عنوان نجات مردم و حمایت از توده ها به صحنه آورد.

اقدام بعدی حکومت، انتقال و اسکان اجباری بازماندگان توفان کاترینا در شهرها و مراکز از پیش تعیین شده بود. بسیاری از خانواده ها در شهرک های اطراف محل زندگی خود و یا در شهرهای دیگر ایالت که آسیب ندیده بود، فک و فامیل و بستگان نزدیک داشتند و می خواستند نزد آنان زندگی کنند اما به این گروه از مردم حق پیاده شدن از اتوبوس های انتقال را ندادند. در محل های جدید اقامت، خبری از کمک های مالی نشد. تنها یک کارت اعتباری ۲۰۰۰ دلاری به بخشی از مردم رسید که به

هیچ وجه برای گرفتن آپارتمان و گذران زندگی با هدف پیدا کردن کار کافی نبود. (۱) اینک با فرونشستن آب در شهرهای توفان زده، خیلی ها خواهان بازگشت به خانه خود هستند. می خواهند از اول شروع کنند. ولی مقامات در بیشتر موارد، حتی اجازه این کار را هم به آنان نمی دهند. به یک دلیل ساده. منافع بنگاه های عظیم ساخت مسکن و شهرسازی در میان است! اینها از مدتها پیش برای خرید محل های مسکونی تهیدستان و تخریب مجتمع های کهنه فقیرنشین نقشه می کشیدند. می خواستند این جمعیت را از شهرها و مناطق

توریستی و نان و آب داری نظیر «نیو اورلینز» برانند و به جای خانه های آنان، مجتمع های مسکونی و تجاری گرانقیمت بر پا کنند و سود به جیب بزنند. اما در شرایط عادی، زورشان به هزاران خانوار نمی رسید. توفان کاترینا این تنور را برایشان گرم کرده و اینها می خواهند تا فرصت هست نان را بچسبانند. یکی از مسئولان همین بنگاه های ساخت مسکن با صراحت و وقاحت گفته است که: «کاری که ما از انجامش بر نمی آمدیم را خدا انجام داد!»

اقدام بی هزینه و البته بهبودی دیگری که فرماندار ایالت لوئیزیانا انجام داد، اعلام روز دعای عمومی بود. مردم خواهان تلاش جمعی برای به متوقف کردن مرگ و میر توفان زدگان، دستیابی به مایحتاج اولیه خوراکی و درمانی و امیدهای واقعی برای بازسازی زندگی و کار بودند، ولی مقامات دولتی به جایش

گزارش یک خبرنگار از محلات شورشی پاریس

هم در منازل تک واحدی - تقریباً همه کارگر هستند. اینکه در کدام صنعت کار میکنند جزو تفاوت های اصلی نیست، بلکه تفاوت اصلی در آنست که کار خاص آنها چقدر مهارت لازم داشته باشد یا اینکه کاربر باشد وچقدر کارشان دوام داشته باشد. بسیاری از پدران نسل قدیمی تر در کار های ساختمانی کار کرده اند و مادرانشان، اگر کار کرده باشند، بعنوان نظافتچی کار کرده اند. از بچه های آنها، بویژه جوانان عرب و آفریقائی تبار، تا حد نصف تعدادشان در هر زمان معینی بیکار هستند، و اکثر کارها بنظر نمیرسد دوامی داشته باشد.

تمامی یک دوجین مرد پشت پیشخوان بار از مرگ بونا و زید غمگین بودند. همگی این احساس را داشتند که جنایتی روی داده است و یک کسی باید بخاطر این قتل ها مجازات شود. راننده کامیون جوان شروع کرد بگوید، بهر حال، اگر این پسر بچه ها کار غلطی نکرده بودند - که چیز است که همه میگویند، و حتی یکی از پلیس ها آنرا تصدیق کرده - از دست پلیس فرار نمیکردند. کارگر پشت پیشخوان بار که حداکثر بیست و چند ساله، و احتمالاً از خانواده ای پرتقالی است، پرید وسط حرفش. « خودت میدونی که پلیس ها دنبالشون کردن. اینکار رو با همه مون میکنن. منم بودم در میرفتم. » یکی دیگر گفت، " اگه سرکوزی رئیس جمهور بشه بابای همه مان در آمده است. مردها سرشان را بتصدیق تکان دادند. ولی آنها از آتش زدن اموال عمومی دل آزرده بودند. مرد راننده با اشاره به سمت پاریس که نماینده دنیای زر و زور است گفت " « آنها که هزینه ها را نمی دهند، بازهم آخرش هزینه ها را گردن ما خواهند انداخت.»

خبرنگار با فنجانی قهوه در دست نزد جوانانی که در اتاق عقبی مشغول بازی با دو ماشین پین بال بودند می رود. حدود ۱۵ تا ۲۰ نفر نو جوان تا ۳۰ ساله بودند. هیچکدام مشروب نمی خوردند. در جواب به سوالات یکی از آنها با احتیاط و ظن گفت: ما مال اینطرفها نیستیم. اول گفتند که از بریتانی در شمال فرانسه می آیند. یکی گفت اینطرفها وضع همه خوب است و هیچ مشکلی ندارند. بعد معلوم شد که منظورشان از اینکه مال اینطرفها نیستند این است که از شمال سیتیه می آیند. یعنی درست از بالای تپه که در پائینش این کافه قرار دارد. و منظورشان از "اینطرفها" همین خانه کوچک آتور خیابان و این محله است که کافه مال آن است. می گفتند امشب آمده اند این پائین چون آن بالا هیچ جایی نیست که بتوانند کمی بازی و

از یادداشت های یک خبرنگار: گفتگوهای درون کلیشی سو بوا

اوائل غروب تقریباً یک هفته بعداز مرگ بونا تراور و زید بنا، اینجا در کلیشی سو بوا، پائین تپه ای که سیتیه(شهرک) به پایان میرسد و محله ی خانه های کوچک تک واحدی شروع میشود، در یک کافه بار و یک سیگار فروشی با ازدحامی از کارگران و کارکنان از کار برگشته در تنها محل عمومی که در شعاعی بفاصله چندین کیلومتر وجود دارد، می نشینیم.

خبرنگار بطرف پیشخوان بار می رود و به عده ای که دور آن ایستاده اند ملحق میشود ، می گوید مایل است نظرشان را در مورد وقایع اخیر بشنود. تنها زن حاضر در کافه صندوق دار جوان بود. مردان کنار پیشخوان بار همه سفید پوست بودند. اول از همه یک مرد ۳۰ ساله و ۶۰ و چند ساله شروع به حرف زدن کردند. مرد جوان تر شکوه کنان گفت آتش زدن ماشین مردم که برای رفتن سرکار لازم دارند، فقط کار کسانی است که همسایگانشان را آزار میدهند. می گفت ماشین خودش سالم است ولی نگران بود که بزودی بیمه های ماشین سر به فلک خواهد زد. می گفت همه عمرش را در سیتیه گذرانده یعنی از سالهای ۱۹۷۰ که این سیتیه ساخته شده. درست مثل همه مجتمع های ساختمانی، این شهرک نیز طبقه کارگر فرانسه را در خود جای داده. می گفت « اول ها اینجا زیبا بود و بستری از گل و بته داشت ولی یواش یواش مخروبه شد ، چون صاحبان خصوصی این ساختمان ها ،حاضر به مرمت و نوسازی آنها نیستند.» البته به همسایه ها هم ایراد می گرفت که این ساختمان ها را خراب می کنند. می گفت خیلی از این مردم واقعا نمی خواهند شغلی برای خود پیدا کنند چون به پولی که دولت بعنوان کمک به آنها می دهد قانع اند. یعنی چند صد اورو در ماه. با لحنی انتقادی می گفت: این بچه ها هیچکدامشان شاغل نیستند.

درابتدا بنظر میرسید مرد مسن تر با او موافق است. او گفت : « کار ساختمانی را مثل تمام هم سن و سالهام از ۱۵ سالگی شروع کردم. وقتی بازنشسته شدم ۵۰ سال بیمه اجتماعی پرداخته بودم. این روزها بچه ها تا ۳۰ ساله نشده اند مشکل بتواند کار ثابتی پیدا کنند. مثلاً خود تو، تو تازه بعنوان راننده کامیون شروع به کار کرده ای، و من بتو کمک کردم این کار را پیدا کنی. » در کلیشی - هم در بلوک های بلند برج مانند سیتیه و

مردم دنیا نمی دانند که بر صدها هزار بازمانده این واقعه چه رفته است. دوربین تلویزیون ها و شبکه های ماهواره ای تنها تصویری را در مقابل چشم مردم قرار می دهند که به تبلیغات و اهداف سودجویانه و عوامفریبانه صاحبان قدرت کمک کند. اگر حرفی از علل و ریشه های این فاجعه به میان می آوردند به شدت سطحی و گمراه کننده است. اگر راه حلی پیشنهاد می کنند محدود و بی سرانجام است و به وعده سرخرمن شباهت دارد. دلداری ها و ابراز همدردی هایشان لبریز از خرافه و تحقیر و تفرقه افکنی بین مردم است. و از آنجا که مسکوت گذاشتن چنین مصیبت عظیمی ناممکن است، می کوشند فتیله اخبار را ذره ذره پایین بکشند و فراموشی عمومی را جایگزین توجه و نگرانی و هشجاری کنونی کنند. اما واقعیت ها چیست؟

یکی از رهبران حزب جمهوری خواه اعلام کرد: «بالاخره شهرک های نیواورلئان پاکسازی شدند. کاری که ما نتوانستیم انجام دهیم، خدا برایمان انجام داد» (اظهارات ریچارد بیکر، نقل شده در روزنامه وال استریت، نیویورک در ۹ سپتامبر ۲۰۰۵) شهردار این شهر که خودش یک آمریکائی آفریقائی تبار است با او هم صدا شد و تقریباً حرفی به این مضمون زد که این ویرانی یک نعمت الهی است زیرا « اولین بار است که شهر ما از شر مواد مخدر و خشونت راحت شده است و ما خیال داریم آن را در همین وضع نگه داریم »

اهالی آفریقائی تبار شهر را که اکثریت مردم نیواورلئان می باشند را در چهارگوشه آمریکا پخش کرده اند. در حالیکه آنها هنوز در پناهگاه ها و مراکز موقت به سر می برند دروازه های نیواورلئان بروی لاشخورهای سرمایه داری باز شده است.

جورج بوش وعده داده بود که نیواورلئان را « بزرگ تر و بهتر از قبل » بازسازی کنند. اما در این بازسازی محله های بسیار محروم را که پایین تر از سطح دریا قرار دارند، تبدیل به گودال های آبگیر خواهند کرد تا بدین وسیله محله های ثروتمندنشین را مصون نگاه دارند و مانع بازگشت فقیرترین ساکنین شهر به محله هایشان شوند. اهالی فقیر و محروم نیواورلئان منظور رئیس جمهور را از اینکه نیواورلئان را بهتر از قبل خواهد کرد خوب می فهمند: منظورشان آن است که از این موقعیت برای پاکسازی شهر از جمعیت آفریقائی تبار استفاده خواهند کرد. به این ترتیب نیواورلئان شاهد یک جابجائی جمعیتی و پاکسازی قومی است. اولین کسانی که از برنامه بازسازی ۲۰۰ میلیارد دلاری سود خواهند برد شرکت های سرمایه داری نزدیک به جورج بوش می باشند. اینها همان شرکتهائی هستند که سودهای افسانه ای از قراردادهای بازسازی عراق نصیب خود کردند. فاجعه طبیعی و جنگ های مهیب برای اینها بزرگترین موهبتهاست. ■

جوانترها مایل نبودند بگویند خرجشان را از کجا در می آورند.

جوانان حاضر در کافه بر حسب سرزمین اجدادیشان که بخشی از هویتشان شده (به ویژه هویتی که جهان با آن مورد قضاوتشان قرار میدهد) خود را مسلمان میدانند. اما تفکرشان سکولار است و بهیچوجه اهداف مذهبی ندارند. بسیاری از مردم شهرک از اینکه پلیس بدون مسجد (آنهم شب پایان ماه رمضان که پر از مردم بود) نارنجک گازی پرتاب کرد عصبانی هستند. جوانان بیش از آنکه این را حمله ای به مذهب مردم بدانند بحساب توهین به انسانیت مردم اینجا می گذارند. یکی از جوانان گفت: در اطراف اینجا یکی دو تا کلیسا است و کنیسه درست چسبیده به سینه است. اما هیچکس به آنها حمله نمی کند چون ما به مردم فارغ از اینکه چه مذهبی دارند احترام می گذاریم.

وقتی از آنها پرسیده شد که فکر می کنند از این اعتراضاتشان به چه نتایجی می رسند، یکی جواب داد: «اگر آنچه را می خواهیم بماندهند جنگ شروع می شود.» یکی به آنها تذکر داد که طرف مقابل ممکنست ارتش خود را به میدان بیاورد و با سنگ و کوبند مولوتوف نمی توان از پس آن بر آمد. اما جوانان به مسئله اینطور نگاه نمی کردند. یکی گفت: «دولت نمی تواند از پس ما برآید زیرا ما در تمام کشور هستیم. پلیس هم بزودی عقب می نشیند.»

اما در رابطه با خطر رو در رو شدن با ارتش حرفی نداشتند بزنند.

حرفمان تمام شد چون کافه در حال بسته شدن بودو این جوانها هم می خواستند بروند. بعنوان حرف آخر، سوالی کردم و جواب جالبی گرفتم. گفتیم: آن پسر که نزدیک بار ایستاده می گفت شما اشتباه می کنید که ماشین های همسایه های خود را آتش می زنید چون آنها با ماشین هایشان سر کار می روند. در این مورد چه میگوئید؟

جوانی که تا آن موقع نقش هدایت کننده را در جواب دادن بازی می کرد، با حرارت جواب داد: «آقا ما ماشین ها را برای این می سوزانیم که بهتر از هر چیزی شعله ور می شوند.» این جوابش هم بهترین جنبه این جوانان را نشان می داد و هم محدودیتهایشان را. آنها مصمم هستند بهر وسیله ای که هست علیه بی عدالتی شورش کنند و چیزی برای از دست دادن ندارند و بسیار نترسند. اما به علم انقلاب کردن نیز نیاز دارند که بتوانند درست بفهمند که با چه موانع و دشمنی روبرویند و برای اینکه وضع را بطور ریشه ای تغییر دهند واقعا چه باید کرد. ماتونسه دون بدرستی گفت که پایه ای ترین حقیقت مارکسیسم این است: شورش کردن بر حق است! وقتی این دو عامل یعنی شورشگران پرولتر و جهان بینی علمی بهم پیوندند فرانسه و کشورهای دیگر اروپا آینده ای کاملا متفاوت خواهند داشت. ■

به نقل از:

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۷ نوامبر ۲۰۰۵



تظاهرات علیه خشونت پلیس با شعار تا زمانی که عدالت نباشد صلحی هم در کار نخواهد بود

اند؟ جوانان، سینه را گتو می خوانند. البته منظورشان از گتو مثل گتوهای آمریکا نیست که منحصر ا اهالی یک ملیت در آنها اسکان داده شده اند. بلکه منظور اردوگاه هائی است که مردم را مجبور کرده اند در آن زندگی کنند و طوری ساخته اند که بسختی بتوانند از آن ها بیرون بیایند.

یکی گفت: «بخاطر این است که ما همه خارجی هستیم: از الجزایر، مراکش، مالی و ترکیه.» که البته باید اضافه کرد: پرتغالی آمریکای لاتینی و سفید های طبقه پائین. همانطور که مرد جوان پرتغالی، گفت: پلیس از هیچکدام از اهالی اینجا خوشش نمی آید.

یکی از جوانان که زید همسایه اش بود، در مورد کشته شدن او حرف زد. تعریف کرد که اخیرا یک عده از مهاجرین یکسری از ساختمان ها را اشغال کردند و سارکوزی دستور اخراج همه شان از کشور را داد. همه این چیزها نشان می دهد که جامعه رسمی اینها را کمتر از انسان حساب می کند. می گفت حتما ما را از حیوان هم بدتر می دانند چون ما خطرناک هستیم.

این جوانان همه شهروند فرانسوی هستند. اما شهروند شدن تغییری در وضعیتشان نداده. یکی از آنها اینطور می گوید: «وقتی می گویند که این شهرکها را باید جاروب کرد منظورشان این است که ما اشغال هستیم و ما را باید جاروب کنند.» یکی دیگر اضافه کرد: «شرکتها بر حسب اینکه ما چه اسمی داریم ما را استخدام نمی کنند. اگر آدرست مال منطقه ۹۳ یا کلیشی باشد استخدام نمی شوی. و حتا برای مصاحبه شغلی صدايت نمی کنند. تنها جایی که اغلب ما کار می کنیم کارگاه تولیدی غیر قانونی در آپارتمان شخصی است. اما الان تعداد این کارگاه ها هم کمتر و کمتر شده است. بعلاوه ما این شغلها را نمی خواهیم.» برخی از آنها که سنشان بالاتر بود شغل داشتند و

تفریح کنند. وقتی با هم دست می دهند مشتشان را روی قلبشان می گذارند؛ ژستی اسلامی که رسم جوانان طبقات پائین فرانسه شده است؛ درست مثل آمریکائی های آفریقائی تبار که "دو پنجه در هوا" می زنند و در میان جوانان بریتانیائی هم رسم شده. این جوانان از آن بالا آمده اند اینجا کمی خوش بگذرانند.

شروع به حرف زدن کرده و شرایط اسکان مردم سینه را شرح دادند. می گفتند سینه آنها مال شرکتها ی خصوصی است و فکر می کردند بخاطر این است که تلاشی برای نوسازی آن نمی کنند و گذاشته اند که مخروبه شود. می گفتند البته به بدی هاش ال ام ها (ساختمان های مسکونی تحت مالکیت دولت) نیست چون اینجا در هر ساختمان چند صد نفر است در حالیکه در برج های بی تناسب عظیم الجثه بزرگترین هاش. ال. ام. ها (مسکونی های تحت مالکیت دولت) چندین هزار نفر زندگی می کنند. اما بدلیل آنکه مجتمع های ساختمانی سینه خصوصی اند کرایه هایشان بالاست. یعنی حدود ۶۰۰ اورو برای خانواده ای که کارگر تمام وقت ماهانه ۱۰۰۰ اورو درآمد دارد.

اینها را گفتند و بعد پرسیدند: بنظر شما این نرمال است که در تمام این شهرک یک کتابخانه یا یک سینما موجود نیست؟ می گفتند این شهرکها را مخصوصا طوری ساخته اند که از همه چیز و هر جایی که مردم می خواهند بروند دور باشد و وسائل نقلیه عمومی فقط بین محل کار مردم و محل زندگیشان موجود است وگرنه اگر شیبی بخواهند برای تفریح جایی بروند (پاریس که جای خود دارد) امکان ندارد چون وسیله نقلیه عمومی نیست. یکی گفت: حتا اگر ماشین داشته باشی بخاطر اینکه پلاکش نمره ۹۳ این محله را دارد حتما پلیس جلویش را گرفته و حداقل تحقیر خواهد کرد. یکی از جوانان گفت: چرا بجای خانه های نرمال این بلوکها را ساخته اند و ما را تویش کرده

نکاتی در باره «گارد آزادی» حزب کمونیست کارگری (حکمتیست)

دقیق به سئوالات فوق اهمیت بیشتری می یابد. زیرا این منطقه دهها سال شاهد مبارزه مسلحانه بوده و مردم این خطه تجارب گوناگونی را در این زمینه از سرگذرانده اند. امروزه هر جریان سیاسی که بخواهد مجددا مبارزه مسلحانه را آغاز کند مجبور است توضیح دهد که جمع بندی اش از تجارب گذشته چیست؟ مثبت چه بوده و منفی چه بوده. و مبارزه ای را که می خواهد آغاز کند چه تفاوتی با مدلهای تاکنونی مبارزه مسلحانه در کردستان و موفقیتها و شکستهای این شکل از مبارزه دارد و چگونه می خواهد به مردم بباوراند که این بار می تواند آنان را به پیروزی رهنمون سازد و دشمنان ملی و طبقاتی را در سطح سراسری و کردستان سرنگون کند. کیست که منکر آن باشد که سیاست نه فقط در کردستان که در کل خاورمیانه بعد نظامی یافته؟ بخصوص با اشغال عراق توسط آمریکا و آغاز یک جنگ چریکی علیه قدرتمندترین ارتش دنیا توسط نیروهای بعثی و اسلامی بنیادگرای مرتجع. سوال اینجاست که کمونیستها کجايند و چه باید بکنند که بر عقب ماندگیهایشان فائق آیند؟ و مشخصا از این حزب سوال آن است که جمع بندی تان از اینکه با آن خط مشی رفرمیستی تان هم حزب خود و هم حزب کمونیست کارگری عراق را پیشاپیش خلع سلاح کردید چیست؟ آیا بهتر نیست اول از این مسائل جمع بندی کنید و با خط انحرافی "حکمتیست" خط کشی کنید؟

پرسشهای کلیدی، پاسخهای ناروشن!

با نگاهی به آماج اصلی گارد آزادی از نقطه نظر نظامی بهتر می توان به اهداف این سیاست پی برد. از زاویه رهبران این حزب مسئله عمده تشکیل گارد آزادی، حفظ امنیت و کنترل محلات و از هم نپاشیدن شیرازه جامعه مدنی در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی است. در این چارچوبه مشخص نیست که گارد آزادی در درجه اول و اساسا می خواهد چه نیروی نظامی را هدف قرار دهد و از بین ببرد؟ از سوی دیگر تا آنجائی که به تجارب تاریخی در رابطه با کردستان بر می گردد رهبران این حزب در مقالات مختلفی که در رابطه با گارد آزادی نگاشته اند فقط می نویسند این نیست و آن نیست و با کلیه تجارب تا کنونی فرق دارد. خواننده این مقالات نمی تواند بفهمد که بالاخره گارد آزادی چیست و قرار است به چه کاری بیاید؟ چگونه و بر طبق چه نقشه نظامی این گارد تکامل خواهد یافت؟ روشن نیست که این گارد بر مبنای چه تجربه یا مدل تاریخی قرار است ساخته شود. انقلاب روسیه، انقلاب

اگر مسئله جدی تر از اینهاست و اهداف انقلابی دارد آنوقت باید سوال کرد: چه چیزی را می خواهد سرنگون کند و چه را کسب کند؟ دوستان و دشمنانش کیانند؟ بازوی نظامی برای به کرسی نشاندن کدام برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است؟ اینها را می پرسیم چون جنگ ادامه سیاست به طریقی دیگر است. هر مبارزه مسلحانه ای باید یک آماج سیاسی داشته باشد. درک این مسئله الفبای هر حرکت نظامی است. در قرار مصوبه کمیته مرکزی «حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست» در مورد گارد آزادی صحبتی از مسئله کسب قدرت سیاسی نیست. یعنی مشخص نیست که نقش و جایگاه گارد آزادی به عنوان نیروی مسلح این حزب در پروسه سرنگون کردن جمهوری اسلامی چیست؟ از هر نیروی نظامی اول باید پرسید اهداف سیاسی که پیشاروی خود قرار می دهد چیست تا بتوان آن را محک زد. زیرا سیاست و جنگ رابطه تنگاتنگی دارند. سپس باید پرسید استراتژی نظامی ات چیست زیرا استراتژی نظامی هر نیروئی به روشن شدن بیشتر اهداف سیاسی آن (ورای ادعاهایش) یاری می رساند. هدف و وسیله باید منطبق بر هم باشند. اهداف کمونیستها اکیدا بر روش مبارزه مسلحانه شان تاثیر دارد و از آن ملهم است. هر کمونیستی که می خواهد دست به اسلحه ببرد موظف است که آثار نظامی مائوتسه دون را مطالعه کند تا این مسائل را خوب درک کند. از همین رو هر حزبی که به پای ایجاد یک نیروی نظامی می رود باید به سئوالات زیر پاسخ دهد. نیروهای نظامی کدام قدرت سیاسی را می خواهد سرنگون کند؟ مقاومت را علیه کدام ارتش ها می خواهد سازمان دهد؟ اهداف و استراتژی نظامی چیست و با چه تاکتیکهای می خواهد مبارزه مسلحانه را جلو ببرد و آن را تکامل دهد؟ چگونه می خواهد مردم را در این مبارزه سازمان دهد تا از پس قوای مسلح دولتی بر آید؟ آیا قصدش سازمان دادن ارتش به قصد درهم کوبیدن ارتش یا ارتشهای ارتجاعی هست یا خیر؟ پاسخگویی به این سئوالات نشانگر آن است که ماهیت طبقاتی و اهداف سیاسی که هر حزب یا گروهی که مبارزه مسلحانه را آغاز می کند چیست؟ آیا آن حزب می خواهد از مبارزه مسلحانه به عنوان وسیله ای برای سرنگونی دولت ارتجاعی و در هم کوبیدن نیروهای مسلح آن سود جوید یا اینکه قصد آنرا دارد که صرفا خودی نشان دهد و اعتباری برای معامله با نیروهای صاحب قدرت کسب کند. از آنجائی که موضوع مورد بحث، مبارزه مسلحانه در کردستان است پاسخ

اخیرا کمیته مرکزی «حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست» طی قراری ایجاد گارد آزادی را در دستور کار خود قرار داده است. این حزب از همگان در سراسر کشور خواست که به این تشکیلات نظامی (یا شبه نظامی) بپیوند و تلاش کنند کنترل محلات را در دست گیرند و برای نقش ایفا کردن در فردای تحولات سیاسی آماده شوند. اگر چه این فراخوان بعد سراسری دارد اما عمدتا کردستان را مد نظر دارد. اتخاذ این سیاست ناظر بر تحولات کردستان است. رهبری این حزب می گوید علت اتخاذ این سیاست آن است که کردستان شاهد حضور نیروهای سیاسی نظامی مختلف است و سیاست بعد نظامی یافته، بنابراین بدون داشتن نیروی مسلح نمی توان در آن نقشی ایفا کرد. (۱)

شنیدن چنین تحلیلی از این حزب عجیب است زیرا رهبران و فعالین اصلی این حزب زمانی تحت عنوان اینکه مبارزه مسلحانه مزاحم جنبش کارگری است به مخالفت با این شکل از مبارزه برخاستند و مبارزه مسلحانه انقلابی در کردستان را به تعطیلی کشاندند. آنان در سال ۶۹ - ۱۳۶۸ به رهبری منصور حکمت فشارهای سیاسی نظامی آندوران را تاب نیاورده و به تحقیر مبارزه مسلحانه پرداختند. آنان نه تنها مبارزه مسلحانه را سنتی ناسیونالیستی خواندند بلکه به اشکال گوناگون در دفع این «شر» و «مزاحم» کوشیدند. رهبری این جریان تحت عنوان «تجدید نظرهای فنی» در رابطه با مبارزه مسلحانه کومله هزیمت طلبی آشکاری را فرموله کرد که موجب ضربات جبران ناپذیر به کومله و جنبش انقلابی کردستان شد. حال معلوم نیست که این حزب بر چه پایه تئوریک و نظری مجددا طرفدار مبارزه مسلحانه شد. و پاسخش به تناقضات سیاسی که تاریخا در گفتار و کردار این حزب در این زمینه مشاهده شده چیست؟ آیا هدفش از آغاز مبارزه مسلحانه آنگونه که رهبران طبقه کارگر جهانی در مورد وظیفه مرکزی کمونیستها فرموله کرده اند یعنی کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح و حل مسئله از طریق جنگ می باشد یا اینکه اتخاذ این شکل از مبارزه صرفا کاربردی تبلیغی - سیاسی داشته و برای گرفتن امتیاز از این یا آن صاحب قدرت می باشد. سئوال اساسی این است که آیا از زاویه انقلاب پرولتری به مسئله مبارزه مسلحانه نگاه می شود یا از زاویه رفرمیستی؟ آیا تشکیل «گارد آزادی» برای ایجاد امکان «حضور» در صحنه سیاسی است؟ آیا برای اعتبار بخشیدن به حزب خود است؟ یا

درست باشد و در فردای تحولات سیاسی گارد آزادی فلان محله سندنجان را بتواند تحت کنترل خود قرار دهد و تمام تلاش خود را هم بکار برد که نگذارد شیرازه جامعه مدنی بپاشد. ولی همزمان آمریکا همانند عراق مشغول سازمان دادن ارتش ارتجاعی جدید باشد و یا خود مستقیماً همه امور را کنترل کند و سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) هم مشغول شکل دادن سازمانهای امنیتی جدید باشد، برخورد حزب حکمتیست و گارد آزادی به آنان چیست؟ با توجه به مبانی سیاسی گارد آزادی به نظر می رسد در چنان شرایطی این گارد تمام هم و غم خود را علیه دارو دسته های مذهبی و «قومی» بکار برد نه علیه باعث و بانی اصلی بوجود آوردن چنان شرایطی. دورنمای سیاسی گارد آزادی اساساً بر این مبنا ترسیم شده که آمریکا جمهوری اسلامی را سرنگون می کند و عملاً آلترناتیو دیگری هم موجود نیست. این منشور بیشتر طرخی است برای فردای چنین تحولی. یعنی موضع گرفتن و آماده شدن برای انجام کاری در آینده تا اینکه به خواهد به چه باید کرد در شرایط کنونی پاسخی دهد. این سیاستی کاملاً نا امیدانه است. تلاش یا پاسخی برای این پرسش نیست که چگونه می توان به بهترین وجهی امروزه از طریق سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی اوضاع را به نفع مردم و نیروهای انقلابی شکل داد. تا آنجائی که به تحولات سیاسی در کردستان بر می گردد، این حزب با اتکا به اهرم گارد آزادی می خواهد با دیگر نیروهای سیاسی جنبش کردستان به رقابت برخیزد. اگر چه این حزب مدام این نیروها را تحت عنوان «قوم پرستهای ارتجاعی» و «ناسیونالیستهای ارتجاعی» و «فدرالیستهای قومی» مورد حمله قرار می دهد. اما واقعیت این است که نمی توان با طرحها و سیاستهایی چون گارد آزادی چشم انداز و راه متفاوتی جلوی مردم کردستان گشود. این حزب از یکسو نافی مسئله ملی در کردستان است و مدام علیه «فدرالیسم قومی» شمشیر می کشد اما از سوی دیگر می خواهد با اتکا به همین جنبش خود را به نان و نوائی برساند. از یکسو در تئوری، مخالف مبارزه مسلحانه هست اما از سوی دیگر می خواهد خودی نشان دهد و از این طریق عطش جوانان کرد انقلابی را که خواهان آغاز مبارزه مسلحانه هستند را بطور مصنوعی ارضا کند. سیاست گارد آزادی سیاست انتظار است. انتظار تقی به توقی خوردن و سوار موج شدن و نیروی جذب کردن برای شرکت در بازی میان بالائی ها و شرکت در ائتلافات بورژوائی. این مضمون سیاسی است که به این گارد خصلت نمایشی می دهد. رهبران و اعضا این حزب باید اول از هر چیز صادقانه یک جمعیندی از تئوری های خود و نتایج عملی آنها بکنند تا بتوانند یک حرکت واقعاً نوین را شروع کنند.

مهمی در نقشه گارد آزادی ندارد. این حزب می خواهد فعالیت نظامی کند اما معلوم نیست علیه کی می خواهد بجنگد. دوم، این حزب از خطر عراقیزه شدن ایران صحبت می کند اما تصریح نمی کند که عامل اصلی چنین وضعیتی درعراق اشغال گری امپریالیستی است. اگر آمریکا عراق را اشغال نمی کرد عراق با چنین وضعیتی هم روبرو نمی شد. فرض کنیم چنین وضعیتی در رابطه با ایران هم پیش آید و آمریکا هم اگر بتواند همان سناریویی که در رابطه با عراق پیش برد در ایران هم به پیش ببرد. روشن است درچنان وضعیتی اصلی ترین آماج هر مبارزه مسلحانه مقاومت جوانان ای ارتش آمریکاست. آیا در آن شرایط گارد آزادی به مقابله با ارتش آمریکا برخورد خواست یا خیر؟ این مسئله نیز در منشور سیاسی گارد آزادی جایی ندارد. آن اندازه که این حزب در این طرح خط و نشان برای دارو دسته های اسلامی و «قومی» (منظور ناسیونالیستهای ملل تحت ستم در ایران) کشیده برای دو نیروی اصلی فوق الذکر نکشیده است. نه چگونگی مقابله شان با قوای سرکوبگر جمهوری اسلامی - زمانی که آخوندها حاکمند - روشن است نه زمانی که آمریکا ایران را هم عراقیزه کند. ابهام در چگونگی مقابله با نیروهای امپریالیستی بشدت سؤال برانگیز است بویژه آنکه کارنامه سیاسی جریان کمونیسم کارگری در رابطه با سیاستهای اشغالگرانه امپریالیستی مثبت نیست. این حزب در ابتدا از اشغال افغانستان توسط نیروهای امپریالیستی به دفاع برخاست و هنوز هم رهبری کنونی جناح حکمتیست از آن دفاع می کند (۴) و از اشغال عراق نیز بطور مشروط دفاع کرد. اگر چه امروزه با آشکار شدن ورشکستگی این سیاستهای نادرست و به انفراد کشیده شدن «حزب کمونیست کارگری عراق» جناح حکمتیست سعی می کند از سیاستهای قبلی خود دوری جوید. اما این دوری جستن بیانگر نقد جدی نیست. بویژه آنکه روشن نیست که گارد آزادی این حزب از نظر سیاسی و نظامی چگونه می خواهد در مقابل دخالت امپریالیستی و اشغال امپریالیستی مقاومت کند. فرض را بر آن گیریم که این حزب بتواند با تشکیل گارد آزادی این یا آن محله را کنترل کند و به طریقی از پس دارو دسته های مذهبی و «قومی» برآید. (که آنهم البته مشخص نیست چگونه صورت می گیرد). اما بالاخره سؤال این است که این گارد وارد جنگ براندازی علیه جمهوری اسلامی و مقاومت علیه نیروهای نظامی اشغالگر خواهد شد یا نه؟ این حزب تا کنون در مورد قدرت سیاسی حاکم برعراق حاکم است سکوت اتخاذ کرده است. این قدرت سیاسی آشکارا بوسیله ارتش آمریکا شکل گرفته است. ولی این امر بدیهی برای این حزب روشن نیست. گیریم سناریوی این حزب

چین، ویتنام، کوبا؟ یا به کدامیک از تجربه جنبش کمونیستی در سطح کردستان و ایران و جنبش بین المللی کمونیستی نزدیک تر است؟ مدلهای مختلف مبارزه مسلحانه در سطح جهانی جاری است. از چپاپاس در مکزیک گرفته تا فارک در کلمبیا تا جنگ خلق در نیپال اصلاً کدام تجربه جنبش کمونیستی جهان نشان داد که کسب قدرت توسط کمونیستها از راه کنترل محلات و به قول این حزب در مقابله با دار و دسته های قومی و مذهبی درمحلات عبور می کند. در این میان، رابطه گارد آزادی با نیروهای اصلی نظامی حاضر در صحنه - امروزه قوای سرکوبگر جمهوری اسلامی و شاید فردا ارتشهای اشغالگر امپریالیستی- (انگونه که در عراق و افغانستان شاهدش هستیم و این حزب نیز به ظاهر خود را برای چنین وضعیتی آماده می کند) - چیست و چه خواهد بود؟ (۲)

ضرورت‌های سیاسی تشکیل گارد آزادی و دورنماهای آن

پایه تئوریک - سیاسی تشکیل گارد آزادی سناریوی سیاه و سفید است که سالها پیش توسط منصور حکمت فرموله شده بود. بر پایه این سناریو جامعه به دو بخش مدرن (سفید) و سنتی (سیاه) تقسیم شده و خطر از هم پاشیده شدن شیرازه جامعه مدنی توسط نیروهای سیاه موجود است. تنها چاره متحد شدن با نیروهای سفید و مقابله با نیروهای سیاه است. (۳) این حزب هنوز توضیح نداده است که چطور شد نیروهای مدرن (ارتش آمریکا) جامعه مدنی عراق را از هم پاشیدند و نیروهای سیاه (بنیادگرایان اسلامی) را تقویت کردند؟ طرح سناریوی سیاه و سفید در آن زمان از سوی رهبر این حزب (منصور حکمت) عمدتاً در خدمت به توجیه تئوریک ائتلافات طبقاتی مد نظر این حزب (مشخصاً اتحاد با نیروهای راست بورژوائی) بود. اما پس از انشعاب سال گذشته در حزب کمونیست کارگری - و بویژه روشنتر شدن نتایج تحولات سیاسی در کشور عراق پس از تجاوز امپریالیسم آمریکا - این سناریو به هویت سیاسی اصلی جناح حکمتیست بدل شد. امروزه آنان اساساً تحت عنوان خطر عراقیزه شدن ایران ضرورت سیاسی تشکیل گارد آزادی را توضیح می دهند. اما از نظرسیاسی دو معضل بزرگ در تزهائی که به عنوان مبانی سیاسی گارد آزادی منتشر کرده اند به چشم می خورد. یکم، رهبران این حزب تحت عنوان «در جریان پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی» از ذکر این مسئله طفره می روند که آماج اصلی گارد آزادی نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی نیستند. امروزه جمهوری اسلامی عامل اصلی حفظ و تولید و باز تولید ستم گری طبقاتی و ملی در کردستان است. موضوع به این عیانی جای

نکاتی در باره....

منابع و توضیحات:

۱ - در این زمینه می توانید به قرار مصوب کمیته مرکزی «حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست» در مورد تشکیل گارد آزادی به تاریخ اکتبر ۲۰۰۵ رجوع کنید.

۲ - شعار کنترل محلات یا اعمال قدرت در محلات تا حدودی شبیه همان شعار کنترل و اعمال قدرت در کارخانه توسط جریانات اکونومیستی می باشد. این شعار محدودنگرانه کسانی است که قادر نیستند تفاوت کیفی طرح مسئله قدرت در کارخانه یا محله را با کسب و اعمال قدرت سیاسی در کل جامعه بفهمند. ممکنست یک محله را بتوان تحت شرایط معینی و برای مدتی کوتاه از شر عوامل رژیم پاک کرد اما کسب قدرت سیاسی در سطح جامعه مستقیماً به درهم کوبیدن قوای مسلح دولتی ربط دارد.

در جریان اوج گیری انقلاب ۵۷ در بسیاری از محلات شوراهائی بوجود آمده بودند که کنترل محلات را در دست گرفته بودند. اتفاقاً نقش فعالین چپ در بوجود آوردن و هدایت این شوراها برجسته بود. اما واقعیت این است که تعیین تکلیف با رژیم شاه اساساً از این طریق صورت نگرفت. مولفه های بزرگتری در این رابطه نقش ایفا کردند. از یکسو قیام مسلحانه ۲۲ بهمن عرصه را بر رژیم شاه تنگ کرد از سوی دیگر زد و بندهای خمینی با امپریالیسم آمریکا و ارتش شاه موجب شد که سر و ته مسئله قدرت سیاسی را سریع به هم آورند. بی جهت هم نبود که علیرغم تلاشها و فداکاری های زیاد کمونیستها نفوذ خود را بر این شوراها سریعاً از دست دادند.

علت موفقیت قسمی تجربه «بنکه» ها در سندج نیز در این بود که پشتوانه آن نیروهای مسلح انقلابی بودند که در جریان مقاومت در مقابل یورش رژیم به کردستان شکل گرفته بودند. تجربه هم نشان داد که نحوه شکل گیری، تکامل و آینده «بنکه» ها کاملاً به نیروی مسلح پیشمرگان وابسته بود.

در سطح بین المللی نیز ما شاهد دو تجربه مشخص در کنترل محلات هستیم. دو تجربه ای که اتفاقاً پایه شان مقاومت توده ای در مقابل ستمگری ملی بود. یکی تجربه حزب پلنگان سیاه در اواخر دهه شصت و اوائل دهه هفتاد میلادی در آمریکا بود. بخشهایی از حزب پلنگان سیاه که معتقد به مبارزه مسلحانه بودند تلاش کردند چنین استراتژی را پیش گیرند و محلات را از باند های مواد مخدر و غیره پاک کند اما عملاً پس از مدتی تبدیل به مددکاران اجتماعی محله شدند و استراتژی انقلابی شان بدل به یک استراتژی فرمیستی شد.

تجربه دیگر، تجربه ارتش آزادیبخش ایرلند بود که با توجه به نفوذ توده ای اش از محلات برای پیشبرد عملیتهای مسلحانه تبلیغی خود سود می جست. واقعیت این است که این تلاشهای جزئی از استراتژی تحت فشار گذاشتن امپریالیسم انگلیس برای نشستن بر سر میز مذاکره بود و هیچگاه به یک جنگ جدی علیه انگلیس تکامل نیافت.

۳ - برای نقد تئوری سیاه و سفید می توانید به مقاله «سناریو سیاه و سفید: دورنمای جدید حزب کمونیست کارگری ایران» در سایت حزب ما رجوع کنید.

۴ - رجوع شود به سخنرانی کورش مدرسی در انجمن مارکس تحت عنوان «اوضاع عراق و وظایف کمونیستها» که در سایت این حزب موجود است. ■

گزارشی از یک تور سخنرانی

انقلاب در دستور کار حزب کمونیست انقلابی آمریکا

امپریالیستهای نظامی و نفتخواران به تاراج برده و به منافع طبقه کارگر فقیر سیاه و سفید خیانت می کند. سخنرانان گفتند این راه و برنامه نظام حکومتی است که با اتکا به سرنیزه و تفنگ، تزویر و استثمار و استعمار، ستم و چپاول جهانی حکومت می کند. چنین نظامی نمی تواند و نباید تا ابد به حیاتش ادامه دهد. راه خلاصی و رهائی از یوغ بندگی و بردگی و متوقف کردنش موجود است. ما میتوانیم و باید این نظام را به گور سپرده و جامعه ای بهتر را بنا سازیم.

رفقای سخنران گفتند مردم آمریکا هیچ سودی در تحمل این نظام گندیده ندارند. آنان طبقه کارگر و دیگر آزادیخواهان را به پیکار برای رهائی تمامی بشریت بر متن یک انقلاب کمونیستی فراخواندند. آنان در مورد ضرورت (و همچنین امکان واقعی) دست زدن توده های مردم ساکن محلات اقلیت فقیر نشین و زحمتکش، کارخانجات و دیگر زحمتکشان به قیام و رهبری میلیونها نفر از مردم این کشور صحبت کردند. و گفتند فقط از این راه می توان زنجیرهایی که مردم جهان را به بند کشیده نابود کرد.

آنان از مخاطبین خود خواستند که به صف طالبان رهائی بشریت بپیوندند.

رفقای سخنران به شیوه ای اقناعی و با سخنانی آکنده از عشق به پرولتاریای جهان، از مردم زحمتکش حاضر در جلسه خواستند که افکار خویش را از قید بندگانهایی که باعث کناره گیری، در حاشیه قرار گرفتن و انجام ندادن این وظایف ضروری می شود رها سازند. رفیق «کیل بومانی» توضیح داد که چگونه علیرغم بزرگ شدن در محیط یک خانواده مذهبی، خود را از افکار اسارتبار رهانید و به حقیقت کمونیسم پی برد. امری که موجب شد بتواند به شیوه ای علمی جهان را بشناسد و راه خلاصی از تمامی مظاهر ظلم و استثمار زحمتکشان جهان را دریابد. او در ادامه سخنرانیش به مخاطبین گفت که چگونه توانسته با کسب دیدی انتقادی به کشف این حقیقت دست یابد که امکان سرنگونی این سیستم و پایان دادن به تمامی مظاهر استثمار و ستمی که این سیستم سرمایه داری-امپریالیستی با خود به ارمغان آورده است، موجود می باشد. تمامی مظاهر استثمار و ستمی را که کتاب انجیل نه تنها رد و منع نمیکند بلکه با شیوه های مختلف به تأیید و تقویت آن می پردازد. و اینکه او بواسطه آشنائی با نوشته های باب آواکیان قادر شد دریابد که چگونه میتوان این نظام فاسد را سرنگون کرد. ◀

تور سخنرانی سراسری متشکل از چهار تن از رفقای حزب کمونیست انقلابی از ۲۳-جون-۲۰۰۵ آغاز به کار کرد. این رفقا تا کنون سلسله سخنرانی هائی در شهرهای بروکلین نیویورک، لوس آنجلس و شیکاگو انجام دادند.

سه تن از آنان (رفقا «کارل دیکس»، «کلاید یانگ» و «کیل بومانی») از کادرهایی با تجربه و از مبارزین کارآزموده ای هستند که در جنبش آزادیخواهانه سیاهان در دهه شصت میلادی نقش موثری داشتند. رفیق دیگر رفیق «جو ویل» سخنگوی شاخه لوس آنجلس حزب کمونیست انقلابی آمریکاست که از کادرهای قدیمی حزب پلنگان سیاه و نسل انقلابی بعدی است.

این رفقا در جلسه خود در شیکاگو که اکثر شرکت کنندگان آن را سیاهان تشکیل می دادند منشا اصلی ستم وحشیانه ای که قرنها بر سیاهان آمریکا روا میشود را نظام سرمایه داری-امپریالیستی حاکم بر جامعه خواندند. ...

این رفقا در سخنرانی های خود اشاره کردند آمریکا جامعه ایست که در هر کوی و برزن آن برتری نژاد سفید پوست در پناه قوانین نظام سرمایه داری اعما ل می گردد. و در آن انواع تئوریهای بی پایه و ارتجاعی از قبیل "پست بودن افراد غیر سفید" به طور مدام از طرف قدرت حاکمه و قلم بدستان مزدور و تئورسین های اجیر شده به خورد مردم داده میشود. این شیوه و راهیست که تاریخ این کشور همواره شاهدش بوده و امروز نیز به همان طریق ادامه دارد.

همانگونه که در جریان توفان کاترینا، مردم سراسر آمریکا و جهان شاهدش بودند. و دیدند که چگونه بسیاری از زحمتکشان این خطه بواسطه ستم طبقاتی یعنی استثمار وحشیانه کل زحمتکشان سفید و سیاه و نیز بواسطه ستم ملی بر سیاهپوستان بطور خاص، در اثر گرسنگی و تشنگی جان خود را از دست دادند، چرا که کارگران فقیر و زحمتکشان تهیدست پس انداز و معاشی در دست نداشتند که با اتکاء به آن خود و خانواده فقیرشان را از منجلاب آب آکنده به فاضلاب نجات دهند... و زمانیکه بواسطه فقر و تهیدستی مجبور به شکستن درهای مغازهای خواربارفروشی شدند همین دولت و مؤسسات خبری جیره خوارش آنان را دزدان وحشی و بی فرهنگ لقب دادند. در حالیکه دزد وحشی همین دولت است که در کمتر از یک روز صدها هزار نفر از ارتش اشغالگرش را هزاران کیلومتر دورتر به عراق اعزام میکند؛ میلیاردها دلار از دسترنج زحمتکشان آمریکا را بخاطر حفظ منافع

رفقای سخنران در صحبت‌های خود به معضل ناسیونالیسم و سیاست‌های «هویتی» که در میان مردم رایج شده اشاره کردند و آنها را به مصاف طلبیدند. آنان توجه توده‌ها را به این امر جلب کردند که برای رهائی بشریت تغییر شرایط کنونی انقلاب را در دستور کار گذاشته، انقلابی بر پایه ایده‌های کمونیستی. با اتکا به نقطه نظراتی چون «اول رهائی ملت خود» یا «اول منافع من» نمی‌توان به آزادی دست یافت.

در ادامه این جلسه مسئله مهم رهبری انقلابی طرح شد. سئوالات مهمی در این رابطه طرح شد مانند اینکه چه عواملی موجب میشود که یک نفر صلاحیت رهبری را داشته باشد. یکی از شرکت کنندگان در جلسه طرح کرد که نمی‌خواهد از رهبری باب آواکیان که یک سفید پوست می‌باشد پیروی کند.

در این زمینه رفیق «کارل دیکس» توجه حاضرین را به این نکات جلب کرد:

آنچه را که در برخورد به مسئله رهبری باید مورد نظر قرار داد عمق استعداد و گنجایش یک رهبر و محتوای برنامه‌ایست که به پیش می‌گذارد، نه ملیت و رنگ پوست آن فرد رهبری کننده. فرض کنید که تعدادی از مردم در زندان مخوفی به حبس ابد محکوم شده باشند و یکنفر پیدا شود که راه خلاصی و آزادی آنان را بداند! آیا بهتر است که زندانیان بگویند که نمی‌خواهند از آن زندان آزاد شوند چون فرد دانا و رهبری کننده متعلق به نژاد و ملیتی و جنسیتی سوای آنان میباشد! هم اکنون رهبری وجود دارد که قدم پیش نهاده و به راهی که سرانجامش آزادی از این وضعیت کنونی است اشاره میکند. فردی که راه رسیدن به آینده درخشان را میداند و به آن اشاره میکند. در نتیجه اگر میخواهید از زیر یوغ بردگی این سیستم هار سرمایه خلاص شوید باید محتوای دید و خط فکری و برنامه آن رهبر را در نظر بگیرید و این یگانه اصل صحیح و علمی در برخورد به مسئله رهبری است.

البته این به آن معنا نیست که گفته شود از باب آواکیان کورکورانه پیروی کنید، یا از حزب کمونیست انقلابی به طور کورکورانه دنباله روی و حمایت کنید. این به آن مفهوم است که به محتوای نظریه و برنامه‌ای که جامعه آینده را بنا می‌سازد توجه کنید

در همین مورد رفیق «کلاید یانگ» به چند نکته مهم دیگر اشاره نمود و گفت: وقتی رهبری همچون باب آواکیان قدم به پیش می‌گذارد باید مورد استقبال قرار گیرد. باب آواکیان گل و میوه مبارزات دهه شصت میباشد. باب آواکیان شخصی است که به توسعه و پیشرفت انقلابی علم کمونیسم خدمات شایانی نموده است، او بطور منتقدانه ای دستاوردهای جوامع سوسیالیستی شوروی و چین را بررسی کرد، دیکتاتوری پرولتاریا را مورد ارزیابی منتقدانه قرارداد و از آن دو تجربه پرولتاریای جهانی جمع‌بندی کرد. او به دشواریهای ساختن یک جنبش انقلابی متشکل از میلیونها میلیون نفر توده‌های مردم آگاه میباشد ولی با اینحال می‌

کوشد آنها سازماندهی کند و رؤیای شان را به واقعیت مبدل سازد. تعداد رهبرانی همچون باب آواکیان بسیار کم اند و آنان رهبران خاصی هستند. بنابراین زمانیکه چنین رهبران برجسته‌ای قدم پیش می‌گذارند، مهم است که مردم این رهبر را بشناسند و تا آنجا که امکان دارد از او بیاموزند و به ترویج افکارش بپردازند، و از او و افکارش حمایت کنند.

ممکنست گفته شود که پس این صحبتها به این معناست که سهمی برای توده‌ها از بابت همکاری و همیاری آنان در جهت خدمت به مبارزه انقلابی و طرح ایده‌هایشان و نیز ابراز قوه ابتکار و خلاقیتشان باقی نمی‌ماند! در این زمینه ما معتقدیم زمانیکه رهبران انقلابی از این نوع پا به عرصه وجود می‌گذارند امکان رشد قوه ابتکار و خلاقیت توده‌ها و اینکه آنان خودشان قدم پیش گذارند و در سطحی شگفت‌انگیز به همکاری و کمک خلاقانه بپردازند گشوده خواهد شد، حتی بیشتر از آنچه که هم اکنون تحت این سیستم کهنه می‌توانند انجام دهند. این به مفهوم اتحاد بین مردمی است که پا پیش می‌گذارند، از رهبران می‌آموزند و در عین حال به مبارزه انقلابی بر مبنای رشد آگاهی سیاسی و شناخت علمی شان از تکوین مبارزه انقلابی به اندازه‌ای که امکان و پتانسیل خدمت و همکاری در آنان موجود است یاری خواهند رساند. این است آن رابطه دیالکتیکی دو جانبه. به عبارت دیگر رهبرانی با این مشخصات به توده‌ها می‌پیوندند و با آنان می‌آمیزند و پتانسیل انقلابی مردم سراسر جهان را در حرکت به سمت جامعه کمونیستی در می‌یابند.

تمامی مردم زحمتکش و ستم کش جهان شایسته زندگی آراسته و درخوری هستند، هیچ کس نباید در سرمای زمستان بسر برد، هیچ فردی نباید گرسنه بماند، هیچ انسانی نباید بخاطر نبود آب بمیرد، همه باید خواندن و نوشتن را فرا گیرند و از فرهنگ و علم غنی برخوردار شوند. تنها عاملی که مانع رسیدن ما به دنیای بهتری است سرمایه دارانی هستند که به غارت ما و دزدی ثروتی که متعلق بمانست مشغولند و از حرص شان برای هر چه قدرتمندتر کردن این نظام متعفن و ماشین دولتی سرکوبگرشان بکار می‌روند.

در مقابل آنان، ما به یک جنبش انقلابی کمونیستی بخاطر پیشبرد امر مبارزه که بتواند مشکلات را دقیقاً ارزیابی کرده، از آنان نهراسد و از عهده حل شان برآید نیارمندیم. ما به میلیونها و میلیونها نفر از توده‌های مردمی که به آن درجه از شعور اجتماعی - طبقاتی رسیده باشند که درک کنند توده‌ها باید با هم متحد شوند و قدرت سیاسی را به دست گیرند و تمامی ثروت و دانش را بطور جمعی از آن خود سازند نیازمندیم. این تنها راه باقی مانده در مقابل ماست. این است اصل اساسی و برنامه‌ای که تور سراسری ما در حال پیشبردنش است. برنامه‌ای که به ساختن چنان آگاهی انقلابی کمونیستی در میدان نبرد دست زده و توده‌ها را برای تغییر جهان آماده می‌کند. ■

بقیه از صفحه ۲۸ نظری در باره کتاب.....

تائید مواضع تئوریک و مانورهای سیاسی گروه است که تحت نام حزب کمونیست ایران برای احیا کامل برنامه مارکسیستی لیننیستی و مائوئیستی در ایران مبارزه می‌کند. در واقع بخش دوم تکمیل کننده بخش اول است و نمی‌توان یکی را بدون دیگری مطالعه کرد.

بخش سوم، شامل اسم و عکس مبارزین سربداران است که در میدان نبرد و یا در زندان‌ها کشته شده‌اند.

جزئیات، چشم انداز تغییری در مقابل خواننده می‌گشاید، و اولین چالش، تحلیلی نوین از عملیات سربداران است: دلایل متعددی که به شکست جنبش‌ها و عملیات نظامی کمونیست‌های ایران انجامید کدامند؟ و چگونه می‌توان در این تاریخ عناصری از بعد ماقوع گنجانده، عناصری مانند ایدئولوژی مارکسیسم و تعاریفش از درست و نادرست در پیچیدگی‌های جامعه ایران.

نتایج چنین مقاومت و نبردی علیه دولت اسلامی چیست؟ چه کسی از نظامی شدن جامعه ایران آن زمان بیشترین استفاده را برد؟ آیا زمانی که برای اعلام مبارزه مسلحانه علیه دولت انتخاب شد، زمان مناسبی بود؟ چه درس‌هایی از این استراتژی میتوان گرفت؟

در این کتاب بخش‌های خطرات به عنوان پاسخ مطرح شده است، خطراتی که متجانس و تک خطی نیست، برعکس، خود سرچشمه یک بحث است: «از تجربه این شکست چه استفاده‌ای می‌توان کرد؟» این موضوع برای تاریخ نگار کماکان مورد بحث است چرا که خواننده در برخی موارد پاسخ سؤالش را نمی‌یابد.

با این وجود، این کتاب کم و بیش موفق است، چرا که بحث ایدئولوژیک و اندیشه مرتباً جا عوض می‌کنند. ولی از نقطه نظر متدولوژیک، تا وقتی نویسندگان تمام مدارک تاریخی را در اختیار تاریخ نگاران قرار ندهند، این کتاب را نمی‌توان یک منبع قابل استناد تاریخی محسوب کرد. این کتاب در واقع خطراتی است و یادواره‌ای در بزرگداشت مبارزینی که در طی نبرد کشته شدند و نتیجتاً با نثری سیاسی ایدئولوژیک ویرایش شده است. نویسندگان مخالفینشان را محکوم و از «رفقایشان» تجلیل می‌کنند. ولی علیرغم همه اینها، تاریخ نگاران می‌توانند پرده نو پرواز را بعنوان قدم بزرگی در جهت روشن کردن حقیقت بخشی از تاریخ انقلاب ۵۷ قلمداد کنند.

ما امیدواریم کسانی که وظیفه بهبود این کار را بعهده می‌گیرند، مدارک و خاطرات خود از سال‌های اولیه انقلاب را در دسترس‌مان قرار دهند.

دیگران بتوانند از آن برای تدوین تفسیرهای بهتر استفاده کنند. در نگاه اول می بینیم که این کتاب خاطرات فعالین کمونیست است. نویسنده برای خواننده ناشناس می ماند و هیچ توضیحی نیز در مقدمه ارائه نشده است.

این کتاب اولین تالیف تاریخی از این حوادث است و توسط نسلی که این سالهای نبرد را از سر گذرانده نگاشته شده. ویرایش کتاب نیز کار مبارزینی است که وظیفه شان دفاع از موضع سیاسی سرداران در سالهای اولیه جمهوری اسلامی است. عملیات وسیعی علیه گروه سرداران توسط پاسداران انقلاب اسلامی انجام شد که نتیجه یک عملیات بزرگ نظامی توسط این گروه بود، عملیاتی که جزئیاتش در کتاب معکس است. روشن است که در چنین شرایطی، دفاع از موضع سرداران به گونه ای انجام شده که هیچ جبهه ای را برای منقدین باز نگذارد و به هیچ یک از «ضعف های» استراتژی این گروه اعتراف نکند.

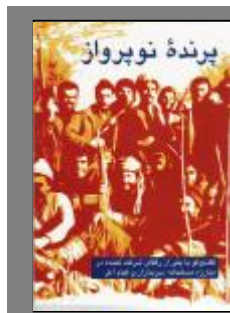
اما در عین حال کتاب این درک را به ما می دهد که اوضاع آن زمان پیچیده بود و انتقاداتی نیز به سرداران می کند. این نخ تسبیح و این دورنمای بلندپروازانه است که کتاب را برای مولفین رقم زده است. این کتاب اولین تلاش برای بررسی و توضیح تاریخی پروسه شکل گیری و تکامل یک گروه کمونیستی ایران در زمان انقلاب اسلامی است.

پرنده نو پرواز از سه بخش تشکیل شده. اولین بخش توضیحی می باشد؛ بازگویی بر اساس خاطرات یکی از مبارزینی که در این عملیات شرکت داشته، پروسه ای که در آن چپ کمونیست در شمال ایران مطرح می شود. در این فصل مولف یا مولفین علل شکست گروه سرداران توسط پاسداران و بعضی از مردم شهر آمل و شهرهای دیگر را بررسی می کنند. این خاطرات به شکل سوال جواب با یکی از فعالین عملیات گروه سرداران تحت عنوان «قیام آمل» ارائه شده است.

تمام اطلاعات ما از این عملیات محدود به اخبار رسمی دولتی و شایعات آن زمان می شد. این کتاب امکان مقایسه دو تفسیر متفاوت را فراهم می آورد.

قسمت دوم کتاب شامل مجموعه ای از اسناد بسیار مهم و نوشته هاست (هم نظرات سیاسی - نظامی و هم برخی گزارشات روزمره فعالیت گروه) به منظور روشن کردن استراتژی سیاسی و نظامی سرداران. این بخش در جهت

بقیه در صفحه ۲۷



نظری در مورد کتاب پرنده نو پرواز

به نقل از : نشریه فرانسوی زبان ژورنال دو ایران

نوشته: محمود دلفانی

اخیرا نشریه «ژورنال دو ایران» که به زبان فرانسه در پاریس منتشر می شود در شمار ۳-۲ (ژوئیه - اکتبر ۲۰۰۵) در ستون مطالعات ایرانی مقاله ای در نقد و معرفی کتاب «پرنده نو پرواز» به چاپ رسانده است. این مقاله توسط آقای محمود دلفانی تاریخ پژوه و مدیر نشریه «ژورنال دو ایران» نگاشته شده است. ما ترجمه این مقاله را در اختیار خوانندگان نشریه حقیقت قرار می دهیم. تلاش شده ترجمه فارسی این مقاله حتی المقدور دقیق باشد. در شماره های آتی نشریه حقیقت به نکات و پرسشهای مطرح شده در این مقاله خواهیم پرداخت.

- هیئت تحریریه نشریه حقیقت

تاریخ نگاری مدرن مستلزم آن است که تاریخ بی طرفانه بررسی شود و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی به دور از شور و حرارت عصر انقلاب انجام شود. احزاب سیاسی چپ ایران می توانند موضع خود را درباره حوادث تاریخی حفظ کنند، اما برای تاریخ نگاری اتخاذ نگاهی کارشناسانه ضروری است.

در این چارچوب است که باید با درک متدولوژی تاریخ مدرن، تحولات اجتماعی سیاسی ایران بعد از انقلاب ۷۹ (۱۳۵۷) را مورد بررسی قرار داد. بنظر می رسد ضروری است که همه احزاب سیاسی به اصول تاریخ نگاری مدرن احترام بگذارند. رهبران سیاسی با درک اهمیت این وظیفه، باید متد دقیقی اتخاذ کنند که از طریق آن بتوانند دستمایه های لازم برای بررسی کارشناسانه تاریخ چپ ایران را در اختیار تاریخ نگاران قرار دهند. درک این نیاز تاریخی، کلید اصلی برخورد جدید تاریخ نگارانه و تدوین تحلیل از چپ ایران در عرصه تاریخ سیاسی و اجتماعی است.

یکی از مشکلات مورخین در بررسی تحولات سیاسی اجتماعی ایران و رشد نیروهای چپ، عدم

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م): WWW.SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی: Haghigat@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW -27 old Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

کتابخانه
سیار
مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)